

THE  
IQBALNĀMAH-I JAHĀNGIRI;  
OF  
MOTAMAD KHĀN.

PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

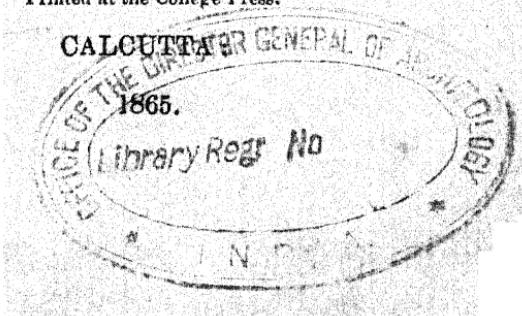
—••••—  
EDITED BY  
MAWLAWIS ABD AL-HAII, AND AHMAD ALI.  
UNDER THE SUPERINTENDENCE OF  
MAJOR W. N. LEES. LL. D.

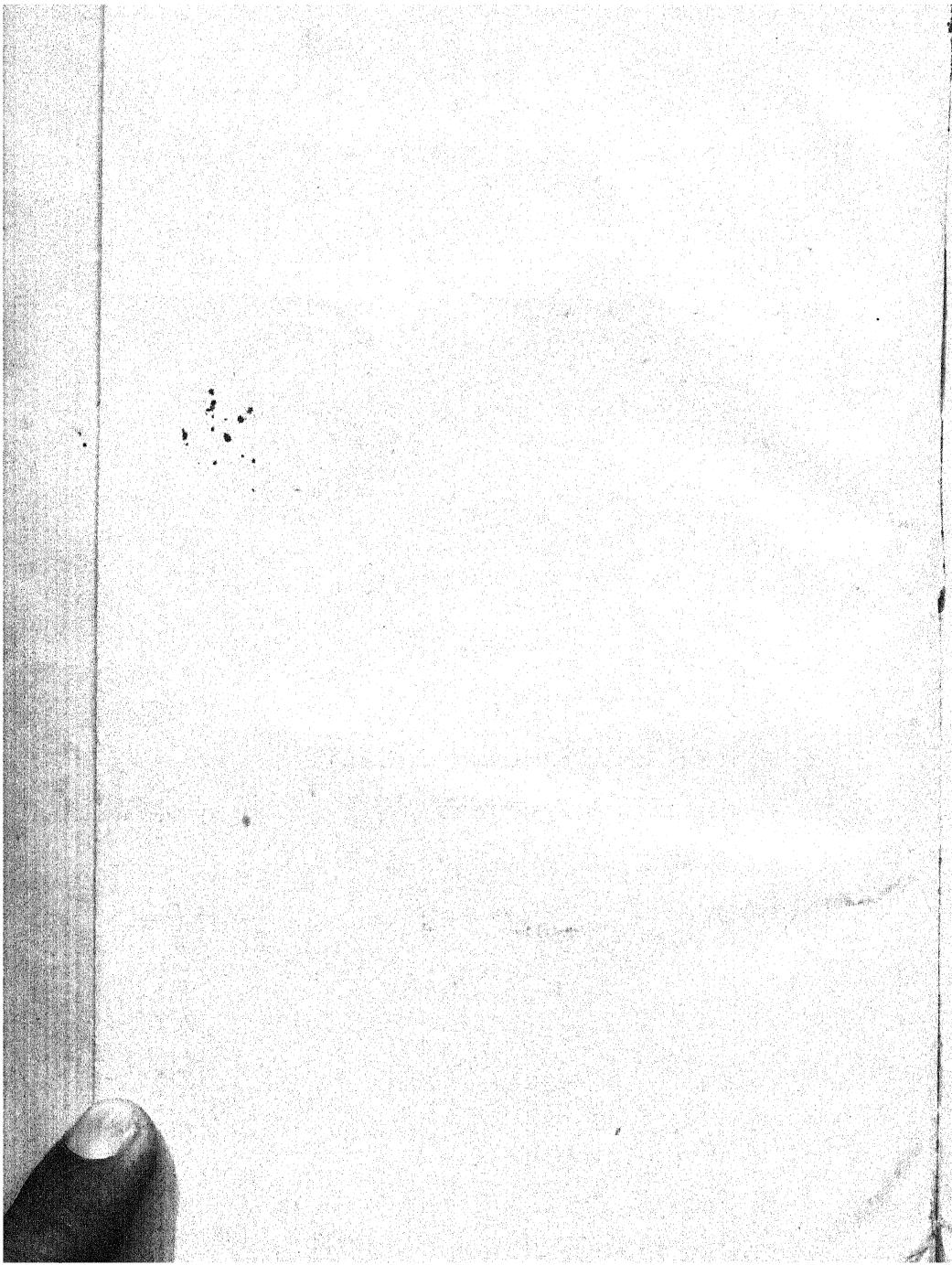
—••••—  
Printed at the College Press.

CALCUTTA LIBRARIAN GENERAL OF

1865.

Library Regd. No





## ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازی - ملا تقیای شمشیری -  
 میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمربی - ملا باقر کشمیری - ملا  
 باقر تهیی - ملا مقصود علی - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا  
 عبد الحکیم سیالکویی - ملا عبدالمطلب سلطانپوری - ملا عبد الرحمن  
 بهروز گجراتی - ملا حسن فراغی گجراتی - ملا حسین گجراتی -  
 خواجه عثمان حصاری ملا محمد جونپوری \*

## ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم  
 گیلانی ملقب به حکیم الملک - حکیم مومنای شیرازی - حکیم روح الله  
 بروجی - حکیم حمیده گجراتی حکیم تقی گیلانی \*

## ذکر شعرا که معاصر آنحضرت بودند

باباطالب اصفهانی - ملا حیدری گیلانی - ملانظیری نیشاپوری -  
 ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبایی آملی - مسیده ای  
 گیلانی - میر معصوم کاشی - فسونی کاشی - ملا حیدر خصالی - شیدا \*

## گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

حافظ نادرعلی - حافظ کیب فتحا - نصیرا - باقیا - حافظ عبد الله -  
 امداد محمد فائزی - حافظ چیله \*

## لغمه مراایان هند

جهادگیرداد - چترخان - پرویزداد - خرمداد - ماهمو - حمزه \*

یافت اما مدار مهمات بیو شریف خان بود که پس از جلوس  
 آنحضرت برادرنگ فرمان روائی بخطاب والی امیر الامرائی  
 سرعت برفلک مود و چون لب سکه بنام نامی خندان شد  
 و فرق منیر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ  
 طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه  
 بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت  
 خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ماختند  
 و همچنین امیر الامرا وکیل مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن  
 گرفتار آمد و مکوب همکو بخصوص کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی  
 مخاطب آصفخان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته  
 بخدمت جایل القدر وکالت چهره سعادت برا فروخت خواجه  
 ابوالحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سروشته دفتر  
 و گاغن ذکاءدار خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود  
 اما بتوش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه آصفخان  
 بهم دکن رخصت یافت بتازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز  
 گشت او تا آخر ایام حیات بامتنال تمام بلوام آن امر خطیر  
 پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نویت دیگر خواجه  
 ابوالحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه مهابتخان را از درگاه  
 معلی اخراج فمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق  
 اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان  
 خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت  
 جنت مکنی از جهان فانی بسرایی جاودانی شناختند \*

و نفضل و هنرمندان گه معاصر زمان مبارک بودند می پردازد \*

## ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

پادشاه مغفور مبارور را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی  
اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پریز - سلطان خرم - خسرو  
جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو  
و پریز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شناختند و تاریخ  
وفات آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان  
گشته - و از خسرو دو پسر دیگر دختر مانده بود پصران بعد از  
شنغار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمد راه ممات پیش گرفتند  
و دخترتا حال در قید حیات است - و از سلطان پریز طفلی و صبیه  
بود طفل پس از پدر بیزدی رحلت نمود و صبیه در عقد ازدواج  
شاهرزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار فرزند اتباع مند و سه  
صبیه قدسیه روشی افزای دیده جد بزرگوار بودند - سلطان دارا شکوه -  
سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخشش - پر هنر  
بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روش رای بانو بیگم - و از جهاندار  
اولاد نماند و از شهریار دختری هست لارنی بیگم نام \*

## ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای کهنسور خدمت دیوانی  
آنحضرت داشت بعد ازو بایزید بیگ با خدمت پرداخت بعد ازو  
خرابه دوست محمد کابلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهانی  
و شناس گشته دیوان شد بعد ازو جان بیگ باین منصب امتیاز

و ششم شهر جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری مورکب فلک شکوه بظاهر دار الخلافت اکبر آباد در باغ نور منزل نزدیک اقبال ازانی فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس جبین اخلاص را نوزانی ساخت و صبح روز مذکور همایی چتر هماییون شهنشاه بلند اقبال همایه اید پیرایه برق متوطنان مصطفی مریر خلافت و منتظران صبح سعادت افگنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ جمال جهان آرای خوبیش روشنی بخشیدن و از باغ مذکور تادر و تخلانه ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زرمه سکوک پریمین و یصار ریخته دامن اهل حاجات را مالا مال مراد ساختند و از مردم شهر و دیهها که بهوای نظاره آمد بودند از زمین کوچه تا پشت پام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه پیرون از شمار و حساب تماشائی بودند بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که سو نوح ایام سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیز برج دولت و اقبال کوکب سپهر عظمت و اجلال درة الناج نصرت و فیروزی قرة العین عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رافت مومن مبانی عرحمت و معدالت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین محمد صاحبقران قانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم هماییون آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین متصدی گذارش و نگارش گشته بعبارتی که مقتتب معتقدان روزگار زیبد در سلک تحریر کشیده معادت جاوید را فخریه می نهند لاجرم این اتفاقی قلیل البصامت و حقیر عدیم الاستطاعت دست ازان شغل خطیر باز کشیده بشرح اولاد جفت مکانی و وزرای آنحضرت

در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی یا پدرش رانا اهرمنگه  
 بادرآک سعادت آستان بوس مقتخر و مباره گشته بود بثارک اخلاص  
 شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخورخویش گذرانیده  
 سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزاده خویش را  
 بانواع و اقسام مراحم و نوازش سر افزایی بخشیده خلعت خاصه با  
 دکهده گشی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر  
 مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا  
 عقایت فرمودند و محل جاگیر او را بستور سابق مقرر داشتند و  
 بر کنار گول ماندل جشن وزن مبارک شمسی مال سی و هشتم از  
 عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بثاریخ هفدهم شهر جمادی الاول  
 مطابق پنجم بهمن ماه ساحتدار البرکت اجمیر از عساکر موكب منصور  
 محسوب بپشت بروی گردید و با آئین جد بزرگوار خویش پیداده بزیارت  
 روضه متبرکه معینیه شد فته از سعادت جاوید خیره برگرفتند و بعد از  
 مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتقدان و مجاوزان مزار فائض  
 الانوار و مایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات و تصدقات  
 کامروایی مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افگنده  
 بتأیان چاپکدست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بدمتوری که  
 مقرر شده حسن الجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابت خان  
 صوله اجمیر پرگنات نواحی آن بجاگیر او مرحومت شد درین چند  
 روز خان عالم مظفر خان معموری و بهادر خان ازیل و راجه جیسنگه  
 و اندیاری منکردهن و راجه بهارت بوندیله و میدریه و بسیاری از بندوها  
 بثارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بثاریخ ییهست

عیشه‌ی را بمنصب چهار هزاری ذات و در هزار موارد ایالت ملک  
 تنه سرافراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام  
 مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محترمان جان  
 نثار بود فرزد یمین الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و نرمان عالی شان  
 بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب  
 طلب و زمین قتلنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر  
 او نا شدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته  
 دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب  
 قرین ترخواهد بود روزیکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار  
 و می و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آکهی هال بیست  
 و دو از جلوس چهارگیری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه  
 خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جوان  
 بخت بلند اقبال معنند آرای تخت خلافت و اجال رونق و بها  
 پذیرفت داور بخش را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت  
 وقت و تسکین شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در  
 گوش ادبار محبوس گردانیدند روز چهار شنبه سیزدهم بهمن ماه  
 مطابق بیست و ششم جمادی الاول اورا با کر شاص برا درش و شهریار  
 و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمای  
 راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خصم و خاشاک وجود شان  
 پرداختند درین وقت موکب اقبال بحدوده ملک رانا پیوست رانا کرن

را دمّت نشان ساخته بمقابلة و مقاتله شهریار ناشدنی شتافت  
بودند در حوالی لاهور با انجو اوج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت  
بر افراد خند و ذا شدنی در حصار لاهور متخصص گشته بزیدان  
مکافات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت  
سیفخان و آزادن او شتافت بود چون بحوالی احمد آباد پیوست  
شیر خان باستقبال فرمان صرحت عنوان و خلعت خاصه بر آمده  
جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس فورانی ساخت سیفخان را  
که به بیشتر ضعف و ناتوانی افتاده بود بر بالکی نشانده حواله خدمت  
پرستخان کرد خان موسی آنرا نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه رسانید  
وشاهزاده جرم بخش عذر پذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب  
متذکر الزمانی جرایم و زلات ( اورا بیمار مرض ادبیار حق نا شناس را )  
بعفو مغرون داشته از حبس نمها و المها آزاد ساختند و شیر خان  
از ضبط و نسق شهر خاطر و پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا  
عیدی میرزا ترخان و میرزا والی وغیرهم در مکحوم آباد بسعادت میدن  
بوس کسری ای مراد خودها گردیدند و چون تالاب کاکریه که در  
ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل فرزوی رایات اقبال گشت  
هفت روز در آسماقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک  
اقامت فرموده شیر خانرا بمنصب پنجیزاری ذات و سوار  
و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا

---

( ۶ ن ) آن بیمار مرض او بار حق ناشناس را که بر بیشتر خوف  
و هراس صاحب فراش بود ( ۷ ن ) ولی

رسیدن عرضه داشت شیر خان مؤیت و مصدق قول او گشت  
 لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستعمال و امیدوار ساخته بخوید  
 صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که  
 شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیفخان  
 را نظر بند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و درینوقت سیف خان  
 بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاج  
 ممتاز اوزمانی در حبلاه نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان  
 به هیمشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت  
 مراعات خاطر ایشان بر فرمۀ مروت شاه پلند اقبال لازم و منحتم بود  
 خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمد آباد شناخته نگذارد  
 که آسیدیب جانی بسیفخان رسید موكب نصوت طراز دریایی نزدیه را  
 از گذر بابا پیاره عبور فرموده ظاهر قصبه سورکه بر لب آب مذکور  
 واقع امت نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلکشا جشن  
 وزن قمری سال سی و هفتم از عمر اید پیوند آرستنگی یافت  
 و سید دلیر خان بارهه که از یکتای جوانان رزم آرای نبرد دوست  
 او بود پادرآک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراد خات و منصب  
 او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن  
 جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید  
 که از نوشته هندوان گجراتی که شرگا و گماشتهای آنها در لاقور آنده  
 معلوم شد که یمین الدله آصفخان و دیگر دولتخواهان که داور بخش

او نیز بشهادت بلند اقبال اخلاص درستی نداشت حرفهای پوچ خانه  
براند از آن افغان برگشته بخت خاطر شان نموده جان نثار خان  
را که فرمان گیتی مطاع بجهت استعمالت او آزده بود بی آنکه  
عرض داشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود  
رخصت معادوت فرمود (را فم حروف خود مکرر از جان نثار خان  
شنبیده که آقا افضل باعث اینفهمه فساد و خانه براندازی او شد  
هرچند من درخلا و ملا مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کار  
از پیش رود) القصه خان جهان فرزندان خود را با سکندر خان دومنانی و  
جمعی از افغانان که از عصیان القلب با او موافقت داشتند در بیرهانپور  
گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاھی که بظاهر دم با از موافقت  
می زند (و خود را از شر او محفوظ نمودنده مثل راجه  
کچ سنگه و راجه جی سنگ و غیره) بماندو آمده اکفر محال ولایت  
مالوہ را متصرف شد و مکنونات باطن فتنه پرداز خود را برعالهیان  
ظاهر ساخت وهم بزودی بیرهانپور پیوست و چون لشکر  
گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برا فراشت عرضه داشت  
ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مجدی برا ظهار اخلاص  
و دولتخواهی خویش و ارادتهای باطل سیفخان که در آنوقت  
صاحب صوبه احمد آباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات  
حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصادر  
گستاخیها شده بود از کرد های خویش خوف و هراس عظیم داشت

انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان اغوان که در آنوقت صاحب  
 صویه دکن بود فرستادند تا اوزا بنویسد عواطف گونا گون مستعمال  
 ساخته بر فکایر ضمایر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و  
 ایام نکان او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده با دیشهای  
 باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق  
 مطلب خویش عهود و مواثیق در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد  
 گردانید تمام ولایت بالاکهات را بغذیم داده ببرهانپور آمد و همه  
 جاگیرداران و مران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقة خویش  
 را بغذیم و اگذاشده نزد او به ببرهانپور آمدند مگر سپهبدار خان که  
 حراست قلعه احمد نگر بعدها او بود هر چند وکلای نظام الملک  
 نوشته خانجهان را نموده به تمدید مقدمات بیم و امید خواستند که  
 قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان  
 بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آذوقه خاطر پرداخته  
 منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بهن برسد قسلیم میکنم  
 والا سرمن است و این قلعه بالجمله چون خانجهان انداز فساد  
 داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چندین ملکی  
 را مفت و رایکان بغذیم و اگذاشت که شاید بوقت بد بفریاد او  
 برسد مقارن اینحال دریائی رویدیه که پیش از شنقار شدن جنت  
 مکانی از خدمت شاه بلند اقبال هرمان سعادت اختیار نموده  
 بیاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بنا کامی روزگار بسر  
 می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرك سلسه فتد  
 و فساد شد و آقا افضل دیوان صویه دکن که برادرش دیوان شهریار بود

بیدنیش کشد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بذارسی  
 و نهضت رایات جهانکشای بمستقر سریر خلافت رقم زده  
 نمی گردد بالجمله بذارسی در عرض بیست روز از مقام ج  
 صنیلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شر  
 هزار و سی و هفت هجری خود را بجنیز که در انتهای  
 الملک واقع شده رسانیده از راه بهادر بمنزل مهابتخان که  
 روز بشرف تقدیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته ه  
 معرض داشت و او چون برق و باد خود را بر در هرم سرا  
 رسانیده خبر بدروان فرستاد و آنحضرت از محل برآمد  
 زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر به  
 آصفخان را بنظر مبارک در آورد و حدوث این سانحه دا  
 خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملا  
 همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تقد  
 تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود و فرصت توقف  
 یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان ره  
 بیست و سوم ربیع الاول منه هزار و سی و هفت هجری  
 انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح  
 از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان  
 عنوان مشتمل بر رسیدن بذارسی و رسانیدن اخبار اقبال آذ  
 موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امانت الله و با  
 گرم روان شاهراه خدمت بوند با آصفخان ارمال داشته  
 خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیشان ه

ذاگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته بلاهور رسید و این خبر دلکوب را  
بوی رسانید و آن برگشته بخت و خدم العاقبت برآمد کار خود را  
نستجیا شد و بهبود خوبیش نفهمیده برهمنوی ادب ای عطف عنان  
نموده بقلعه در آمد (و در حقیقت خود را پای خوبیش پدام افگند)  
روز دیگر اصرآ آمد و متصل به حصار شهر برمیست با غمهدی قاسم خان لشکر  
گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب  
اعظم خان بدرورن قلعه در آمده در صحن دولتخانه پادشاهی توقف  
گزید و صباح آن اصرای هظام بدرورن ارک شنایق شهریار را همیر  
آرای ادب ای ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جدت  
مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه همای که از  
محروم و معده مدان شیخستان اقبال بود او را بدرورن آورده باله وردیخان  
سپرد و اوا فوطة کمرش کشوده هردو دستش بسته پیش داری خش حاضر  
ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجاتی که قرار یافته بود  
محبوس داشتند و بعد از دو روز محبوس ساخته در زاویه ادب ای بحال  
تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ  
پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدویله  
عرضه داشت مشتمل بر نوبت فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان  
بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آتمان های  
بر جناح ایتعجال شنایق جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد  
و دیده منظران شاه راه اخلاق را بغار موکب گینی نور سرمه

که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه  
 بمنصب از اقدیم و جدید داده بخیال محل همت مصروف داشت  
 و میرزا بایستی غر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شنقار  
 شدن آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهربار آمده بود بجای خود سریر  
 آرامی ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از ازکه کار فرمایان قضاوقدار  
 در تهیه دو تی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و  
 فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مجاہات خواهند ساخت  
 و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصوغ و گنجشک را چه  
 حد و یارای آنکه در هوا ی همت او بمال هوس تواند کشود و قطرا را بدریا  
 فسیت دادن آنروی خود بردن است از آنطرف آصفخان داور  
 بخش را بر فیل سوار ساخته خود فیز بر فیل دیگر نشسته روی  
 بعرصه کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابوالحسن و مخلص  
 خان و آله وردخان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند شیر خواجه  
 و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری  
 از امرای در برانگار پایی همت انشردہ صادقخان و شاهنواز خان  
 و راقم حروف و جمعی در جرانگار مقرر گردیدند در مه کروهیع  
 شهر تلاقی نویقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام افواج شهر بار  
 از هم گشیخت نوکران زربنده که بذاگی فراهم آورده در برابر  
 امرای موروثی این دولت ایش قریب فرستاده بود هر کدام براهمی  
 شتافتند درین وقت شهر بار برگشته روزگار با دو سه هزار موار از مردم  
 قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیم داشت \*مصرع\*

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

باً صفاخان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میکرند تابع  
و رضا جوی بودند و در حوالی بهندر خطبه بنام داوربخش خوانده  
روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادقخان ابن عم یمین الدولة آصفخان  
اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد  
درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و  
بخدمت یمین الدولة ملتجی گشته در اصلاح اینکار امتعانت جست  
و شفیع بجهت تقدیرات خود درخواست آن مدار السلطنت  
شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود با حواله نمود که  
بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم  
خوبیش ها زد و همشیره یمین الدولة که در عقد ازدواج صادق خان  
بود پرستاری شاهزادهها را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد  
فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدولة چون از جانب نورجهان  
بیگم مظمن خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد  
ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار  
سریر آرای سلطنت گردید و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار  
شدن جنت مکانی را شنیده بتحمیک زن و فتنه پردازی آن کوتاه  
(ندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته دست  
تصرف بخزائن و مایر کارخانجات پادشاهی دراز کرد و هر کس  
هرچه خواست بیوی داده بفرادم آوردن لشکر و جمعیت پرداختا  
و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره

که ازندائیان و داعیان این دولت ابد قرین بوده با اعظم خان همدامن  
 شده داور بخشش پسر خسرو را از قید و حبس برآورده بخورد  
 سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او این حرف را باور نمی  
 داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان متعاظم تسلی بخش خاطر  
 آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر  
 بر سر گرفته روانه منزل پیش، گشتند نور جهان بیگم هرچند کسان  
 بطلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد او شان نرفت ناگزیر فعش.  
 جفت مکانی را پیش انداده با داشاهزادهای عالیمه‌دار برعماری  
 فیل نشسته از پی شتابندید یمین الدویل آصفخان بنارسی نام هندوئی  
 را که در تیز روی و داکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت  
 صاحب قران ثانی فرستاده خبر شنقار شدن جفت مکانی را بتقریر  
 او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود  
 آنگشتی مهر خود را با مپرده تا سجلی باشد براعتماد او القصه  
 آن شب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بی آمد در بهنبر  
 نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت  
 را مصیب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاھور ساختند و روز  
 جمعه در آنطرف آب لاھور در باعی که نور جهان بیگم اساس نهاده  
 بود بخاک سپرده شد بالجمله امرای عظام و مایر بندهای که در مکتب  
 مسعود بادشاهه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت  
 استقامات و استدامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته  
 داور بخشش را بسلطنت برداشت و در حقیقت او را گومند قریانی  
 ماخت و بی تکلف بگومند قریانی مناسبت تمامی داشت همه

زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضا یاش از هم گسینخت از مشاهده ایتحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرانید و خاطر قدسی مظاہر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آورده مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را بعقد تسلی فرموده نیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی مذک الموتی باينصورت مختلف گشته بمنظرا اشرف در آمده بود ازان ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر گشت از بیرون کله به تنه و از تنه براجور تشریف آورده و بدمتور معهود یک پهراز روز مانده کوچ فرموده در اثنای راه پیدا شد خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برقش و تا رسیدن بدولتخانه حال بدین مفهول بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید صیاه نمود نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت از آشیانه خاک بال افشارانه سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افگنده جان بجان آبرین مپرد و از شنقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جدت مکانی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمود ارشد از درون و بیرون آواز نغان و شیون در گنبد نیلکون پلچید و از سوچ اینواعه دلخراش و قوع حاده جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرانید و جهانیان سرزنه تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درینوقت آصفخان

نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بالا هور شناخته روزی چند  
بمعالجه و مداوا پردازه بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخشش  
پسر خسرو را که نظر بند داشت التماس نمود که بدیگری حواله  
شود بهمان دستور باراد تخان سپردند \*

### معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در انسای راه توجه فرمودن  
از جهان فانی بقدمی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزمیت  
دارالسلطنت لاهور ازتغایر یافت و در مقام بیرون کله به نشاط شکار  
پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدایع  
رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه دشیمن گاه بجهت بندرق  
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده پر تیغه کوه  
برآورند و بنظر اشرف درآید بندوق را هر رامت ساخته می  
اندازند همین که باهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان  
آمده بروی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب  
شکاریست درین وقت یکی از پیاده های آن میزد و بوم آهو را رانده آورد آهو  
برپارچه سنگی بعصرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی  
شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهورا از ان مکان بیجا هازد بمجرد  
آنکه قدم پیش نهاد پایی خود را نتوانست در جای مضبوط  
ماخت درینش بته بود دست بدان بته زد که تواده خود را نگاه  
داشت قضارا بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تباہ بر

موکب مسعود میرکنان و شکار اونگان طی عقبهای راه نرموده  
 در ساعت نیض اشاعت به نزهت همای کشمیر نزول اقبال  
 ارزانی داشت چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله  
 غریق بحر فنا گشته چنانچه در اراق سابق ایمائی بران رفته درینوا  
 فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی یافت و مقرر گشت که  
 هرسال پنج لک رویده برمی پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج  
 لک رویده بصیغه پیشکش پیغم که مجموعه ده لک رویده باشد  
 بخزانه عاصمه داخل سازد و نیز ابوسعید نبیره اعتماد دوله  
 بحکومت ته فرق عزت بر افراحت درینمدت که آنحضرت در  
 کشمیر تشریف داشتند آنگاه مرض استدیلا پذیرفته قوت را از شهر بند  
 عصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زیوفی پیوسته  
 بر پالکی نشسته بسیرو سواری خود را مشغول میداشتند و  
 از سواری اسپ عاجز بودند روزی درد و جع پشدت کشید و آثار  
 یاف و ارتحال بر و جنات احوال پرتو اینگند و حرفهایی که ازان بوسی  
 نومیدی آید بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم  
 افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ماخت لیکن چون  
 روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد  
 از چند روز اشتها مفقود گشت اصلاً بگدا میل نمیشد و طبیعت از  
 افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغير از چند پیاله شراب  
 انگویی دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار  
 فاشدنی بمرض داده شغل آبروی خود ریخت موي برست و آبروی  
 و مره تمام افتاد هر چند اطبا امداوا و علاج پرداختند اثری بران مقتتب

ساله بیک ادا درست شد و درینوقت رسیدن بقدسی آستان از  
اعظم آثار اقبال او بود \*

فهرست رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطه کشمیر  
پنارینه بیست و یکم اسفند ارد ماه آلمی درساعت مسحود نهضت  
رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاده این  
سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در  
غایت ناساز گاریست لاجرم هر سال در آغاز موسیم بهار صعوبت  
را برخاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه  
بهار کشمیر فرمودس نظیر میرسانند و خوبیهای هوای کشمیر را دریافته  
و استیغای لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زشتیهای هوای  
او عنان فزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند  
روزیه عبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه برصم مدد خرج لطف  
فرموده بودند و درینوقت فیل ماده با حوضه نقره شفقت نمودند \*

## آغاز سال بیست و دوم از جلومن معلی

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحول  
آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جهانگیری آغاز  
شد و نوروز جهان افروز برلوب آب چناب آراستگی یافت (حضرت  
عرش آشیانی انار الله برهانه بنابر کثرت عذوبت و گوارائی همیشه  
آب چناب را آبیحیات میگفتند) بعد از فراغ جشن نوروز جهان افروز

من نتیخ هندوستان کردم در بادشاہ و سه راجه کلان در هندوستان  
بودند از راجهها یکی را فا دوم رای مالدیو موم راجه رامچند را  
شمشوده اند بندگی و فولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که  
چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستحصعد گشته اند من  
نیزامیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت بر افزایم بناپرین خان رانهور  
که از خدمتکاران زیان فهم بود دستوری یادت که رهنمون معادت گشته  
او را بقدسی آستان بیارد و بجهت سر افزایی او فرمان احتمالت با  
خلعت و اسپ مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید  
که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی سلطان شاهجهان و فتنه علی الرغم  
او خانجهان را بخطاب سه ساله ای امتداز بخشیدند - اگرnon مجملی  
از ماجرای احوال مهابتخان بجهت شادابی عین نگاشته کلک  
بیان می گردد چون او از راه تقدیم عطف عنان نموده روی ادبیار  
بواحی فوارهای فوجی را که بجهت گرفتن خزانه اوتیعین شده بود  
مقرر فرمودند که بتعاقب شنانه بدمت آرند یا از قلمرو بر آرند  
آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه ران اسحال تباہ  
روزگار بسربرد عرایض مشتمل برندامت و خجالت بیش از بیش  
و عندر گناهان خویش مصحوب ولای زیادان بخدمت شاه بسیار  
بخش اندک پذیر نرهناد و آنحضرت فرمان استعمالت ارمال داشته  
بحضور طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام  
صرامح و نوازش که در مخیله او راه نیافته بود فرق عزت بر افزایخت  
و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که  
بادرآک این سعادت ناصیه اخلاص نورانی ساخت شکستهای چندین

کارهای نمایان نیارست شد لیکن پصرکلانش شاهنواز خان باندک  
صایغه مردم فوج عنبر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده  
بی اغراق خانه زادی رشید یودکه اگر اجل امعان دادی آثار ذیک از رو  
بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخازان در قابلیت واستعداد  
تمام عیار و یکنایی روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی  
روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و افتعات  
با پری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف  
شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیاناً رباعی و غزلی می  
گفت این غزل ازومت \*

## غزل \*

شمارشوق ندانسته ام که تا چند است  
جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است  
نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم  
که پایی تا بسیم هرچه هست درین داشت  
یه کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است  
نگاه اهل محبت تمام سوگند است  
مرا فروخت مودت ولی ندانستم  
که مشتری چه کس ام تو مداعع من چند است  
از ان خوش بسخنی های آشنای رحیم  
که از دکی بادهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک مانده نبیره راجه رامپنده  
مشهور که از اعاظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت  
فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که

غیر ازین دریاهای مقرر و مشهور که در بنگاهه امتحان ناله آبی بود  
که کشتنی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان  
بدانجا رسید بمالحان اشارت نمود که سفینه را زمانی درگذار آب  
باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردند و در وقایعه  
مالحان سفینه را میخواستند بگذار آب رسانند بادی به مررسید تا هر  
کشتنی برگردانید طوفان و چهگز تنگ گشت و از شورش و تلاطم جهیر و  
حرکت بیموقع کشتنی شرق شد مکرم خان با هر کس که در آن کشتنی  
بودند به بحر فدا فرو رفته و یک متفقسر سراز آن گرداب بلا بر  
فیاوردهند و در خلال اینحال خانخانان ولد بیدرم خان درسن هفتاد و  
دو هالگی با جل طبعی و دیعت حیات سپرد و از اعظم امرایی این  
دولت ابد قریب بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی  
اذار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از  
آن جمله سه کار نمایان گردید نخست فتح گجرات و شکست مظفرخان  
گجراتی که بهم این فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای  
دولت قاهره در آمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با فیلان  
مست جنگی و توئیخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد  
هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیعت هزار سوار بمقابل  
او شتاقته دو روز و یک شب جنگ گردید لواحی فتح و فیروزی را بر افراشت  
( و در آن معرکه صرد آزمای مدل راجی علیخان سرداری بقتل رسید )  
سوم فتح تبهه و ملک سنده و در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر

تمود درینوقت بعرض رسیده که امام قلیخان والی توران سلسه جنبان  
 چبکت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویداری  
 را که عبد الله خان مرید خلص ایشان بوده باشین رسالت و ایلچی  
 گرجی فرموده تا حال مثل خواجه عزیزی بهندوستان نیامده حضرت  
 شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تمجید  
 او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرمودند  
 نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته  
 ضیافت کند و خلعت خاصه معموب او ارسال داشتند و بعد ازان  
 بهادرخان اوژیک که در زمان عبد المؤمن خان حاکم مشهد بود  
 و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شناخت و چون  
 خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و ارادت خان  
 بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آورند و در  
 وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و  
 پرسنیه اقدامه حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیکذات  
 و ارزنده اقسام توجهات و انواع تلطفات است روز دیگر اچهاره قاب  
 طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرمودند و  
 تمام ظروف با لوازم آن داشتند مقارن اینحال صاحب  
 صونگی بناکه از تغییرخانه زاد خان بمکرم خان ولد معظم خان  
 مقرر گشت و پس از یکچندی بحص اتفاق فرمانی بنام او عز  
 راصبلر یافت و او برکشته نشسته باستقبال فرمان شناخت قضا را

که مردم بیرون را ازان آگاهی نباشد میرسانید و زن و دختر مردم را  
بفریب و افسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزیب  
و زرین مفاسد آراسته بذیر او جلوه میداد و او را بمعاشرت د  
مواسست پری پیکران سیمیر محظوظ و مسرور می داشت رفته رفته  
مدار اختیار بیرون یقظه افتخار شوهر او شد و از درون مدار  
زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن  
زنگ سوار شدی سران سپاه و عمدت های دولت او پیاده در رکابش  
رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحد  
نظام الملک فرستاد و از بینجانب نیز جمعی را بمقابل او تعین کردند  
و این زنگ بترغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام  
الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان  
را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه  
بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گرویز محتال  
نقاب او گنده بر اسپ سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و  
حلقه ای سر دست که باصطلاح هندوستان کره گویند و دیگر نفائص  
با خود میداشت و داد و داشت را بهانه می جست و هیچ روزی نبود  
که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه قوچها روپرورد از فرط جرأت و  
دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کنیز از اعیان او بقتل رسانید  
و هر قیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران  
او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت

نام غلام حبشي را پيشواني خود ماخته مدار اختيار مالي و ملكي  
 بقىضه اختيار و اقتدار او سپرده بود از بدورون او و از درون زنش نظام  
 الملك را مثل مرغى در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهاي بيقين  
 پيوست حميد خان با سه لک هون نزد او رفته بانسون و افسانه اورا  
 از راه برد قرار داد که مبلغ مذکور را بگيرد و تمام ملك بالاگهات  
 را تا قلعه احمد نگر بتصريف نظام الملك باز گذارد فغان ازین  
 افغان حق ناشناس که حقوق تربيت حضرت شاهنشاهي را فراموش  
 ساخته چنان ملكی را پسنه لک هون از دست داد و بنام امراء  
 بادشاهي که در تهانجات بودند نوشتها فرستاده که آن مجال را حواله  
 وکلای نظام الملك نموده خود بحضور بيايد و همچندين نوشته بنام  
 سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملك  
 پدآفجا شتائقند مشار إليه گفت که ملك تعلق بشما دارد متصريف  
 باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدhem هرگاه  
 فرمان بادشاهي برسد قلعه را خواهم سپرده و مجملا هرچند وکلای  
 نظام الملك دست و پا زندند ائري براي مترتب نگشت و سپهدار  
 خان فخيرة بسيار بدورون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته  
 مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشته خانجهاي  
 ملك بالاگهات را بوكلاي نظام الملك سپرده بدرهانپور آمدنند  
 درین مقام حقيقت احوال حميد خان حبشي و منکوحه او بنابرگ را بست  
 صرقوم ميگردد و اين غلام را زنی بود از غريب زادهای آنملک  
 کهنه پرکار خوش روی در ابتدا که نظام الملك مفتون شراب و  
 وشیفتنه زنان شد آن زنکه بدورون حرم او راه یافته شراب مخفی

انگلیزی فتح خان پسر عفبر و دیگر تربیت یادهای نو دولت را  
بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد بر انگلیخته  
لحرم عمدهسلطنت خانجهان بجهت محافظت و محاربت  
ملک و مدافعت و مقابله از ایاب فساد افواج تعیین نموده لشکر  
خان را که از بندهای کهن سال کلردان است بحراست شهر برهانپور  
مقرر داشته و خود با عساکر ظفر لیوا متوجه بالاگهات شد و تا که کی  
که محل اقامه او بود عفان مساعت بازنشید (۱) (۲) او از سوانح غرایب  
کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفوی بود و بسلسله  
نقیب خان قرایت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش  
آشیانی افراللله برهانه صدیقه سادات خان بنی عم نقیب خان را  
بعد نصیبت فرمودند و در هنگامیکه مسکب گیتی نوره حضرت شاه  
جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار الیه دران حدود  
چاکیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج  
همراهی گزید ساد اخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتهای  
بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت و آن خون گرفته از  
خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون  
خبر آمد او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و آن  
هرچند شاهزاده پرویز لتماس عفو گناه او کرد مهریان نشند و آن  
سید زاده مظلوم را در پایی فیل مسست انداخته بعقوبت تمام سیاست  
فرمودند درین وقت نظام الملک در قلعه دولت آباد بود و حمید خان

وفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و بر نگشت درین وقت وجود مسعود آنحضرت تکه‌های به مرسانید و بنابر بعضی موانع که دو شنب آن طولی دارد سفر عراق در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پروریز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او بعایت قویست معندا بتسخیر تنه پرداختن و اوقات گرامی باش مطلب پست و اراده زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا نبود لاجرم فسخ آن عزیمت فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پروریز رسید و بر جناح استعجال نهضت موكب متصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی از ارالله برهانه از همین راه آمده فتح لخانه سومنات کرد چنانچه مشهور است و شاهزاده ممالک سلطان بملک گجرات در آمده از جوانی راج پادشاهی عبور فرموده بمقام تاسک تربیک از مضافات دکن که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بوند نزول اقبال ارزانی داشته درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری فات و سوار بضابطه در امده و سه اسپه فرق عزت بر افراحت (تا از قید مهابتخان و آسید جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش نا منظم بود و مراسم شاهنشاهی اورا دریافت و از نو مشمول عاطفت روز افزون گردید) از عرفه داشت متصدیان صوبه دکن بسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشه و فقدانه

و معاونتی بظهور رسک چون بحوالی تنه پیوستند شریف الملک گور  
ظاهر و باطن فوکر شهردار با عه چهار هزار موارد هزار پیاده از  
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و  
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای وفا دار در ظل موکب  
منصور شعادت پذیر بودند تاب صدمه ایفها نیاورده برگشته بحصار  
شهر درآمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده تپ و تغنگ  
بسیار در برج و باره حصار چیده متعلقان مردم را بدردن حصار در  
آورده بود متخصص گشته بمدافعت و مقابله پای ضلالت و ادب از  
افسرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار  
بر قلعه نتازند و خود را بتوپ و تغنگ ضایع نسازند با وجود این  
جمعی از جوانان کار طلب خوب نکرد برحصار بند شهر یورش  
بینند و از استحکام برج و باره و کفرت توپخانه کاری نیارستند از  
پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند  
پا ز بهادران شیر دل و شیران زنجیر گسل با غیرت خود بمن نیامده  
مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان  
مسطح بود و اصلاً پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد  
نداشت میرها بر رو کشیده دویدند قضا را دران قلع خندق عریض  
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن ازان محال تر  
در میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هرچند شاه  
گیتی میان کم فرماده بتاکید بمنزه خود طلبیدند اثری بران  
مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمدۀ ایشان مدل مان دهاتا  
کوز و علی خان نمودن وغیره پکار صاحب آمدند و هر که رفت او نیز

قبچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج به شار الید عنایت نموده بصوبه  
 اجمیر و استیصال آن بیعاقبت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی  
 بصاحب صوبه ولایت بهار و پنده فرق عزت بر انراخت درینوا  
 از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که  
 یاقوت خان حدشی که در آنملک بعد از عنبر سرداری عمدۀ ترازو  
 نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر را انتظام ادواج بعهده  
 او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه معاdet خود دانسته  
 با پانصد سوار بحوالی جالنا پور آمده و بسر بلند رای نوشته که من  
 با فتح خان ولده ملک اعذبر و دیگر شرک اران نظام الملک قرار دولتخواهی  
 داده از پیش قد مان این معاdet شده ام و فام بردها نیز بر یک دیگر  
 سبقت گزیده چی در بی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلند  
 رای برهقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استعمال و لجمعی  
 بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسر بلند  
 رای نیز مكتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری  
 کوشیده اورا بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزده  
 کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب  
 تنه نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاد والا  
 چاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات  
 و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متخصص احوال  
 ایشان بودند با خاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شناخته بایشان  
 نزدیک باید شد یمکن که به آبیاری مهرپانی و اشلاق ایشان  
 غیار شورش و غسادی که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی

آوردهند رسیدند آنها با اربابهای زر در سوانح متخصص شده تا  
ممکن و مقدور بود بهداشته و مقاتله پایی خلاالت افشدند و پنهانی  
درگاه پیش از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدران در آمده  
زرهای را بتصرف در آورند و مردم او قرار ببر فرار داده راه ادبار  
مپروردند و مقارن اینحال خبر رسید که شاهزاده پریز در چهار ماه مذکور  
مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مفتر ایزدی  
پیوست ( در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستانه )  
بود بدینه تاریخ فتوش پرصفحه خاطر رقم زد ) عمر او بسی و هشت  
سال شمسی رسیده بود ( و درینمدت سرموئی خلاف رضای پدر  
عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار از  
بسیار ازو راضی و خورسند بیرونی و همگی همتش مصروف بمتابعه  
و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن  
و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مهنتله  
و متصرفة کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که فرزندان و باز  
ماندهای او را روانه درگاه و الا سازد موسویخان از دکن مراجعت  
نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت هر  
گشته بادیه خلاالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیرم خان که  
زخمی اکاری ازو بدل داشت بالحاج و زاری و مبالغه بسیار التماس  
تنبیه و استیصال او نموده بقابوین اکثر از محال جاگیران بیعاقبت  
به تیول خانخانان تذکره فرموده خلعت و خبر و مشیر مرصع و اسپ

بقیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادرزاده لو  
 رانیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون درشکارگاه جهانگیر آباد نزول  
 سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخان و مقریخان  
 و میر جمله و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جدین اخلاص  
 نورانی ساختند هقطم آبان ماه بساعت مسعود نزول مسکب اقبال  
 بدارالسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان  
 بصاحب صویغی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز  
 ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی  
 استقلال به تمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی  
 پذستوریکه بود بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغیر  
 میر جمله بخدمت خانسامانی هرفرازی بخشیدند و میر مذکور  
 بخدمت بخشیگری هر بلند گردید مید جلال ولد سید محمد نبیر  
 شاه عالم بخاری را که در گجرات آمده اند و احوال ایشان  
 بتقدیمات درین اقبالنامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده غیل  
 بجهت سواری ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسیده که مهابات  
 بیعاقبت از سمت راه تنه عطف عغان نموده بجانب هندوستان  
 روی ادب از نهاد تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست  
 که بیست و دو لک روپیده نقد از ولایت بنگاله بجهت او می آزند  
 و بحوالی دهلي رسیده بنابران اندیاری سنگه دلخ و صدرخان و سپهدار  
 خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی باهزار احدی تعیین شدند  
 که بر جذاب استعمال شناخته زرهای او را بدست آورند نام برقی ها  
 کاریند خدمت شده در حوالی شاه آباد بمقدم او که خزانه می

بر سر او تعیین خواهد شد افضلخان پسران سلطان دانیال را آورده  
معروضداشت که مهابتخان در باب آصف خان عرض میکند که بصوب  
تنه میروم اما چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که مبارا  
بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعیین  
فرمایند درینصورت بندۀ را بهر خدمت که تعیین نمایند چون  
از لاهور بگذرم منت برقشم و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم  
ساخت آنحضرت از حرفهای لغو و بشورش درآمدند و افضلخان  
باز رفتۀ آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ماخت  
و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنبار که  
طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت  
بیعاقبت دل پامی داده بود فی الفور آصفخان را نزد خود آورده  
معدرت خواست و بعهد و سوگند خاطر وا پرداخته و ملایمت  
فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه روانه نمود لیکن ابو طالب پسر اورا بجهت  
مصلحتی که رقم پذیرگردیده روزی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت  
تنه و نموده کوچ بکوچ روانه گشت - بیست و سوم ماه مذکور عبور  
موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابتخان  
و هرج سرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط  
اختر بخت و زمان ادبیار او بر لب همان آب روی نمود \*ع\* نمود بالله  
اگر روز گار بر گردد \* و پس از روزی چند ابو طالب پسر آصفخان و

۲ ن ) چون افضل خان عذر فرستادن آصفخان را معروضداشت

بیگم از حرفهای لغو او الخ

ساخته باستقبال شدافت و در رکاب سعادت نیز جمیعت نیک فراهم  
 آمده بود حضرت شاهنشاهی یکم منزل پیش از رهتاس دیدن محله  
 سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیمه  
 پوشیده از دولتخانه تا دورجا دو رویه یسال بسته بایستند آنگاه بلندخان  
 خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد  
 که امروز بیگم مردم خود را پنظر اشرف میگذراند بهتر این است  
 که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلقیان باهم گفت  
 و شنود هر زه کنند و کار بجنگ و نزاع کشید از پس بلندخان خواجه  
 ابوالحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول  
 روانه منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلالیل معقول او را روانه  
 ساخت چون واهمه بر مزاجش استدیلا یافته بود آفرمه بیحیائی  
 و پونیوزی را بیکبار و فهاده راه ادبی پیش گرفت و موبک ظفر  
 قرین پاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پاقایم  
 کرد دو منزل را یکی کرده از آب رهتاس گذشته فرود آمد و  
 دولتخانه پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را  
 نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتدقیر او حواله فرمودند  
 نخست آنکه چون شاهجهان بتصویب تنه رفته او نیز از پی او شناخته  
 آن مهرم را بانصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابوطالب را  
 بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورث و هوشنج پسران شاهزاده  
 دانیال را که با حواله نموده بودیم روانه حضور نماید ولشکری پسر  
 مخلص خانرا که ضامن است و تاحال بملازمت نیامده اورا نیز حاضر  
 سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج

و بحثی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن  
حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر انداود  
اخلاص نموده بعیار کامل می فروخت و آنحضرت دانسته خریداری  
می فرمودند و چنان دلنشیں او کرد بودند که تا حال جدائی او از  
حضور بغا بر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته  
بر وفق خواهش و طبق مراد صاست و هرچه نور جهان بیگم  
در خلوت می گفت بی کم و کست نزد او بیان می فرمودند چنانچه  
مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش  
وصیله شاهنواز خان نبیغه عبد الرحیم خانخانان که در عقد ازدواج  
شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت  
خان را به بندوق خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمئن خاطر  
می ساخت تا آنکه رفته رفته توهی که در ابتدا داشت و ازان  
رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار  
می آورد و برگرد و پیش دولتخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط  
و انتظام برجا نماد و معهدا نوکران خوب او در جنگ احديان کلیل  
بقتل رسیدند و چشم <sup>(۲)</sup> ترسید دل پای داد و برخلاف او نور  
جهان بیگم در خلوت و در ملا پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه  
می داشت و صید دلها می نمود و مردم را بزر و زیان دلسا می  
کرد و مستعمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه  
سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

شرایب کرده‌نه درینولا شاهزاده والا گهربسلطان دارا شکوه و شاهزاده اوزنگ  
 زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت  
 زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر  
 و مرصع آلات قریب سه لک روپیده پیشکش ایهان بمنظور درآمد  
 از عرضه‌اشت متصدیان دارا خلافت آگرہ معروض گردید که قبل  
 ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود احوال باز همان زن  
 یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند ( در همسایگی  
 راقم اقبال‌نامه زرگری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه  
 زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبت هموم بعد از ده ماه فرزند  
 آورد و هرسه فرزند او را فقیر دیده بود و درینمدت که حامله بود خدمت  
 تمام خانه خود را چنانچه رسم صردم نا مسراحت است میگرد و هیچ برو  
 گرانی نبود ) درینولا از توشتہ فاضلخان بعرض همایون رسید که باشندگر  
 پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امر کوت از شاهجهان جدائی  
 گزیده خود را برآجه کچ سنگه رمانیده عنقریب بخدمت شاهزاده  
 پرویز خواهد رسید از اعاظم سوانح مقهوری و ادب مهابت و خیم  
 العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی  
 که آن بد اندیش مصدر چندین گستاخی و سوء ادب شد ( و مهابت  
 او درون و بیرون دولتخانه را فرود گرفت حالی دست داد که گوئی  
 صردم را سیاهی زیر کرده و خواب پریشان می بینند ) حضرت  
 شاهنشاهی از کمال حوصله و برباری آنقدر بجانب او رفته بودند

بسهیک راه از رنگ و قوچ کوهی و خرس و گفتارکه بتو در آمده بود  
شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و  
سی آثار بوزن جهان گذیری برآمد درینولا از عرض داشت مفهیان  
صوبه دکن بسماع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام  
الملک برآمده از محل صوبه مالوه عبور فرموده با جمیر پیوستند  
و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جسلمیر بصوب تنه  
نهضت نمودند \*

### نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندستان

حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غرّه شهر یور ماه آلهی بعامت  
مسعود از کابل بصوب هندستان رایت اقبال بر افراشتند درین تاریخ  
از اراق واقعه دکن خبر بیماری شاهزاده پروریز معروض گردید  
مرقوم بود که نخست درد قولنج بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد  
بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی دست داد مقارن  
اینحال عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده  
با از هوش رفتند و درین مرتبه بیهوشی بامتداد و اشتداد انجامید  
چنانچه پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر  
اطبا قرار بداع دادند پنج داغ درسر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند  
معهذا بیهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر افاقت بهم رسید  
وسخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص  
نموده اندواین نمره افراط شراب است چنانچه عم بزرگوار ایشان شاهزاده  
شاه مراد و شاهزاده دانیال به همین بیماری مبتلا گشته جان در کار

را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پایی عزیمتش از جای  
 نرفت و روزگارش بعزمت برآمد و در هیچ تاریخی بمنظور نیامده  
 که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه حاضر اشرف  
 بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجایی  
 رسیده که در سفر و حضور یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید  
 لاجرم هرگز در فن شکار دقوی و مهارتی دارد تصریفی بخاطر  
 آورده وسیله تقویت میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی  
 بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا باور گویند از ریسمان  
 ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه  
 صرف شده دور آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم  
 پهربایستاده میگذند و هشتاد شتر برداشته پیوسته در سفرها همراه  
 میدارند و مدار شکار قمرغه بدهین طور است از هر قسم جانور کلان  
 و خورد که داخل تور شود بدر رفدن محال است بمنصب دیان شکار  
 حکم شده این تور را بموضع ارگندی که از شکار گاههای صقر این  
 ملک است بردۀ ایستاده سازند و شکار را از هر جاذب راند بدرزون  
 تور در آوردن و بقاریج شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزمت  
 به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسماعیل هزاره که دران جماعت از اهل  
 ریاضت و صلاح بود هزارها اورا به بزرگی و مرشدی قبول داشتند  
 با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیه میر مانوس فرود آمد؛ بود  
 حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسماعیل  
 تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر دزرا این و  
 صریع آلات و طلا آلت لطف نمودند از انجا بنشاط شکار پرداخته قریب

راجهپوتان رفتند و جنگ عظیم درگرفت و چون اهدیان اکثر تیرانداز  
 و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردي راجهپوت بسیار  
 کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی  
 تر میدید علف تیغ اندقام گردیدند تخدمینا ششصد و هفصد راجهپوت  
 بقتل رسیده باشد مهابت بیعاقبت از شنیدن اینخبر سراسیده و  
 مضرطرب سوار شده بکرمک نوکران خود شنافت در اثنای راه نقش  
 را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که میادا درین مغلوبه بقتل  
 رسید برگشته خود را درینه دولتخانه انداخت وبالتماس او حبس خان  
 و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهنور را حکم شد که  
 در چاره زده این فتنه را فرو نشاند روز دیگر آن مفسد بعرض  
 رسانید که باعث جنگ و ماده فساد خواجه قاسم برادر خواجه  
 ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس  
 فرمودند جوابی که تسلیع او شود سامان نیارستند کرد چون کس  
 بسیار ازو بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن  
 نشده بود باگزیر مراعات خاطر از لوازم وقت شمرده نام برد ها را  
 بوسی گیرانیدند و آن بی آرزم درنهایت خواری و رسوانی سرو پا  
 برهنه بخانه خود برد مغید ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام  
 متصرف شد درینولا بعرض رسید که بتاریخ سی دیکم اردی بهشت  
 ماه عنبر حبسی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت  
 و عنبر غلام کار آمدی در فنون سیاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر  
 و کارگذاری عدیل و بظیر نداشت و طریق قزاقی را که باصطلاح  
 اهل دکن برگی گری گویند خوب دریافت بود و اباش آن ملک

بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل  
سمیانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از  
بهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو انگند پاداش کردار زشت مهابت  
و خیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چو آن جرأت  
و گستاخی در کنار آب بہت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله  
نا سپاهی از غفلت خویش خجلت زده جارید گشتند و امری  
که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان  
او از تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روح فموده بود خودسر شده  
دست تعذی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس  
را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار گفته کوش منصوبه برانگشت  
و دست فتنه آتش بخمرمن هستی آنها در زد بالجمله جمعی از  
راجپوتان بیورت چالاک که از شکار گاههای مقرر کابل است رفته  
اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدي که بجهت محافظت و  
محارمت شکار گاه متعین بود در مقام مفع شد و گفت و شفید  
بینگ و نزاع کشید و آن بی باک احدي را شهید ساخته چندی  
از خویشان و برادران احدي بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی  
نمودند حکم شد که اگر ادرا می شداخته باشید نام و نشان او معروض  
دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از  
اثبات خون پاداش رسد احديان با احکم تعیی نشده از ملازمت  
بر گشتند و همه یکجا فراهم آمد قرار بینگ دادند اتفاقا در جائی  
که احديان مقلز داشتند راجپوتان نیز قریب با آنها فرود آمدند بودند  
و زد یگر احديان مصتعده رزم و بیکار شده همه یکجهت و بکرو بسردایرو

بخانه خویشی و یا دوستی بروند از بالای یام یکدیگر ترد می کنند  
 و حصار شهر جز یک در فمی دارد و غیر از خوک و ماهی و صرخ دیگر  
 همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم  
 ما هر کس ماهی خورده ابته کور شده و گوشت را بخنی کرده می  
 خورند و چاروایی کلان مثل گار و گارمیش را بشمشیر گردان زده می  
 خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلوبوریده می  
 خورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگله  
 پر کمر می بندند و مرد خرد را لباس پوشانیده و مسلح ساخته  
 با صراحی و پیاله شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست  
 که کله آهو یا بزرگ در آتش می نهند و باز از آنجا برداشته بر درخت  
 زیتون میگذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ  
 خورده ابته بدلایی متبدل شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را  
 خوش کرده بگیرد پسر دران باب مضایقه ننماید حضرت شاهنشاهی  
 فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نماید شمشیر  
 و زرنقد و سروپای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش  
 گردیدند - روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست  
 و یکم شهر شعبان بمبارگی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین  
 روز بر تخت فیل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل  
 گذشته بیان شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غری خورداد  
 بروضه منوره حضرت خودوس مکانی افخار الله برهانه تشریف برده  
 لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آنحضرت  
 استمداد همت فرمودند و همچنین بزیارت میرزا هندال و عم

بقتل آن بینگنا رفته مدت زندگی بسر آمده بود چه چاره القصه  
بنابر آشناي صوري و معنوی بعاضی و میر عدل توسل جسته  
برفاقت ايشان نزد مهابیت بیعاقبت شدافت و هرچند از خصایل د  
خصایل و صلاح و پرهیزگاری باي او شرح دادند اثربی بر آن مقرر ی  
نگشت و در لحظه برآجیوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید  
ساخت از اسباب قتل او فحشت قبض آخوندی آخوند (آخوند) بود بیگر  
آنکه در وقتی که اورا زنجیر می کردند فحشت زنجیر چله دار در بیای او  
کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و  
از سروپایی او برآمده و این مقدمه را حمل بر محو و افسون و دعا  
و تکسیل می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت  
و لبهای او متحرک بود و ازین حرکت لمب یقین خود کرد که  
مرا دعایی بد میکند از غلبه و مواس و فرط توهمند این مظلوم را  
به تبع سیاست شهید ساخت و ملام محمد با خصایل صوري و کعب  
کمالات بزیور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن  
سفاک بیباک قدر چندین مردی نشاخت و بیهوده ضایع ساخت  
چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گیلان پوی اتفاق افتاد جمعی  
از کافران در نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجملی از معتقدات  
و رسومی که در میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد  
طريق اینها با آئین کافران تبیت نزدیک است بقی بصورت آدمی  
از طلا یا از سنگ ساخته برسانش مینمایند و بیش از یک زن نمی  
گندند مگر که زن اول نازای باشد یا با شوهر ناسازگار و اگر خویشان زن  
نخستین قسمت یابند البتة قصد داماد می نمایند اگر خواهند که

شند پیش ازین ذکاشده کلاک و قایع نکار گشته که چون آصفخان بیمهج  
وجه از مهابات بیعاقبت ایمن نبود بقلعه اُنک که در تیول او بود  
رفته تحسن جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده باو  
همراهی گزیدند آن بداند بیش بسیاری از احديان پادشاهی و ملازمان  
خود و زمیداران آن نواحی را بسر کرده بیهود نام پسر خود و  
جوچهار راجپوت و شاه علی فرستاده که گرم و گیرا شناخته بمحاصره قلعه  
پرد ازند نام برد ها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را  
بدست آردند آصفخان بمهده وجه سختنی و بالائی برخود فرارداده  
عذان بقضا سپرد و فرستادهای مهاباتخان نجومی بعهد و موگند آرام  
بخش خاطر متوحش ارگشته حقیقت را بمهاباتخان نوشتند و چون  
موکب گیهان شکوه از دریای اُنک عبور فرموده مهابات و خدم  
العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اُنک رفت  
و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه  
باردو آورده قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق  
برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوانی را که از مصحابان و  
مخصوصه ان آصفخان بود با محمد تقی لخشی شاه جهان که در محاصره  
پرهاند بدرست افتاده بود به تبع بیهایکی آواره صحرای عدم گردانیده  
و فیز ملام محمد تنهی را که بتهمت آخوندی آصفخان (بی) جرم و  
خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قصایا هیچ دخل نداشت  
اگر خواستی بدر رود هیچ کس وله برد نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر

و خیم العاقبت خلاصی ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابو طالب او  
دیست و سیصد سوار مغلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قاعده  
اگه که در تیول اربود رفت چون بر هنای رسید از اراد تخان خبر  
یافت که در گوشه فروند آمد کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزه خود  
طلب داشت لیکن هرچند که معی کرد به مراهی او راضی  
نشد آصفخان بقلعه اگه رفته متخصص گشت و اراد تخان برگشته  
بارد آمد و چون خواجه ابو احسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر  
به مرسانید مهابالخان را دیده نوشته بنام اراد تخان و فقیر مشتمل بر  
سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت  
و ناموس فرساند و آنگاه ایشان را وفقیر راه همراه بروند ملاقات داد ( چندان  
هزه گوشی کرد و حرتمایی ریک بر زبان راند که بمراتب مرگ ازان  
زندگی خوشتراست ) درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاند نجم را  
که با آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود  
بشوصی آشناشی اورا در حضور خود یقتل رسانید مقارن اینحال  
شاه خواجه نام ایچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده  
ملازمت نمود بعد از ادائی کورنش و تسلیم و آدائی که معمول  
این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک  
گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشنهش خود  
را بنظر مبارک در آورد و سوغاتهای نذر محمد خان از اسپ  
و باز توانغون و غلام ترک و غیره موازی پنجه هزار روپیه قیمت

حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و پیاده مالامال بود برسر در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک آنان حضرت میرسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده خود را سپر تیر قضا ماخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممتد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکنای جوانان کار دیده کار طلباندوی بود با وزیر بیگ پسر خواجه تردی بیگ میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعادت شهادت رسیده حیات جاوید یاوند سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو برآمده بطرف بالای آب شناخت روز دیگر از آب گذشته بر هنگام نزد فرزندان خود رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته بکجا ک نزد رخت سلامت کشید و چون بدر بخشش جنوهه زمیندار پرگنه مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان را در آنجا گذاشت و خاطر از انجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان شناخت شیر خواجه و آله بردی قراول باشی و آله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند و آصف خان که ماده این فساد بود و از کم فکری و کوتاه اندیشه و سینکساری از کار باینچه کشید یقین میدانست که از آمیب جان گزای مهابت

( ۶ ) بزرگش جنهونه

سرای بیگم با دو خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار شدند و  
 در زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل  
 برگشت دو سه نزم پرچه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها  
 کشیده از پی هم می رسیدند و فیلجانان سعی در رازدن فیل داشتند  
 تابجایی کشیده که آب عمیق در پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند  
 و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری  
 از آب گذشت و بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه  
 ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه سرا گذاشت و بدولتخانه  
 گومنتر راند و من در کنار آب با چهل سوار از تابیدن خود ایستاده  
 ماندم و چون همه تیر میزند راجپوتان قصد اینجانب نکردند  
 درین وقت آصف خان پیدا شدند و از نیزگی زمانه وی راهه رفتن  
 و زیقان وید نشینی نقش گله آغاز کرد روانه شدند و سخن تمام نشده  
 مجلس تمام شد و هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم  
 ائمی ظاهر نشد که یکدام جانب شناختند خواجه ابوالحسن که از  
 فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را یدربا  
 در زده و چون آب عمیق بود رتفد میرفت در وقت شداری از  
 اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ  
 غوطه چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش او را نمی گذاشت  
 درین حالت مخصوصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورده  
 فدائی خان با جمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود  
 که جهتمندی قدیم باوی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل  
 او بود چپقلش نموده و غنیم خود را بردشته تا خانه شهریار که

مرا میمگی بی نظام و نسق میزفته باشند و ندانند که بکجا می روند ولشکر را بکجا می بزند مآل حال شان بهتر ازین نخواهد بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب درم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میگردیم و از سوار و پیاده و اسپ و شتر و بهل و ارابه بینان دریا در آمده بر یکدیگر پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درین وقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما هردو را مخاطب ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای تامل و توقف است پایی همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غذیم منزه شده راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب او نپرداخته اسپان با آب در زدیم فوج غذیم ( هفت صد و هشت صد سوار راجپوت و فیل مسست بی مصحابا در پیش داده در آنطرف آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم متفرق و پریشان جلو بزدیک رسیدند و فوج غذیم فیل را پیش رانده و از پس فیل اسپان با آب در زده شمشیرها علم کردند و این مشت بی سرای قرار بر فرار کرده عطف عنان نمودند و غذیم پشمیش آبدار روی آب را رنگین ساخت ) و راجپوتان مردم انجان ب را پیش ازداخته زده و کشته می آمدند و در عمارتی بیگم دختر شهریار که اتکه او صبیغه شاه نوازخان بوده چندین وقت مخصوصه تیری بربازی اتکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست براورد بیرون ازداخت و لیامها بخون رنگین شد جواهرخان خواجه سرای ناظر محل و بندیم خواجه

آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با اعماری بیکم رو بروی  
 فوج کلان غذیم که فیلان کاری خود را پیش داده و کنار آب را  
 مصبوط ساخته استاده بود در آمدند فدائی خان بفضلله یک  
 تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابوطالب پسر  
 آصفخان و شیر خواجه و الله یار و بسیاری از مردم پایان تراز  
 فدائی خان عبور نمودند بایتحال امپان شنا کرده یوراقها ترشده  
 جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب رسیده  
 و نا رسیده که افواج غذیم فیلان را پیش رانده حمله آورده و هنوز  
 آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش  
 بیگشت ( <sup>و</sup> مرا از مشاهده آن حالتی دست داد که گوئی آمیا بر  
 فرق سرم میگردد ) دیگر کیست که بکسی پرازد و سخن بشنو و  
 پایی همت برجا دارد ( اول بایست که گذری که عبور لشکر  
 بسهولت میسر باشد بدست آورده فوجی را پیشتر از آب  
 میگذرانیدند که روزی لشکر غذیم را نگاهداشته بکنار دریا مانده  
 مک سکندر پایی همت برجا میداشتند تا اصرایی عظام و دیگر  
 سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذته نخستین موج را  
 قوی پشت میماسخند آنکه در غایت انتظام و نهایت استحکام  
 پایی عزیمت پیش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبله  
 خویش سوریاند می گردیدند درینولا هر کس که پیش آید پس  
 می افتد ( <sup>و</sup> آنکه در برایر آید بمردر آید ) هرگاه سرداران از

زاده طبیعت مهابت بیعابت است و بتكلیف او حکم فرمودنیه  
ممنوع نشده بهمان قرار داد پایی عزیمت افسرد درینوقت فدائی  
خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب  
آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بیناب  
شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه با چندی از توکران خویش فدائیاده  
رو بروی در لخانه اسپ بدربا در زده خواست که بشناوری عبور  
نماید شش کس از همراهان او بموچ خیزنا رفتند و چندی از  
تندیچ آب پایان رویه انداده نیم جانی به ساحل سلامت رسانیدند و  
خود با هفت سوار بتوآمده چیقلش نمایان کرد و دست اکثری  
از رفقاء او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند  
و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیم زور است و بمالزمت  
اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهندین خورده  
باز پس افتد بهمان چستی و چالاکی عطف عنان نموده از آب گذشت  
و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردنده  
روز شنبه <sup>(۱)</sup> بیستم فروردی ماه آله‌ی مطابق بیست و یکم جمادی <sup>(۲)</sup> الثانی  
آصفخان با تفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدت‌های دولت تبریز  
بجذگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیکم از گذری که غازی  
بیک مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقاً بد ترین  
گذرها همین بوده سه چار چا از آب عمیق عریض پایستی گذشت  
در وقت گذشتن انتظام افواج برخا نماند هر نوجوی بطری افتاد

بود تا آنکه بمنزل شهربار تشریف بدرند معلوم نشد که چه قسم  
و مواصی و توهی بخاطر آن بدادند یعنی (راه یافت) همراه شد چون حضرت  
شاهنشاهی بدرون می آمدند بر جپوتان اشارت کرد که اورا گرفته  
به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شریدت خوشگوار شهادت در کام او  
ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود  
و فت عمد های دولت را طلبید اشته مخاطب و معاتب ساخت که از  
غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس  
نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده گردار  
خویش گشید آنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت  
و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزیان بعرض  
رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا خویش  
ترتیب داده در رکب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و  
منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سوامراز شویم  
چون این کنکاش نا صواب بمسامع جلال رسید از ضایعه معقول بیگانه  
نمود و همان شب مقریخان و صادقخان بخشی و میر منصور و  
خد منخان را پی در پی نزد آصفخان و عمد های دولت فرستاده  
فرمودند که از آب گذشته و جنگ اندختن محفظ خطامت زنبار  
که این تدبیر نادرست را تنجیه خام کاری و نارسانی دانسته  
پیرامون خاطر راه ندهند که بجز نداشت اثری بران مترتب  
نخواهد شد و هرگاه من درینظر یا شم بکدام دلگرسی و بچه امید  
جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتی مبارک خود را  
مصحوب میر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها

آنحضرت بدرُون خانه او درآمدند زمانی توقف فرمودند و غریزندان  
نفس خود را بردار آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل  
انقاده بود درینوقت بخاطرش رسیده که باز حضرت شاهنشاهی را  
بدولتخانه بردۀ از آنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن  
حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی  
بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غذیمت شمرده  
با جواهرخان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان  
رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهولی که  
در محارست بیگم کرده بود ندامت گزیده متعدد خاطر گشت آنکه  
در فکر شهریار شد و دانست که جدا نداشت او از خدمت حضرت  
خطائیمت عظیم مجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز  
سوار ماخته بمنزل شهریار برد ( از غایت اضطراب و هول جان کردار  
و گفتار آن کافر ذممت حق ناشناس اصلاً نسق معقول نداشت و  
نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان  
اراده و هردم اندیشه بخاطرمی آورد و باز پیشیمان میشد ) آنحضرت  
از ومعت حوصله و گران باری دست رو برمتههات او نمی نهادند  
القصه در هنگامیکه این بیعاقبت بد مکال گستاخانه بدرُون دولتشا  
خانه درآمد جو نبیر و شجاعتخان ( که از امرای معتبر حضرت عرش  
آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر  
یقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه

کار برگدن درون محل راضی نشد القصه آنقدر توقف روی داد که  
امپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا در تیر انداز  
بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده  
التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت  
درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت نبی  
مضایقه و مبالغه برهمان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد  
خود را در پیش فیل و در راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده  
بود درین اثنا مقریخان خود را رسانیده باسترسای او درون حوضه  
نزویک با آنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی  
بینان پیشافیع او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و مینه او  
ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیاله خاصه در  
دست داشت خود را بفیل رسانید و هر چند راجپوتان بمنان برقه  
و فزور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه  
را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون در بیرون جای نشستن  
سه کس نبود خود را بینان حوضه در گنجانید ) و چون قریب به نیم  
کرده مسافت طی شد <sup>(۱)</sup> گجیت خان <sup>(۲)</sup> دلخواه فیلخانه ماده فیل سواری  
خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود  
( ظاهرا و مواسی بخاطر بد اندیش مهابیت بیعاقبت رسیده باشد )  
براجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بینگاه را شهید ساختند بالجمله  
در لباس سیرو شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

(۱) رفته درین قرار گرفت (۲) گجیت - گجیست (۳) بد نصخه

اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح  
آمده دور سرایپردگه پادشاهی را فروگرفتند و در خدمت آنحضرت  
بجز عرب دست غیب که دستیار اربود و میر منصور بذخشی و  
جواهرخان خواجہ سرای ناظر محل و فیروزخان و خدمت خلن  
خواجہ سرا و بلندخان و خدمت پرست خان و فصیح خان مجلسی  
و مه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر  
آقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت وغیرت در آشوب  
داشت و هرتبه دست بقچه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را  
از لوفت وجود آن سگ ناپاک پاک سازند هر بار میر منصور  
بذخشی بترکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح  
حال مظور داشته سرای کردار ناهنجار این تیره بخت بدگوهر  
وا بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسید چون  
حرف او بغيروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و هر  
اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه را فروگرفتند چنانچه  
بغیر از نوکران او کس دیگر در بظر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت  
عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند  
تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این بحراث  
و گستاخی حسب الحكم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش  
آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بزمین اسپ سوار شود غیرت  
سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که  
اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد  
سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت متینه

هم زند و امرا ازین منصوبه غافل گشته بازندگی هریف را بمنظار  
در نیاورده بخاطر جمع از آب گذشته به تنعم مشغول و نفس الامر  
آنکه آنچه ازین مردود ازل و این بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو  
نمی افکند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد یک این بخاطر  
میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که  
قدم جرأت و بیباکی پیش نهاد و مجملاً هنگام صبح با جمعیت  
خود سوار شده نخست بسرپل رسید و قریب دو هزار سوار از  
راجپوت و غیره در آجگاه گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را  
نگذارند که از پل عبور نموده باینطرف شتابد و اگر امرا بقصد  
گذشتن از اینطرف هجوم آورند پل را آتش زده بمدافعت و مقابله  
قدم ادبار بر جا دارند و خود متوجه در لخانه گشت (درینوقت حضرت  
در خسخانه استراحت فرموده بودند از غوغای عامه بیدار شدند و  
و بعرض رسید که صهاب لخان بیعاقبت بدراگاه آمد هرین اثنا مراتب  
عیوبیت و بندگی را فرو هشته مستاخانه و بیباکانه دروازه غسلخانه  
و کلان بار را بز هم شکسته با پهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته)  
مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنکه بر دور پالکی گشته  
معروضداشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان  
گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری درسوائی  
کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در  
پنده حضرت (نداخنم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

درینوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بانطرف رخت ادبار کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را بقدیمی آستان رسانیده و بدولتخانه را فرو گرفته بی مجابا ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و هرگاه من با پنج و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یاری آنکه از مخالفت من

راجپوت پیاده برقه و سپر در دست گرفته اسپ اورا بیدان گرفته می آیند و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او پرستم دروازه کلان شناخت و من از راه برج سرا پرده بدولتخانه درآمد معذوبی از اهل یتاق و غیره در فضای دولتخانه بنظر در آمدند و سه چهارخواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مهابیت و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفت از اسپ فرود آمد در آنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شناخت قریب دریست راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفت که این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد فقیر رفت عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دریان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که بیر گرد و پیش حضرت بمعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه ببرآمد بربالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او - بدوسخنه

طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمل و اندقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روز آب منزل گزید و همچندین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قور خانه و غیره حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند (۶) و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در نامید شد بخاطر آورد که

(۶) چون مهابتخان دریافت که کار بقاموس و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه شرگرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که با آنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست پرسپول رسیده قریب دو هزار سوار درانجا میگذارد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمنانعه و مقابله قدم بر جا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردند چون راقم اقبالگامه خدمت بخشی گری و میر توزگی هردو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از غراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هرجا حرفي و سرگذشتی در میان داشت درین وقت آوازی بگون رسید که مهابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید پر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزیان و از زبان بلب رسید بدر پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوشم رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه برآمدن چون چشمش بمن افتاد نامم بزیان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استغصار نمود مشاهده افتاد که قریب بصد

و کارد باستخوان رسید و از همه جهت مایوس و مفضطه گردید بجهت  
پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده باهل و عیال  
خود جان نثار شود \*

\* بیت \*

وقت ضرورت چو نمایند گریز \* دست بگیرد هر شمشیر تیز  
و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد  
و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پرواژی بسرمی برد چون  
خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تمام طالبات سرکار  
پادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان خود را به مقتضای  
عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی  
که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر  
خود را بی حکم به برخورد از پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت  
کرده بود شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته  
بخواری و بیعتزی کرده کاری فرمودند و دست و گودن بسته سر بر هنر  
بزندان سپری شد و حکم شد که آنچه مهابت خان بیوی داده فدائی خان  
تحصیل نموده بخزانه عاصمه رساند (آنون زهانی گوش با من دارتا آنچه  
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کتب تاریخ لب ریز از اخبار  
و آثار در میان است ازین سال صاعقه در هیچ ازمنه نشان فداده  
بالجمله) چون مفترز برکنار آب بیهت واقع بود آصف خان با چنین  
خصم قوی بازو و دشمن از سرو جان گذشته گریز بازنه محظا  
در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را دران

متکفل تربیت شاهزاده والاگهر شدند آن صاحبیه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شناختند بیدست ( دنهم اسفند او مذممه ساخت دریای چناب بورز مسکوب مسعود آراستگی یافت \* )

### آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی القافی سنه هزار و سی و پنجم هجری بعد از انقضای یک پهمرتحویل نیر جهان افروز ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارگی و فرخی آغاز شد آنا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب صحبت نامه شاهی نگارش یافت گرذ مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامه عنبر فقیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غدیر نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزه کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحوالی اردوی پیوست با جمله طلب او بتحریر ک و کار پزد ازی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه اورا خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مبال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت مبیکدست پیش گرفته بود او بر خلاف خان مذکور با چهار و پنج هزار راجهیوت خونخوار بکریگ روک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که هرگاه کار بجان

بلند آواز ساخته از اطراف جذگ انداخته داد شجاعه و  
و جلاست دادند از هنگام صبح تا هم پاس روز آتش قتال و جدال  
اشتعال داشت بعد ازان به میامن عوطف و مراحم آلهی ابواب  
فتح و فیروزی پرچهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن  
محکمه بتصرف بهادران اشکر منصور در آمد درین وقت یکی از  
احدیان شمشیر و گزرو انگشت ر و کاردي که الجه یافته بود نزد ظفر  
خان بوده نمود و یقین شد که ایقها ازان عاصی است و ظفرخان  
خود با اهدی مذکور بر سر لاش او رفت و ظاهر گردید که تیر بندرق  
از شهت غلیب باو رسیده و بجهنم وامل شده هرچند منادی  
گردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کسر باو رسیده  
بالجمله (سر آن مفسد زیاده سر را مصحوب سردارخان روانه درگاه  
والا نمود و ) ظفرخان و دیگر بقدهای شایسته خدمت که مصدر  
ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش  
پاکانه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند (درین  
تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیه میرزا هنداز مفکوحة  
حضرت عرش آشیانی ازار الله برهانه در دارالخلافت اکبر آیاد  
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون  
ایشان فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیه موته راجه  
بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکنای گوهر خلافت  
را به شکوی تربیت بیگم بردند آن مریر آرای خلوت سرای قدس

از دروازه قلعه بیاویزند - تفصیل این مجمل آنکه چون ظفرخان پصر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که یلذکتوش او زیک بقصد شورش افزایشی و فتنه انگلیزی بنواحی غزنیان آمد و لاجرم مشارک ایه با تفاوت دیگر یندهایی که از تعیینات آنصره بودند لشکرها غراهم آورده برس او روان شد درین اثنا احدها بد نهاد قایقویانه باشارت آن تباہ اندیش به تیره در آمده راهنما و دست اندازی که شیوه شنیده مفسدان سیاه بخت است پیش گرفت یلذکتوش ازان اراده باطل نداشت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چابلوسی نموده برگردید اولیایی دولت خاطراز آنجانب و اپرداخته دفع فساد احدها بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بیمان استعداد و جمعیت از راه گرد ببر سردار روان شدند چون خبر برگشتن یلذکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین با آن نا فرجام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لواز که مکمل او بود کشید و این بیعاقبت آن کوه را پناه روز به اندیشیده دیواری در پیش در راه برآورده و بالات نبرد استحکام داده فخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیایی دولت ایه قرین استیصال اورا وجه همت ساخته بقدم سعی فراز و ذشید بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن گماشند و قریب پلچاه روز زد و خورد کرد محاصره را برو تند چاختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقاره نفع

ملتمس او بعزم قبول مقرر و گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان  
شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پیوست  
قبل ازین هوشنگ برادر خود او بدولت زمین بوس سعادت پذیر  
گشته بود درینولا او نیز بر همونی بخت خود را بقدسی آستان رسانیده  
با شواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها  
تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغناشی گورکان گویند  
فرموده خلعت مرحومت فرمودند بهار بانو بیگم صبیه خود را  
بطهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را بپوشنگ  
نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت  
با خشیدگری عز اختناص یافت \*

### نهضت موكب صسعود بصوب بلده فاخره کابل

بتاریخ هفدهم اسفند اردیبهشت هشتم جمادی الثانی بعزم  
سیدرو شکار نهضت موكب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در  
ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ  
فرمودند افتخار خان پسر احمد بیگخان کابلی سر احداد را از صوبه  
پنهان آورده جبین اخلاق بزمین سود و حضرت شاهزاده شاهی صر  
نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرد آورده سجدات شکراین موهبت عظیمی  
که از مواهب مجدد آهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیاده نواختن  
فرمودند و فرمان شد که سر آن آشغنه دماغ تباہ اندیش را یالهور برد

نشده که دهان چفت خود را بومه کند درینولا افضلخان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عذایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشاریه صریحتمت نموده بسی و دونفر از امرای آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادنده چون مهابالخان فیلانی که در صوبه بنگاله وغیره بدبست آرده تا حال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای بدرگاه در وقت تعییر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابرین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشاور الیه شتاوته نیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه بیاره و مطالبات حسابی نیز از رو باز یافت نموده بخدمت شتابد و اگر اورا جواب حسابی خود پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود وهم درینولا عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی براظهار نداشت و خجالت ارسال داشته باعدها در کرم و بخشایش آنحضرت نوشته اورا بجنیس فرستاده امیدوار از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو و برجراحت جرائم او کشیده آید ( و باین موهبت عظمی در امثال واقران سرافراز و ممتاز کرده آید ) در جواب او فرمان شد

\* مصرع \*

این درگه مادر گه نومیدی نیست \*

می ماند لیکن مرگل مرغ پرندار و این پرهای میاه براق دارد  
در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار و سی  
و هفت و نیم متفاصل باشد بوزن درآمد (درین ایام سودارخان برادر  
عبدالله خان از جهان فانی بسرای جاردنی شناخت) شب مبارک  
شنبه سی ام آذر ماه آله‌ی در ماعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول  
اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحومت شد  
درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس  
سر بلندی یافت از عرض داشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت  
که مهابدخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بتصویب بندگاه شناخت -  
از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیرزد پیشکش آورد که با این  
الفت گرفته در یک پنجگره میباشد و آن بزر نهایت محبت و لذت  
گری ظاهر می‌ماید و بستوری که حیوانات جفت می‌شوند بزر را  
در آگوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بزر از پیش  
او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنکه  
فرمودند که بزر دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند  
اول آنرا بوس کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند  
که میشی را بدرون پنجه او در آوردند فی الغور از هم درید و خورد  
باز همان بزر از نزد یک او برند الفت و مهرانی بستور سابق  
ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بزر را بر روی سینه خود گرفته  
دهانش را می‌لیسید از همچ حیوان اهلی و وحی می‌تاحال مشاهده

## نهضت رایات عالیات از جملت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاہور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنجم هجری از کشمیر متوجه  
دارالسلطنت لاہور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که  
در کوه پیر پنجال جانوری میباشد مشهور بهما و مردم این سر  
زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا  
پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بنظر در آمد چون خاطر  
اشرف اعلیٰ حضرت شاهنشاهی به تحقیق این مقدمات توجه مفرط  
دارد حکم شد که از قراولان هرگس بتغلق زده بحضور بیارد پانصد  
روپیه انعام میفرماید قضا راجمال خان قراول به بندوق زده بحضور  
اشرف آورده چون زخم بپایش رمیده بود زنده و تند رست بنظر در  
آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خوش او معلوم شود چون  
چینه دان را شگافتند از حوصله اش استخوان ریزها برآمد و مردم این  
کوهستان معتبر ضد اشتفند که مدار خودنش بر استخوان ریزهاست  
همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هرچا استخوانی  
بنظرش در آید بنوی خود گرفته بلند می شود و از انجا بر روی  
سندگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و  
صلیخوره درین صورت غالباً ظن آنکه همای مشهور همین باشد

\* بیت چنانکه گفته اند

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد \* که استخوان خور و جانور نیازارد  
در جهه و ترکیب بعقاب شباht دارد و سرنویش بگل مرغ

قضا و قدر است نه مختار ما و شما با چندین جرائم و عصیان که ازد صادر شده بنا بر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایه سریر ملیمانی فرمودند که مبن خود را شرمذدۀ ترازو می بینم \*

کرم بین و لطف خداوند گار \* گذه بندۀ کرد است و او شرمسار آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آزده در جائی مناسب باز دارند قبل ازین فدائی خان رانزه شاهزاده پروریز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاهه روانه مازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق عزت بر افراد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید هر قوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجد ائمۀ مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند هر چند درینباب به مبالغه و تاکید معرض داشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن من دران لشکر صود فداشتم در سارنگپور توقف گزیده و فاصلان تیز رو بطلب خانجهان فرمذاده ام که بسرعت هرچه تماهله مذوجه آن حذف گرد باجمله چون حقیقت حال از عرض داشت فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بقام شاهزاده بنا کید صادر شد که زنگهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مهابتخان برفتن بنگاهه راضی نشود جریده مذوجه درگاه والا گرد و شما با هائی اصراء در برهانپور توقف نمائید \*

غیرت و حمیت برجا داشته بلوام قلعه داری همت گماشته  
و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی هازند و بعد از  
چند روز خبر رسید که مسکوب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باعث  
یارگاه اقبال بر افراد خود و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت  
آنحضرت سعادت پذیری بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نصافتند در خلال  
اینحال بیماری صعب عارض مزاج و هاج آن حضرت گشت و از  
ظاهر برها نپور کوچ فرموده ببالا گهات رو هنگره شناختند و مردم غیر  
نیز نا کام از گرد حصار برها نپور برخاسته نزد عنبر شناختند و چون  
این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید همین‌لند رای را بصنوف  
عواطف و مراحم هرا فرازی بخشدند و منصب پنجه زاری ذات و  
و سوار و خطاب را مراجعت که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نمی  
باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غایب که بجهت  
طلبی هشتمک پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خان‌خادان نزد شاهزاده  
پرویز رفته بود نامبرد گان را آورده نخست هشتم آمده دولت  
زمین بوس دریافت او را بعواطف روز افزون اختصاص بخشدیده  
بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه  
بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد ازان  
عبد الرحیم خان‌خادان بسعادت سیون جبین خدمت نورانی ساخت  
زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین بزنگرفت آنحضرت بجهت  
دلخوازی و تسلیع او فرمودند که درین‌مدت آنچه بظهور آمده از آثار

اصناف جوق جوق و گروه گروه بر سبیل امتداد آمده دولت زمین  
 بوس در یافتن درین دو منزل شگوفه ژارهای خوب سیر کرده شد  
 از باره موله بندگان حضرت و جمیع اصرار بر کشته نشسته متوجه  
 شهر شدند روز شنبه هجدهم در ساعت معاویت قریب بعمارات دلنشیان  
 کشمیر بهشت آئین نزول موجب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باع نور  
 منزل که در میان در لخانه واقع است آخرهای شگوفه بود لیکن  
 یا شمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون  
 شهر اقسام شگوفه جهان اغروزی مینمود \*      \* بیت \*

باز این چه جوانی و جمال سنت جهان را  
 زین حال که نو گشت زمین را و زمان را  
 چون بتواتر در پیوسته و در کتب طبی خصوصاً ذخیره خوارزمشاهی  
 بیت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر  
 خورد آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی  
 بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود  
 پا میر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلاً تغیری در  
 احوالش راه نیافت روز دیگر دیست آن که هشتاد مثقال باشد  
 خورانیدند لبیش به تبعیم زنگین نگشت تا بخنده چه رسید و مردی  
 خود چه صورت دارد غرّه خورداد از عرضه داشت اسد خان بخشی  
 دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیولگام رسیدند و یاقوت  
 جوشی با لشکر عنبر برها پرور را محاصره دارد و مر بلند رای پای

کوهی ام است که برف درانجا هفت و هشت روز بیشتر نپاید و زود  
 بر طرف شود) درین کوهستان نازنچ هم بهم میرسد دو سال و سه سال  
 بر درخت میماند از میل نصرالله عرب جاگیر دار این سر زمین  
 شنیده شد که قریب بهزار نازنچ در یک درخت می باشد - روز جمعه  
 بیست و هم در منزل نورآباد که بر ساحل دریایی بیهت واقع است  
 نزول اتفاق افتاد از کوتول بهنبرتا کشمیر بسته ای که در راه پیر پنجال  
 منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا  
 بخدمه و سایر رخوت فراسخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی  
 گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت هر مرا از گریوهای دشوار  
 گذار بخصوصیت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بمنظور هر آمد  
 من و بیهی از اکثر آبشارهای کشمیر بپر توان گفت ارتفاعش  
 پنجاه ذرعه باشد و عرض آبریز چهار ذرعه متصدیان منازل صفه  
 عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته  
 پیاله چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا  
 دادند و حکم شد که تاریخ عمور لشکر منصور بر لوح سلگی ثبت  
 نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار بماند درین منزل  
 لاله جوغاسن و ارنوان و یاسمن کبوه از کشمیر آزدهند و بعرض  
 رضی که وقت سیر لاله گذشته و رود به تذلل نهاده معلوم نیست  
 که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ  
 توان شد روز یکشنبه غرّه اردی بجهت قصبه باره موله که از قصبهای  
 کلان کشمیر است بوروه موكب اقبال آراستگی یافت هر دو شهر از  
 اهل فضل و ارباب معادت و موداگر و سازنده و گوینده و سایر

الفانی سنه یکهزار سی و سه هجری آفتاب چهان افروز به بیت  
 الشرف حمل پرتو سعادت انگند و سال بیستم از جلوس همایون  
 بیدارکی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنبر بنشاط شکار پرداخته  
 یکصد و پنجاه و یکم اس قوچ کوهی بتفنگ و تیرشکار کردند و در  
 منزل چنکس هستی چشن شرف آرستگی یانست از بهنبر تا این  
 منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسوم  
 کتل پیرپنجال از برف مالامال می باشد و عمور سوار از فراز آن  
 بغايت دشوار بدل محل لاجرم توجه لوای آسمان سایی از راه گریوه  
 پونجه دست داد (درین کوتل غریب گلی بنظیر درآمد که تا حال دیده  
 نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسده رنگ میشود یکی سرخ  
 آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق سیر  
 و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد  
 اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهای  
 خطمی را پست و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوشبزگی و نظر  
 فریبی بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و امروز  
 و برگش بیرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید  
 مشک نوک تیزدارد و سر برگ این گرد است و در وحامت نیز  
 در برابر بید مشک باشد گلهای بمرتبه کلان میشود که در دو دست  
 نگهدار و درختش پر گل میشود و هر ایا فرو می گیرد و اهل کشمیر  
 مکر بوش و صردم پکلی و ده متر بوجا بهلول می نامند و این مخصوص

هازد بالجمله مهابت خان بموجب حکم عمل نموده موشی را از تن  
 جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صویه دکن شورش عظیم  
 دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجه تقدیر گشته  
 در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موبک گیهان شکوه شاهجهان  
 از بنگاهه بضوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزیر مخلص  
 خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که  
 سزاوی نموده ایشان را با امرایی عظام روانه صوبه دکن سازد  
 و هم درینولا قاسم خان از تغیر مقربخان بحکومت و حراست  
 دارا شافت آگه خلعت امتیاز پوشیده درین تاریخ عرضه داشت  
 امک خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یافوت  
 بخشی با ده هزار سوار موجود بملکاپور که از شهر بیست کروه مسافت  
 امک رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ  
 اندازه فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنگارتا رسیدن کوک و مدد  
 حوصله بکار برد تیز جلوی نگذد و باستحکام برج و باره پرداخته  
 در شهر تحصن گزیند \*

متوجه شدن موبک مسعود بجانب جنت

نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

هعدهم اسفند ارمد ماه آیهی نهضت موبک مسعود بسیرو شکار

گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق انداد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی

گذاشته بدارابخان نوشته که درگذه‌ی خود را بخدمت رساند داراب از نارامتی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش پسته عرضه داشت نمود که زمینداران باهم اتفاق گردیدند مرا در محاصره می‌دارند و از نیجه‌ی نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردیدن رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در مکتب مسعود جمعی که مصدر کاری و تردی توانند شد نماندند بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعد الله خان حواله فرموده باکبر نگر شدند و کل خانجات بیوتات که در اکبر نگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمار راه که از دکن آمدند بودند رایت مراجعت برداشتند چون دارابخان چلین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و متروک ازل و ابد ساخت عبد الله خان پسر جوان اورا بقتل رسانیده خاطروا لختی سبکبار گردانید و هرجفند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدن اثر نگر و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهاباتخان و پسرش تختوار فرموده عذان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله (که دارابخان را در قبل داشتند) صادر شد که زنگار دست تعریض ازو کوتاه ساخته روانه ملازمت سازند و او بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهاباتخان غرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع هر آن سرگشته بادیه غلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

بود ستصرف گشته جمعیت نیک فراهم آزده و قلعه شولا پور را که  
پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره  
نمود و یاقوتخان را با فوجی بر هر برها پور فرستاد و توب ملک  
میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولا پور را بضرب دست و وزر بازوی  
قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس  
حضرت شاهنشاهی باشوب گرائید در خلال اینحال بالتماس  
مهاباتخان خانه زاده خان پسر اورا با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد  
پدرش فرستادند و هوبه کابل بعده خواجه ابوالحسن مقرر گشت  
و احسن الله پسر خواجه را بوقالت پدر بحکومت و حرامت کابل  
تعیین فرمودند و حکم شد که پنج هزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه  
و سه اسپه تخدواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و هانصدی ذات  
و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت  
بر ازراحت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم  
بیکران گردیده درین وقت عرضه داشت مهاباتخان رسید مزقوم بود  
که موكب اقبال شاهجهان از پته و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد  
و شاهزاده پرویز با عساکر مخصوصه بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه  
روی دفعه در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان  
داراب پصرخانخان را سوگند داده بحکومت و حرامت بنگاله باز داشته  
نهیست احتیاط زن او را بایک پسردیک برادرزاده او همراه گرفته  
بودند بعد از جنگ توں و انعطاف عنان زن اورا در قلعه رهتام

اسراي او در برهانپور بودند فرماد و بمتصديان صوبه مذكور مکرر  
بتاکيد و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر  
هده دولتخواهان ظاهر و هويدا است و خود را از منسوبان آن درگاه  
و لا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چنین گستاخانه  
پيش آمده چشم آندارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که  
درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام  
نفصل را از میان برداشته سزاى کردار ناهنجارش در دامن روزگار او  
نهاده آيد در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله باش  
گردید هر یلند رای را بحکومت و حراست برهانپور بازداشته مقرر  
نموده بود که موسی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا  
محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف  
نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ مه لک هون که فریب  
بدوازده لک روپیده باشد بصیغه مده خرج لشکر بمتصديان  
آنجا داد و نوشتهای عادلخان درباب طلب کومک به مهابت خان  
رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمتصديان دکن نوشت که  
بی تأمل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر  
سر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزیده و لشکرخان و میرزا  
منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگرو جان سپار ( نثار ) خان حاکم  
بیرون رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و  
عزیز الله و جادورایی و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از  
تعیفات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان  
بقصد امتصاص عنبر شتافتند چون عنبر از یقینی وقوف یافت

قدوم میمانت لزوم بعالی وجود نهاده بودند و نقل و حرکت متعدد  
می نمود ایشان را در گذف حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت  
پرست خان و کوتولخان را با چندی از بندی اعتمادی بخدمت  
ایشان مقرر داشته یا دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم  
سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پنهان و بهار نهضت  
فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصاً ملک عنبرمبني  
بر التماس توجه بدانصوب مقرر رسید - اکنون مجملی از موانع  
ملک دکن که در غیبیت آن حضرت حادث شد رقمزد <sup>۲</sup> کلک و قایع نگار  
میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الامال شناخت مبلغ  
مقرری که هر مال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال  
موقوف مانده بود باز یافته نموده مجدداً بعده و سوگند خاطر  
از اینجانب و پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را  
که بحراست آن ملک مقرر بودند زیون و بی استعداد یافته عامل  
بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج کرده از آنجا با چمیت  
و استعداد فرازان بر سر ملک بیجا پور شناخت عادلخان چون اکثری  
از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری  
به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند  
حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود  
دانسته در قلعه بیجاپور متخصص شد و باستحکام برج و باره و لوازم  
قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

بهیم کثیر مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با طایفه راجپوتان تومن همت بر انگیخت و تا افواج شاهزاده پروریز خود را رسانیده بشه شیر آبدار کار زار نمود جتا جوت نام فیلمی که در پیش افواج بود بزخم تیر و تفنگ از پای افتاد و آن شیر بیشهه جلاعت و جرأت با راجپوتان جان نثار پایی عزیمت افسرده کار نامه مردی و شجاعت ظاهر ماخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد و پیش شاهزاده و مهابت خان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن یکتای عرصه همت را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و او تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثارشک و سران دیگر افواج توفیق گومند و مدد نیافتدن متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی نداشته پیشتر شناخته بودند توپها را بر جا مانده گردیختند و توپخانه بدست لشکر بادشاھی افتاد و دریا افغان با سایر افغانان که اختیار بندگی نموده بود جنگ نا کرده راه هزیمت سپردند و کار بجایی رمید که افواج پادشاھی حلقه صفت سر بهم آوردن غیر از فیلان علم و تیغ و قورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار بودند و عبد الله خان که بجای سب دست راست باندک فاصله ایستاده بود متنفسی بنظر در نمی آمد درین وقت تیری به اسپ سواری آن شیر بیشهه توکل رسید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمناله و الحاح بسیار از عرصه کارزار برآورده و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بسیار سوار ماخت بالجمله موکب معادت از رزمگاه تا قلعه رهناس عنان مساعت پاز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مرد بخش

شاهجهان آمده بودند تمام نواره با لوازم آن از توب و تفنگ و غیره  
 همراه گرفته بجانب بنگاله گردیدند و شاهجهان در جنگل گفت که  
 اطرافش بار عدال و جرهای عظیم پیوسته حصاری از گل ساخته بتوپ  
 و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسید غله آنجا کمتر میرمید  
 و از مر آنده در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا  
 بعد ازین چه روی دهد مقارن اینحال طهماسب قراول از خدمت  
 شاهزاده پرویز بدآک چوکی آمده معروضداشت که با شاهجهان جنگ  
 نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پنه و بهار رفتند.  
 و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل  
 یکدیگر صف آرا گردیدند یا آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل  
 هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بدده  
 هزار سوار نمی کشید و اکثری از دلخواهان ایشان صلاح دولت  
 در جنگ نمی دیدند برخلاف رای همه راجه بهم پصر را  
 پای جهالت انشده مبالغه و اغراق را بحدی رسانید که بدون  
 جنگ همراهی من متصور نیست و این سیرو دور با آئین راجهپوتی  
 مغافات دارد نا گزیر شاه عالیقدر مرا عادت خاطر او بر همه مقدم  
 داشته با عدم استعداد و زیبایی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین  
 عساکر آراسته بعرصه کارزار میارزت نمودند نخست از این توپخانه  
 از حصار برآمده گرم و گیرا شناخت افواج پادشاهی مانند قوس  
 سه طرف میدان را نفوگرفته ژاله سان تیر و تفنگ میریختند راجه

النهری زن عراقی بجهت مصاحبیت و هم زبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی بواسطه زنا شوهری و زن ماراء النهری بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود اورا شلاق باید زد تا دیگران عبرت گیرنده خان اعظم مصاحبی بود بیعدهیل و نظیر لیدکن در خدمت و نفاق سرآمد ایندی روزگار امانت درست گفتار کم کردار و درشت گویی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصروف با آنکه مخاطبی بهم رسک و عالمی را پیش کشد و با قبیح وجهی خبائث و غیبیت مردم کند نسبت بحضورت عرش آشیانی گستاخیدها میگرد و آنحضرت بمقام ذاتی و مراحم جملی میگذرانیدند حقوق خدمت والده او پیوسته مطمئن نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز کوکه جوی شیر واسطه است و ازان نمیتوانم گذشت در هنگامیکه بی استرضای آنحضرت از گجرات برگشتی نشسته متوجه زیارت خانه مبارک شد با آنکه مبلغهای کلی در سفر حیاز صرف نمود بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات و توضاعات زیاده از مقدور بجا آورده نوع خفت و خواری کشیده باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلاً گرانی خاطر ظاهر نهاده بعنایاتی که در مخیله او نگذشته بود سرافرازی بخشیدند (۱) داور بخش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز نهاده حکم شد که از اکبر آباد باحمد آباد شناخته مساقط نماید) درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بگاله که در خدمت

محافر دار الملک بقا گردید ( نامش عزیز میرزا محمد است )  
 کوکلناش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت اورا  
 از جمیع کوکهای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محادرات  
 گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیانا خان اعظم خطاب میفرمودند  
 از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده  
 بود چون والده ماجده او جیجی انگه نسبت قوی داشت و مراعات  
 خاطر او از والده حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیدهای  
 اورا بمحض ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر  
 جیجی انگه درین دولت البدیرین قریب بیست کم از اعماق و اقوام  
 و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبه امارات رسیده صاحب علم و نقاره  
 شده باشند مشاهر الیه در حدت فهم و سلاست بیان و طلاقت لسان  
 و تاریخ دانی یکنایی زمان خویش بود بغاایت نفس قوی داشت  
 خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا  
 میر علی اشت و پاتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استقادان  
 مشهور هیچ کمی نداشت در مدعای نویسی ید طولی داشت لیکن  
 در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی داد غریبم  
 و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرور داشتم  
 و چون مبالغه کرد بشبهه افتادم و بعد از آنکه سوگند خورد دریافتیم که  
 دروغ میگویند از مطابهای اوست که مردم دولتمند را چهار زن  
 لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم مادرزاد

مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او ایستاده  
کنند و جانه بیگم صبیغه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده  
و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمیع از مردم  
معتمد بردور خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان  
نهیم نام غلام اورا که از عده های دولت او بود و شجاعت را با کارگاهی  
جمع داشت خواستند که مقید سازند او را یگان خود را بدست نداد  
و پایی همت اش را با پهرو چندی از نوکران جان فدای غیرت و  
زاد مردی ساخت غرگ شهر یور ماه آگهی در ویرانک که سر چشم  
دریایی بیهت ایست و از میرگاه های جان فرای نزهت هرای کشمیر ایست  
و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نکاشته کلک بیان گشته عرضه  
داشت مهابالخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان  
گذرهای آب گنج را استحکام داده کشیده را بجانب خود کشیده  
بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد از زمینه ایار  
برهمنوی بختیاری و دولتخواهی سی منزد کشته بدهست آورده  
چهل کروه بالای گذرهای آب بجهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری  
کردند و عساکر منصور در صیانت ایزدی از آب گذشتند \*

### نهاست فرمودن رایات عالیات

### بصوب دار السلطنت لاہور

بتأریخ پنجم شهر یور ماه رایت اقبال بصوب دار السلطنت لاہور  
ارتفاع یافت درین وقت از عرجه داشت منه بیان گجرات بمحامی  
جلال رمید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبعی

گشت (اصل یلکتوش اوزبک است از الوس المان نامش خسته) بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و تو ش سیده را گویا در جنگی سینه برهنه دار تاخته و ازان روز درالسنّه عوام یلکتوش اشتها را یافته نوکر ندر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین قندهار و غزنی میگذارند نوکر علوفه خوار کم دارد المانچی و لوت مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین قزاقی تاخت و باخت نام برآورده چون مکرر بصرحد خراسان رفته اولکه دارای ایران را تاخته و میر سرحد خراسان نتوانسته شر اوزرا از رعایا و متوطن آشیده کفایت کند شاه ازو در حساب توان گفت که در مدت عمر چنین گوشمالی نخورده باشد) بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد و حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراحم و نواش سرافرازی یافتهند مقارن ایصال از عرضه داشت فاضلخان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیاهی دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده پرویز با مهابت خان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر اقدس از فته سازی و نیزگ پردازی خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهزاده والا شکوه بود بصلاح و صوابدیت دولتخواهان او را نظر بند نگاهداشتند و

آرمیده باز انداختند و توب زده شتافتند اتفاقاً یلنگتوش شب  
آمده در پس پشته بر غنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر  
منصور کوفته و میاده از راه بر سند از گمین گاه برآمده کارزار نماید  
میاز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک  
قراولن فرستاد آنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر  
و افواج قاهره آگاه ساختند یک کروه بشکر گاه مانده سپاه غنیم  
نمایان شد آن مشهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او  
با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله  
یک تفنگ انداز رسیده عنان ادبار کشید چون فوج مخالف بحسب  
کمیت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادر خان فوج غول  
خود را گرم و گیرا شتافته بکومک هراول رسانیده نخست باز و زبورک  
و توب و تفنگ بسیار سردادند و از پس آن فیلان جنگی را دوانیده  
کارزار نمودند و جنگ بامتداد و اشتداد کشید و در چنین وقای  
یلنگتوش خود را بکومک رسانید و معهدها کاری نساخت و پای  
همت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهامت در گشتن و  
بستن و تاختن و انداختن کار نامه جلالت و جانسپاری یتقدیم  
رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزیران بیشه وغا  
مشهوران بخت برگشته را تا قلعه جماد که شش کروه از میدان  
جنگ دور بود زده و کشته بودند قریب ششصد او زیک علف تیغ  
از تقام گردیدند و موادی هزار راس اسپ و جیبیه بسیار که از گرانی  
در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان  
فتح فامهای باستانی زیب پتایید ایزه جل «بستانه چهره» کشای مراد

اثنای اینهال نذر محمد خان و اتالیق و عمدہای او تجویز  
 این جرأت و بیداکی ننمودند و بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت  
 گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز اوزبک و المانجی و از هر  
 دست مردم چندانکه توافقست فراهم آورده روی ادباء بدهیں حدود  
 نهاد و خانه زاد خان نیز اصرای سرحد و مردمی را که در تهانجات  
 تعیین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نیز پرداخت و بندهای  
 جانسپار و بهادران عرصه کرزاز ( همه <sup>(۷)</sup> یکدل و یکرو بجنگ قرار  
 داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصه  
 شهامت ) بموضع سرگ دره که در دو کوهی از غزینین واقع است  
 معهکر آرامند از انجا امواج ترتیب داده و جیمه پوشیده متوجه پیش  
 گردیدند خانه زاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود  
 در غول پایی ثبات افشد و مبارز خان افغان و انبیایی سنگهدهان و  
 سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافتند  
 و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التیش بائین شایسته  
 ترتیب داده بنایید ایزد جل سبحانه تومل جسته رزم طلب گشتند  
 چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کوه غزینین لشکر گاه ساخته  
 دو لخواهان را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین  
 اتفاق افتاد تقصا را سه کوهی از موضع شیرگذشته فرلوان اوزبک  
 نمایان گردیدند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ  
 اندختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و غیلان کوه شکوه آهسته

رسید که یلنگتوش اوزیک سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که  
 حوالی کابل و غزنیان را بتازه و خانه زاد خان پسرمهای خان با اصرای  
 که بکومک او مقرر اند از شهر ببر آمده بمدافعه و مقاتله او همت  
 مصروف داشته بذایرین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود  
 بدآک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار و قوف یانته خبر  
 مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیر آنحضرت و دیعت  
 حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صبیغه خود  
 عایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود در رفت  
 غازی بیگ که بجهت خبرگیری شناخته بود درین تاریخ بخدمت  
 پیوسته معروضه اشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که بورت  
 آنها در حدود غزنیان واقع است و از قدیم بحاکم غزنیان مالگذاری  
 مینمودند قلعه در موضع چتوار از مضافات غزنیان ساخته همشیر زاده  
 خود را با فوجی بازداشتند بود سران اویس نزد خان زاد خان آمده  
 استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شما نیم اگر شر اور را از ما کفایت  
 کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر با آنها ملتجمی  
 گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزیکان مسحافت نماییم خانه زاد  
 خان فوجی بکومک هزارها فرستاد و اوزیکان بمدافعه و مقاتله  
 پیش آمدند و در اتفاقی دار و گیر خواه رزاده یلنگتوش با جمعی  
 از اوزیکان بقتل رسید و هیاه منصور آن حصار را منهدم ماخته  
 مظفر و منصور عذان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شدیدن  
 اینخبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس  
 نمود که بتاخت سرحد کابل شناخته خود را از انفعال برآرد در

الملک از قصبه کهرکی برآمده بقندهار که سرحد ولایت گولکنده  
 واقع است شنافت و فرزندان را با اعمال و ائقال بر فراز قلعه  
 دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان فمود که  
 بصرحد قطب الملک میروم که زر مقرری خود را از دیگر یاد نداشت  
 قمایم بالجمله چون ملا محمد لاری برهانپور پیوست مهابتخان تا  
 شاهپور باستقبال رفته نهایت گرسی و دلچشی ظاهر ساخت و  
 از آنجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پریز گردیدند و میربلند را  
 را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادر رای براذر او اودارم  
 رای را بکومنک او مقرر داشت و پسر جادو رای و براذر اودا رام  
 را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده  
 پیوسته مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بود، باتفاق سر  
 بلند رای تمیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او  
 با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و این قرارداد مشارعه  
 را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف  
 نمودند و ملا محمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل  
 داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت  
 کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده  
 هزار اسپ و دو زنجیر فیل یکی نرو یکی ماده و شصت و هشت  
 هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمه شده بمله محمد و پسر داماد  
 او تکلیف نمود - نوزدهم خورداد ماه خطه دلپذیر کشمیر بورود موکب  
 منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نفاییم کشمیر که درینمدت  
 ترتیب داده بود بر میبلیل پیشکشی معرفه داشت چونه بهمایع جلال

جمعی بضمت آوده تعین فرمودند و پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال بر افرادشند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذر جوسا عبور نماید چهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه بحکومت جونپور اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بالله باس رفت و عبد الله خان گرم و گیرا آمد؛ در تصبه چهونسی که برا آنطرف آب گذگ در تقابل آله باس واقع است معاشر آراست و موکب اقبال حضرت چهانگیری در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه عالی از بنگاه همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب تپ و تفنگ از آب گذشت در معموره آله باس لشکر گاه ساخت. اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشته کاک بیان میگردد سابقاً یرلیغ قضا تمیغ عز ایراد یافته که عنبر حشی علی شیرنام وکیل خود را نزد مهاباتخان فرماده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ماخت بامید آنکه مدارهمات آنصوله بعده او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعه و مخاصمه مفتوح گشته بود با مدد و اعانت بندهای درگاه می خواست که آثار تعلیط و ترفع بر ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش میگردد که مدار اختیار آنصوله بقدضه افتدار او حواله شود آخر افسون عادلخان کارگرتر افتاد و مهاباتخان جانب عنبر را از دست داده بکام روایع عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود و ملا محمد وکیل عادلخان از جانب او نگرانی خاطرداشت مهاباتخان غوچی از لشکر منصور بدل اگهای تعین فرمود که بد رقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند و عنبر از شنیدن این اخبار متربد و متوجه گشته با نظام

نیافت و بومیله مقریان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف و کلای سرکار  
 بضبط اموال ابراهیم خان پرداختن قریب چهل لک رویه نقد  
 سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط درآمد تا  
 حال دارالخان را مقید داشتند درینوقت از قید برآورده سوگند داده  
 حکومت بندگاه با توپیص فرمودند و زن اورا بایک دختر دیک پسر  
 و دیک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رانا راکه درین  
 هرج و مرد از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرد بود باوجی برصم  
 منقلا پیشتر از خود بصوب پنهان روانه گردانیدند و خود با عبدالله  
 خان و دیگر بندها از پی شتابتند و صوبه پنهان در تیول شاهزاده  
 پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست  
 آدمک مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را  
 بفوجداری گذاشته بودن برسیدن راجه بهیم پایی همت آهبا  
 از جای رفت و تودیق یاوری نکرد که حصار پنهان را استحکام  
 داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پنهان برآمده  
 بجانب آله بایس شتابتند و چنان ملکی را رایگان از دست داده راه  
 ملامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی مذاعنه و مجادله بشهر  
 درآمده صوبه بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند میک  
 اقبال شاه گیتی سلطان سایه سعادت بر متوطنان آن میزو و بوم افگند  
 و جاگیر داران آن صوبه بخدمت شتابته ملازمت نمودند هید مبارک  
 که حراست قلعه رهناس بعده او مقرر بود قلعه را سپرد و زمینه دار  
 اوجینه نیز سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب  
 اقبال عبدالله خان را باوجی بصوب آله بایس و دریا خان افغان را بایا

و بعد از تلاقي فريقيين جنگ عظيم در پيومت نور الله تاب مقاومت نياوره جاي خود را گذاشت و جنگ باحمد بيگ خان رسيد موسى الیه مردانه ايستاده زخمه برداشت ابراهيم خان از مشاهده اين حال تاب نياوره جلو انداخت درين تاختن سررشنئ اندظام افواج از هم گسيخت و چون قلم تقدير با مرديگر رفته بود اکثری از رفقاء او دست بكار نا برد راه گریز سپرده شد ابراهيم خان با معدودي پاي غيرت و هميit برجا داشت هرچند مردم جلو اورا گرفته خواستند که ازان مهله برآزند راضي نهد گفت که وقت من مقتضي اين کار نیست چه دولت بهتر از اين که معادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده بزخمه اي جانهستان کارش تمام ساختند جمعی که در حصار مقبره متخصص بودند از شهادت ابراهيم خان وقوف يافته دل پاي دادند درين هنگام نقدي را که بندهای شاهي بپاي حصار رسانيده بودند آتش دادند جوانان کار طلب از اطراف درون بدرورن حصار در آمدند درين دويدن عابد خان ديوان و شريقا بخشی و دیگر بندهای روشناس به تير و تفنگ جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سروپا بر هده خود را بدرها انداختند و گروهي که گرفتاري عيال سلسليه پاي آفها بود رفته ملازمت نمودند و چون نيزندان و اموال و اشيائی ابراهيم خان در تهاكه بود موکب اقبال از راه درها بدآنصوب نهضت فرمود احمد بيگخان برادرزاده ابراهيم خان پيشتر از موکب منصور خود را بدهاگه رسانيده بود چاره بجز بدگي و فرمان پذيرى

آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت  
معمکن آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد  
بیگخان را همراه گرفته سراسیده بدان سهو شناخت و دیگر صدم را  
یحراست و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که  
با صلح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت  
تا سرراه برآن نوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش  
از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از  
شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد  
چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الفرقین مبارزت اتفاق  
افتد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او  
عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم  
آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کم بطلب جمعی از جوانان کار  
طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک  
و مدد است گروهی از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال  
خود را با ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند کروه پیش  
نشست و عبد الله خان غیر روز جنگ چند کروه بالا ترشانده بر هنمنوی  
زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و با اتفاق در زمینی که  
میکنند از آب متصصل و جانش دیگر جنگ انبوی داشت پایی همت  
افشره عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده  
متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول ایستاد و نور الله  
نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی آن صویه بود با هشتم کس سوار  
هر اول قرار داد و احمد بیگخان را با هفت کس سوار طرح ساخت

تعيش کند ابراهیم خان معروف‌داشت که تا بندگان حضرت این ملک  
 را به پیر غلام خود سپرده‌اند سر من است و این ملک تا جان دارم  
 میکوشم و خوبی‌های عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجہول‌الکمیت  
 چه مانده بجز این آرزویی و ارمنی در دل نیست که حقوق تربیت  
 ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات  
 جاویده یا بم القصه چون مسکب گیان نشان شاه گذنی متنان ببردوان  
 نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوتاه اندیش حصار را استحکام  
 داده پایی ضلالت و جهالت افسرده عبد الله خان فرصت نداده  
 محاصره را ببرو تنگ ساخت و چون کار بدشواری کشید و از هیچ  
 جانب امید کویک و راه نجات فدید ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله  
 خان را دیده و خان نصرت قرین اورا فوته ببرگردان امکنده بنظر  
 عالی در آورده چون این خرمگ از سر راه برداشته آمد رایست  
 اقبال بسمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان فحست خواست  
 که قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه داری  
 پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمیعت با خود  
 نداشت که از همه جانب چنانچه باید محاanzت تواند نمود در  
 مقبره پسروش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست  
 در خلال اینحال جمعی از بندها که در تهانیات متعین بودند خود  
 را باو رمایندند و بندهای شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره  
 را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت  
 درینوقت احمد بیگخان رسیده بدرورن حصار درآمد و از آمدن او  
 دلها را نیرویی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال ائمی در آنطرف

حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام  
 کنک که از پیپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شدافت و چون  
 لستعداد مقاومت در خود نمی یافتد در کنک نیز نتواند است پایی  
 همت افسرده از انجا به بردوان نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ  
 رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن  
 رایات منصورة نمی نمود درین وقت نوشتگی عبد الله خان بجهت  
 استعمالت صالح رسید و او باین وعده همداستان نشده حصار  
 بردوان را استحکام داده در صالح و صوابا دید برروی خوش بست  
 و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود  
 گشت و با آنکه اکثری از کومکیان او در سرحد مکله و دیگر تهانجات  
 متفرق بودند در اکبر نگر پایی همت افسرده با استحکام حصار و فراهم  
 آوردن سپاه و دلاسای لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار  
 پرفاخت درین وقت نشان عالیشان شاهی با و رسید مضمون آنکه  
 به سبب تقدیر ربانی و معرفت آعمانی آنچه لیق بحال این دولت  
 خدا داد نمود از کنم عدم بعام ظهور جلوه گردید و از گردش روزگار  
 و دور لید و نهار و رود بهادران لشکر اسلام بدین سهتمت اتفاق افتاده  
 اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک جوانگاهی بیش نیست  
 و مطلب ازین عالی تراست لیدن چون این سرزمین در پیش با  
 افتاد هر سری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او اراده رفتن داشته  
 باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته  
 می فرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را صالح وقت  
 داند ازین ملک هرجا پسند افتاد اختیار نموده آموده و مرفه الحال

که چیوسته در خدمت بصر برد و متعاقب او را رسیده داند چون  
مکرر فرامیدن بناکید صادر شد که شاهزاده پریز یا لشکری که  
همرا اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاهه شتابیده  
باوجود ایام برسات و شدت باران و لای وکل ولایت مالو از برهانپور  
کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند  
تا رسیدن ملا محمد لاری در شهر توقف نمود و لشکر خان وجادو  
را و (۱۵) اودارا و دیگر بندها را مقرر داشت که ببالا گهات رفته در  
ظفرنگ معسکرهازند و جانپارخان را بدستور سابق رخصت سرکار  
بیش فرمود و اسد خان معموری را با (۱۶) بایلچور باز داشت منوجهر  
پسر شاهنواز خان را بجالنایپور تعیین نموده و رضوی خان را به تهانی شهر  
فرستاد که صوبه خاندیص را صیانت نماید و همچنین هرجایی  
را بیکی از بندهای کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را  
وا پرداخت درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاهه  
و سید نوشته بود که موكب شاهزاده بلند اقبال داخل اودیسه گردیده  
اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بنگاهه رقمزده کلگ  
وقایع نکار مینگرد اوی آنکه احمد بیگ خان براز رزازه ابراهیم خان  
که صاحب صوبه اودیسه بود بیز رس زمیندارگرد هر رفته بود از منچ  
این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد منزد  
و متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پیشی که

---

( ۵ ن ) لاهوری ( ۶ ن ) جادون ( ۷ ن ) اودارا ( ۸ ن ) بایلچور  
( ۹ ن ) رضوان خان ( ۱۰ ن ) کروهه

هجری بعد از گذشتن یک پهرو دو گهواری نیز اعظم به بیت  
 الشرف حمل معادت تحويل ارزانی فرمود و سال نوزدهم  
 چهارانگیز آغاز شد چون خبر نهضت موكب شاهی بصوب  
 اودیسه و بذکاره متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان  
 فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکوهن واپرداخته  
 متوجه بصوبه الله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبه بذکاره  
 پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیاره نمود آن فرزند با عساکر  
 گیهان شکوه بذقابل شتابد و فیز بنایر حزم و احتیاط عمدۀ سلطنت  
 هانجیان را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که در آنحداد بوده  
 گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت اتفاق اشارت رود ببر حکم  
 فرمان کار بند گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت  
 شاه والا جاه برشالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان اورا در قید نگاه  
 داشت و بعد از روزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برها پیور  
 پریم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دفیا دارای دکن از صمیم القلب  
 اختیار بندگی دولتخواهی نمودند عنبر حبسی علی شیر نام  
 معتقد خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت  
 نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرارداد که در دیوال گانو  
 آمده مهابتخان را به بیند و پسر کلان خود را در ساک غلامان درگاه  
 مفتقشم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان هنطاق  
 خدمت و دولتخواهی برمیان جان بعثته مقرر ساخته که ملا محمد  
 لهوری را که وکیل مطلق العنان و نفیس ناطقه اوصت و در حاوزات  
 و مصالح اورا ملا بایا میگویند و مینمیگویند با پنج هزار سوار بفرمانده

و اگر می خس نشود سر اورا بیارند نام برد ها بسرعت هرچه تمام تر طبق مسافت نموده در اثنای راه بوی رهیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کسیل کرد و خود با معدودی پایی همت و جمعیت افسرده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و چهله در میان بوه سید جعفر نزدیک آمده خواست که بخشش سرائی و چرب زبانی اورا فریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد در او اثر نکرد جوابش به تیرهان سنان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی از زیک را با چندی دیگر مسافر راه عدم گردانید و مید جعفر را نیز خمی ساخته خود بزخم های کاری جان نثار شد لیکن تاریقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و بعد از کشته شدن لو سرا او را بربده بردند و مورد آمرین گردید القصه موكب اقبال شاهی از راه بندر چهله بدن بصوب او دیگر شنایت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقة و محارسان سرحد خویش نوشته فرموداد که غله فروشان و زمیداران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را باردوی گیهان پویی میدانند و پیشکش از نقد و جنس و میده و حبوبات و غیره مترادف می فرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت خویش میدانست \*

## آغاز سال نوزدهم از جلوس صیه نت مانوس حضرت ارم

روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه

محاذل و مسائلی حرفهای بی ادبانه ازو شنیده چوشیده بودند  
بمعاصی جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز  
پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارهست کرد حکم رسیاس است او شد  
\* ع \* زیان سرخ هر سبز میدهند بزیاد \* درینولا صادقخان بضبط  
کوهستان شمالی به پذیجاب دستوری یافت و سید بهوه بخاری بحکومت  
و حراست دهلي فرق عزت بر اغراخت علی "محمد پسر علی رای  
حاکم تبت بر هنمونی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید انداخت  
پنجم ماه اسفند اردی باع سرهنگ بنزول موكب منصور طراوت و نثارت  
پذیرفت و در کزار دریای بیاه صادقخان با کومیان خود از انتظام  
و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرداخته سعادت آستان بوس  
دریافت رجگت سندگان راک روزی چند در شهاب جمال آتش فتنه و فساد  
مشتعل ساخته بود بنوید مراحم بیکران مهتمال نموده همراه آورد  
با ششفع نور جهان بیگم رقم عقوب بر جرائد جرائم او کشیده آمد درینولا  
از عرایض متصدیان و منهیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که  
شاهزاده شاهجهان از مرحد قطب الماک گذشته بجانب اوقیانوس و نگاه  
شناختند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان  
خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیشنه هنگام نرصن راه بیونائی سپردند  
از آنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان  
بی والده و عیال خود قرار بر فرار داده جداشی گزید در خلال اینحال  
افضلخان دریجا پور بود چون این خبر بشه والا قدر رسید سید جعفر  
و خان قلی او زیک را با چندی از معمدان خویش بتعاتب از فرستادند  
و حکم فرمودند که تاممکن و مقدور باشد بد لاما و مواما ادرا زنده بیارند

## متوجه شدن رایات عالیات

### بصوب بهشت نظیرکشمیر

چون خاطر قدسی مظاہر از مهم فرزند اقبالاند فراغ گونه یافت  
د گرمای هندوستان بمزاج و هاج مازگار نیوی دوم آفرمای سنه هزار  
سی و دو رایات عزیمت بیمیر و شکار خطة دلپذیر کشمیر مرتفع  
ساختند آصفخان را که بصاحب صوبگی بنگاله تعین فرموده بودند  
چون نور جهان بیگم از جدائی برادر تگرانی خاطرداشت حکم شد که  
عنان معاودت معطوف دارد و جگت سنه پسر رانگرین بوطن خویش  
رخصت یافت در خلال اینحال عده الله پسر حکیم نور الدین طهرانی  
واذر حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای  
ایران پدرش را بگمان ززو هم در شکنجه تعذیب کشید مشهارالیه  
از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت  
و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه منظم گردید و از  
مساعدت طالع دراندک مدت بادشاهه شناس گشته داخل خدمتکاران  
نژدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمور یافت لیکن  
از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در متیزه افتاده  
کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ماخت و پیوسته زبان را  
یشکو خدا و خدارند آزرده میداشت درینلا مکرر بعرض رمید که هرچند  
عنایت و رعایت در حق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت  
و آزرده گی میفزاید و مع ذلک نظر بمرحمتهای که در حق او بظهور  
می آمد آنحضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بیغعرض که در

به بندهای شاهی رسیده رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی  
 گه در استحکام گذرها میدکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی  
 در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت  
 به آب درزد مردانه عبور نمودند و دران دل شب ازهول این شورش  
 و آشوب ارگان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست  
 بمداغعه و مقابله آن پرداخت و تا برخود می چنبد کس  
 بسیار از آب گذشت درین وقت نوشتهای شاهزاده پرویز و مهابتخان  
 بخانهای رسانید رآن حق ناشناس طومار حقیقت و وفا را به آب  
 عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا  
 و روز جزا نیندیشیده پرده آزرم از پیش و بروگرفته راه ادب امپرده  
 به مهابتخان پیوست و بیرم بیگ خجلت زده و هرانگنده خود  
 را بخدمت شاه عالیدقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی  
 بخانهای و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نمیزد  
 و آمدن بیرم بیگ به مسامع علیه شاه جوان بخت رسید توقف  
 در برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت بیان و طغیان آب از  
 دریای تپی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای  
 شاهی راه بیونائی مپرده میزد دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند  
 و شاهزاده پرویز ببرهانپور رسیده مفریزی چند از پی شدافت و چون  
 موکب اقبال شاه والا شکوه از راه ولایت قطب الملک بصویه او دیمه  
 و بانگله نهضت فرصویه شاهزاده مذکور عطف عفان نموده در برهانپور  
 توقف گزیدند \*

\*

یافت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه دزی بروجه دلخواه فرموده  
 بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادتی که همراه  
 گردانیدن تuder داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدن مقارن  
 اینحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده  
 پریزو و مهابتخان بکنار آب نزدیه رسیده هرچند سعی در گذشتن  
 نمودن چون بیرون بیگ کشتهای را بانطرف برده گذرا را بتپ و  
 تغذگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابتخان در  
 گزین و بازندگی در راه مدبوبی شیطان را منصوبها آموختی نهانی  
 نوشتها نزد خانخانان فرموده آن کهنه سال فرتوت دنیا دوست  
 را شیطان صفت بترتیب مقدمات صردم فریب از راه برده و  
 خانخانان بخدمت آنحضرت معرفت داشت که چون روزگار بناساز  
 کاری پرداخته اگر روزی چند بنا کامی در ساخته طرح صلح بدمان  
 اندازفه هر آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد  
 بود شاهجهان که همواره به اطفای نائره فتنه همت مصروف می  
 داشتند ترتیب اینمقدمه را فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت  
 سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از  
 جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده بغاذه و شداد  
 سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه  
 خیریت طرفین باشد معی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان  
 را رخصت فرموده دارخان را با نزد اینان او در خدمت خود نگاهد اشتند  
 و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گزیده بمراسلات  
 ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان

داده بمقابل شاهزاده پرویز تعین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را به عقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورده و سررشته انتظام از هم گسلخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نریده عبور فرمودند و کشته هارا بآنطرف کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند و زینولا محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان فرمستاده بود بخدمت شاهزاده والا قدر آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود

\* بیت \*

صد کس بنظر نگاه میدارندم \* و زنہ بپریدمی ز بی آرامی  
ولهذا اورا با دارابخان پرسش از خانه طلب نموده نوشته را در  
خلوت بوسی نمودند جوابی که مسموع اند سامان نیارست کرد  
بغیر از انکه سرخجالت و ندامست در پیش انگند چاره ندید بذایرین  
اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظر بند نگاهداشتند و آنچه خود غال  
زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون  
هوکب گیهان شکوه بپای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین پسر  
میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن  
حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شناده شده روز توقف فرمودند  
و حرامت قلعه بگویاد اس راجپوت که سپاهی کردان بود تفویض

و پاک فوجی فراهم آردۀ در پرها نپور خود را بخدمت شاهجهان  
رسانید چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفوی را که چندین  
خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفت صدی و سیصد سوار  
بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب مینهخانی و علم و نقاره فرق  
عزت بر آسمان سودند و ناهرخان بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد  
سوار عز امتیاز یافت میخان الله کجا صفوی و کجا عبد الله خان \* ع \*

این از فلک ام است و از حسن نیست

اگون مجملی از ماجراهی موکب گیهان شکوه شاهجهان و لشکری که  
بر خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعیین شده بود نکاشته کلک و قایع نگار  
میگرد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال معادت بود شاهزاده  
از کربوۀ چاند عبور نموده بولایت مالو در آمد شاهجهان با جمیعی که  
در موکب اقبال معادت پذیر بودند از قلعه ماند و فرد آمده پیش  
از خود رستم خان را با جمیعی بتقابل فرستادند به او ادین بر ق انداز که  
در سلک بندهای شاه والا شکوه اندظام داشت و از مخصوصان رستم  
خان بود از مهابدخان قوای گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی  
که لشکرها در برابر هم صفت کشیدند آن بد سرعت بارگی فتنه بر  
انگیخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمتر ک  
بود شاه عالی قدر او را از منصب سه بیستی بوا پایه پنجه هزاری  
و خطاب رستم خانی ثقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته  
بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درین وقت که او را سردار لشکر قرار

بگوچه و مدد الشفافات نفرموده باچارصد پانصد سوار بر جناح استعجال  
 شنافت و در عرض بیست روز از ماندو به بروجه پیوست صفوی و ناهرخان  
 از شهر برآمده در کنار تال کاکریه معمسکر آراستند چون عبد الله خان  
 از کثیر غذیم وقوف یافت روزی چند در بروجه توقف گزید تاکه مک  
 بیمده بعد از چند روز کوچ کرده به محمود آباد لشکر آراست و مردم  
 شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع پتوه نزدیک به مزار قطب  
 عالم فرد آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع پارچه آمد  
 صفوی و ناهرخان در دیه بالود مذل کردند و بین الغریقین سه کروه  
 فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کار  
 زار شدند قضا را جائی که عبد الله خان معمسکر آراسته بود زقوم  
 زار انبیه و کوچهای تذگ داشت و زمین پست و بلند بود بنا برین  
 سلسه افواج او انتظام شایسته نیافت نخست ناهرخان را که هراول لشکر  
 پادشاهی بود با همت خان که از پیش قدeman فوج عبد الله خان بود  
 مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قصاصتگی بیر مقتل او رمید و راه  
 عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از آواز بان  
 و تفک رو گردان شده بکوچه تذگ که از دو طرف زقوم زار داشت  
 بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیزگی  
 تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده بپرگنه بروجه شنافت و از آنجا  
 به بروج رفت و سه روز در بروج گذرانیده روز چهارم به بندر سوخت  
 رفت و دوماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفوی که عرصه را خالی  
 یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرارداد که هر کدام  
 از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شناخته هنگام  
 طلوع نیز اعظم از دروازه که بسمت راه آنها مت بشهر در آیند و خود  
 بابو خان افغان از پرگنه کریمی یلغیر کرده وقت سحر بسواد شهر  
 رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نموده تا روز روش خوب شود  
 و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح  
 صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از  
 دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال  
 ناهر خان نیز رسیده از دروازه از درون شهر داخل شد خواجه سرای  
 عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود سرامیده  
 بخانه شیخ حیدر نبیر میان و جیه الدین پناه برد و نام برده باستحکام  
 برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن  
 بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردهند و شیخ حیدر خود آمده  
 نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور  
 او را هم دست و گردن بسته آوردهند و خاطر از ضبط نسق شهر  
 مطمئن هاخته بدلسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداخته  
 و از نقد و جنس هرجه بدست آمد بعلوته صردم قدیم و جدید قسمت  
 نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد در هم شکسته  
 طلا را بعلوته نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصریف  
 گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر  
 بهمازه رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قادر رخصت گرفته

آنحضرت عنان معاودت معطوف داشته متوجه ماندو شدند گجرات  
 را به تبیول عبد الله خان لطف نموده کنهر داس را با صفوی دیوان  
 آنصویه و خزانه و تخت مرصع که پنجم لک روپیده صرف آن شده و  
 پرده ام شمشیر که بدو اک روپیده برآمده و اینها را بجهت پیشکش  
 والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبد الله خان  
 ونا دار نام خواجه سرای خود را بحکومت آملک فرستاد و او با  
 معدوفی بی سرو پا باحمد آباد در آمده متصرف گشت و صفوی  
 دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگداشتن سپاهی  
 و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از  
 کنهر داس از شهر برآمده در کنار تال کا کریه منزل گزید و از انجا  
 به محمود آباد شناخت و بظاهر چنان میدموده که بخدمت شاه جهان  
 میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و  
 دیگر پنهانها که در محل جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترتیب  
 مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت نشست صالح موجودار  
 هموکار قبلاه از فحوای کار دریافت که صفوی را اندیشه کار دیگر پیش  
 نهاد خاطراست بلکه کنهر داس هم اینمعنی را تفسی نموده بود  
 لیکن چون صفوی جمعیت نیک فراهم آورد شرایط حزم و احتیاط مرعی  
 و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار  
 آگاه بود از توهمندی مبارا صفوی ترک مدارا و مجاها نموده دست  
 یغما بخزانه شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر  
 شناخت و قریب ده لک روپیده در خدمت شاه والا قادر رسانید و  
 کنهر داس نیز پرده ام مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت

و توبخانه عالی یا پیوهت لک روپیده خزانه همراه دادند و فاضلخان  
 بخدمت بخشیدگری و واقعه نوبیسی لشکر مقرر گشت غرّه خورداد  
 شاهزاده داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات  
 سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و مه هزار سوار و دولک  
 روپیده نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی  
 اختصاص بخشیده یک لک روپیده بصفیعه مساعدت مرحومت فرمودند  
 و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اوقیمه دستوری یافت  
 سی ام خورداد منه هزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی  
 و دو هجری ورود موكب مسعود بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد در  
 خلال اینحال از آگرہ خبر رسید که میرم الزمانی بخلوت سرای  
 جاره افی انتقال فرمودند حق تعالی غریق بحر رحمت خویش  
 گردانان جگت سنگه پسر را ناگرن از وطن خود آمده دولت زمین  
 بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار  
 زنجیر فیل برسم پیشکش ارسالداشته بود بنظر همایون در آمد  
 درینوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که  
 میان عبد الله خان و صفوی خان پسر امانت خان و دیگر بنددها  
 شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت  
 گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرم احیت بصاحب  
 صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موكب گیهان شکوه  
 از ماندو نهضت فرموده راجه بکرم احیت حسب الحکم کنهره اس  
 نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدمت آمده در حوالی  
 دعلی جان نثار گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون

که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که در مرکز پنجه گجرات جاگیر داشت برادران خرد او شبی بیخبر بر سر او ریخته بعقل رسانیدند و مقاوم ایصال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن صادرش چنانچه با یصوت مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمربیه بود که کفته شدن او انصویس نداشت لیکن چون ازین بیدولزان نسبت ببرادر کلان که بمثلاً پدر اهت چنین بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالغول در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد بعمل آید \*

### رخصت شاهزاده پرویز باعساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کهاتی چاندا عبور فرموده بماندو شدافت بتاریخ ییصوت و پنجم اردی بیشست شاهزاده پرویز را با عساکر گیهان شکوه که درظل رایت جهانکشا فراهم آمده بیوند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عذان اختیار شاهزاده کامکار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدیده مهابت خان حواله شد \* اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یادند بدمیں تفصیل است خان عالم - دراجه نر سنگدیو بوندیله - و راجه کجستنگه کچهواهه - و سر بلند رای - و اشکر خان - و منصور خان - و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان - و راجه گردهر - و خواجه میر عزیز الله - و اسد خان - و سید هزیر خان - و اکرام خان - و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود

وهید از افتادن او سررشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مذل  
عبد الله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت  
شاهزاده شفاقت بود دارابخان و دیگر سرداران لشکر نیارستند پایی  
همت بر جا داشت ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از  
فسق انداخت و درینجانب بکشته شدن راجه بکر ماجیت دست  
و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طوفان هریک بجا و مقام  
خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی  
از حوالی اکبر ایاک عبور نموده بصوب اجمیع نهضت فرمود  
شاهجهان بجاذب ماندو رایت دولت بر افرادشند و در کذارکوی  
فتحپور اعتبار خان خواجه سرا با استلام عتبه سلطنت جدین معاونت  
نورانی ساخت چون در محارست قلعه آکره شرایط احتیاط و لوازم  
بندگی بنقدهای رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب  
هزار گردیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار عذایت  
نموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند ده هم اردی بهشت ماه  
حوالی پرگذنه هندون معاشر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنوایعی  
اردی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال  
شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتن فیم روز در ماعتی که مختار  
انجم شناسان رصد بند بود بسعادت زمین بوس جیین اخلاص نورانی  
ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهریانی  
بیش از بیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست  
صوبه پعچاب سر افزایی یافت در خلال ایصال به سامع جلال رسید

کار بجایی وسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عذان شفافه  
 با خانخانان و بسیاری از بندها بپرگانه کوتله که از راه متعارف بیست  
 کروه بجانب دست چپ بود شناختند و چون عبده الله خان قرار  
 داده بود که هرگاه اندوچ باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را  
 بخدمت همیرسانم راجه بکرمه امیت و دارابخان پسرخانخانان و بسیاری  
 از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمئن نظر دوربین  
 آنکه اگر بتحرسه که بیگم فوجی پیمارزت و مقابله نامیزد فرمایند  
 زام بردها روزی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد  
 که روزگار ناهمچنان از فتده کاری برانگیخته با بیاری مدارا فرو  
 فشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحرسه که بایت  
 خان آصفخان و عبده الله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان  
 و قدائی خان و نوازشخان وغیره را با موائزی بیست و پنج هزار سوار  
 موجود بمقابل فیضخان و راجه بکرمه امیت و دارابخان نیز اندوچ  
 رتیب داده در برابر آمدن عبده الله خان که در انتهاز فرست  
 بود قابو یانه جلویز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج  
 زیر دست خان و شیر حمله و شیر پنجه <sup>(۱)</sup> پسر او و محمد حسین  
 برادر خواجه جهان و نور الزمان پسر اسد خان معموری از نوج  
 عبده الله خان جان نهادند راجه بکرمه امیت که از اراده عبده الله  
 خان آگاهی داشت نزد دارابخان شناخت که نوید آمدن او رسانه  
 قضا را درین وقت تیرتندگ از شست غیب به مقتل راجه بکرمه امیت

و مایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتنه  
 از جمله راجه نرسنگد یو بوندیله فوج اراسته عرض داد و آصفخان در  
 کرزال بخدمت پیوست و نوازشخان پسر شعیب خان از گجرات آمده  
 باستلام عنده خلافت ناصیه افروز گردید و تارمیدن بدار الملک  
 دهلهی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمد مید بهوه  
 بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلهی بسعادت زمین بوس  
 فرق عزت بر افراد خنده با تر خان از صوبه او ده آمده فوج آراسته بنظر  
 در آورده و راجه گرد هر پسر رای میین در باری استه معاد ملزمت  
 دریافت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بسوابد پید  
 مهابت خان مفویش بود و سرداری فوج هر اول بعد الله خان مقرر داشته  
 حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و  
 خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعده او شد \*

### آغاز سال هر دهم از جلوس اقدس

شب چهار شنبه بیستم جمادی الاول منه هزار و سی و دو هجری  
 نیز فروغ بخش بدبیت الشرف حمل پرتو معادت انگند و سال هر دهم  
 از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جنی منگه نبیره راجه مافستگه از وطن  
 خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه معادت افروخت دریغوت خبر  
 و مید که شاهزاده والا شکوه از معادت جبلی و حق شناسی توانستند  
 بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بمقابل شتابند میادا

آمد و از کشتن جان برد مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از  
دارالخلافت رمیده که شاهجهان با عمه اکبر بدیگران بنواحی اکبرآباد آمده  
در فتح پور توقف گزیدند و موسویخان در فتح پور دولت ملازمت  
دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شده قاضی عبد العزیز  
برفاقت مشارالیه مترجمه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون  
رساند چون افضلخان در درگاه کاری نساخت و هرچند باصلاح این  
فساد کوشش نموده نتیجه برآن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز  
گشت و بیگم منازعه و مخاصمه را صریح ساخته محل جاگیر  
شاهجهان را بمکابره و سنتیزه تغیرداده بشهریار تذکوه فرمود و چون  
حرفهای ناملائم و مقدمات زشت ازی التفاتی حضرت شاهنشاهی  
و بداندیشی بیگم بساده جوان بخت رسید و متین گشت که هرچند  
مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زیونی کرد و بتدعی و تحکم  
خواهند انزوه و جمعی که بامید واریها فراهم آمده اند آیت یاس  
از صفحه احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری  
خواهد کشید ل مجرم بخاطر صلاح اندیش چندین نقش بست که پدش  
از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عماکر از اطراف و اقطران مالک  
لخدمت پدر بزرگوار باید شناخت یتحتمل که این حجاب از میدان  
برگرفته آید و کار بجایی نرسد که طنین را نداشت حاصل شود  
با جمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و  
از پسکه مزاج اشرف بتحریک و فساد نور محل بشورش و آشوب  
گرائیده بود قاضی و راه سخن نداده حواله مهابتخان فرستودند  
که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهنگ پیشتر شناخت امر

دار الخلافت آگرہ از اعاظم مصالح دولت داشته از آب هلطانپور  
 عبور فرمودند بالجمله از فتنه سازی نورجهان بیگم کار باینده رسید و  
 بشامهت نسبت شهریار جهانی بشورش گرانید و فرزندی را که دستور  
 العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف برس مرستیز و لجاج آوردند  
 و چنین بادشاهی را که هرگرسن با کمال ضعف و بیماری درهای  
 که بمزاج اشرف نهایت نازگاری و تذاق داشت بجنگ فرزند  
 ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسید  
 زیان زدگی این دولت سنت و بجز نداشت نتیجه بر آن مترتب نخواهد  
 شد بندھائی را که سالها تربیت فرموده بولاپایه امارت رسانیده اند و  
 اسرار باشندی که در موکب شاهزاده والا قدر بر سر قندهار که ناموس  
 سلطنت امانت گویی مهارعت از یکدیگر بربایند در جنگ خانگی  
 ضایع ساختند درین وقت چندی از ایاب فساده محرك سلسه عزاد  
 بودند بعرض رسانیدند که محروم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر  
 و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابوبکر مراحلات مفتوح  
 دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هرسه را محبوس  
 فرمودند و بذایر عدارتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی  
 اخلاصی او سوگند خورد و نورالدین قلی نیز بر طبق آن گواهی  
 دروغ داد همچوین ابوسعید از جانب محروم خان خواجه هرا خیانت  
 کرده مقدمه چند که بوسی خون ازان ها آید معرفه داشت و در آشوب  
 طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هردو بیچاره شد و مهابیت  
 خان که در هلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تامیل و توقف  
 به قیغ بیدریغ از هم گذرازید و فدائی خان را تبعیغ زیان بینان جان در

و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا هرچه  
مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده  
بسعادت زمین بوس سرادرزی یافت درخلوت بعرض اشرف رهابد  
که تا معتمد خان درمیان کار است برهم زدن هنگامه شاهجهان از  
محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشد ببهانه  
خدمتی روانه کابل سازند تا من ادرا آواره راه عدم گردانم مقارن اینحال  
عرضه داشت اعتبار خان تز آگرہ رسید که شاه جهان بالشکر بسیار  
از ماندو متوجه اینصوب شد تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین  
راى صواب نما چنین اقتضا فرمود که در لباس سیرو شکار تا کنار  
آب سلطانپور نهضت اتفاق افتاد بعد ازان هرچه از پرده غیب چهره  
کشا گردد در خور آن بعمل آید \*

### ورود موکب همایون بصوب دارالخلافت آگرہ

باين عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دارالخلافت  
آگرہ ارتفاع یافت درخلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگریندها  
پیوسته از دارالخلافت آگرہ رسید که چون موکب منصور شاه زاده گیندی  
ستان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینحدود است و خانخانان  
و دارابخان پسر اورا با دیگر اصراء که از تعینات صوبه دکن بودند همراه  
آورده ازینجهت آوردن خزانه و روانه ماختن آصفخان صلاح دولت  
فدا نشته بفابر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداخت  
و پر طبق این عرضه داشت آصفخان فیز رسید و آمدن شاهجهان  
پنهانی و تیقین پیوست لجرم نهضت موکب اقبال بصوب

گر افراحت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هجده اسپ عراقی  
 برسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ ولی بیگ فرستادهای  
 شاه عباس بسعادت آستان بوس صرافرازگشته مراحله محبت طراز بنظر  
 اقدس در آوردن و همدران زودی خلعت و خرجی داده رخصت  
 انعطاف ارزانی داشتند خانجیان را که بجهت بعضی مصلحتها  
 طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده  
 بطريق منقلا تعین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در  
 هلتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت  
 آگره فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز ملطنت عرش  
 آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین  
 فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان  
 التماس نموده بود و پیش ازین درجای خود اشارتی بدان رفته  
 و شریف وکیل شاهزاده پرویز مسیوس یافت که بصرعت هرچه  
 تمامتر شدافتہ ایشان را با لشگر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و  
 فرمان مرحومت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار درآمد  
 مرسوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتحان قدری از مرکز  
 اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش  
 و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف  
 شاهجیان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه  
 بر آنحضرت سخت گران بود لجرم مومویخان را که از بندهای  
 مزاج نهم و سخن شناس بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح  
 هوش افزا بتقدیر او حواله فرمودند حکم شد که بر اراده های باطنی

که مصال متعلقة شاهجهانرا که در سرکار حصار و میدان دو آب و غیره واقع است بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض جاگیر آن مصال از صوبه دکن و گجرات و مالوہ هرجا خواهند متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد هی نموده نتیجه بران مترتب نهشت و بیگم راه سخن نداده اورا بی نیل مقصود رخصت معاویت فرموده بشاه زاده بلند اقبال فرمان صادر شد که صوبه دکن و گجرات و مالوہ بآن فرزند عذایت شده ازین مصال هرجا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحداد پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والانمایند اگرچه این احکام را بحضورت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده همه ماخته و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان بتغیر جاگیر و جدا ماختن مردم تن درداده این تحکم و تعدی را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرازنده تخت ر تاج بشورش در آمده با قدر حقیقی و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که بدرین جانب نهضت فرمایند (۱) تا روز نتنه پرداز چه نیز نگیها کند و چه نقشها بر روی کار آرد (۲) درین ایام خانجهان بموجب فرمان از ملutan رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت

و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب داشتند  
و چون آصفخان را بجانب داری شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را  
از حیله پردازی بحروفهای لغو مقدمات دور از کار مفخر ساخته  
بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور نمیشد آصفخان سکوت را حصار  
عزت خود دانسته زیان را بگویائی آشنا نمیساخت و از اباب فساد میدان  
را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این  
کار نبودند بیگم را ببرین آورند که مهابیت خانرا که از قدیم با آصفخان  
خصوصیت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید  
تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب آنکه هر چند  
فرماین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب اوصان ر میگشت نظر بزیستهای  
سابق ظهور این سانجه را بوجوه معقول دلنشیں خود نمی  
توانست ساخت و جرأت برآمدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا  
عرضه داشت میگرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور  
نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم  
ساخته اند آصفخان را بصوبه بذگله باید فرمیان و معتمد خانرا که  
خلیفه بیعت شاهجهانست میاست باید فرمود تا من جرأت  
برآمدن نموده متصدمی این شغل خطیر گردم امانت الله خان پسر  
مهابیخان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و هفتصد موسر افرازی  
یافت و فرمان شد که اورا بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده  
متوجه درگاه گردد درینوقت که بروز موکب منصور بدارالسلطنت  
لاهور انفاق افتاد عبد الله خان از محل جایگیر خود آمده باستلام  
عتبه اقبال جبین افروز گشت به متصدمیان دیوان اعلی حکم شد

اینحال دریا رسید و خواست که قلعه را متصدی گردید از طرفین  
آتش قتال اشتعال پذیرفت و تبری بر حده چشم شریف الملک  
رسید و ادرا کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب  
حاضر بیکم گشت و زمانه را خمیر مایه قننه بدست افتد.

## نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاھور

در بدست و پنجم مرداد ماه آلهی نهضت اعلام نصرت فرجام  
بصوب لاھور اتفاق افتد بفتحه پردازی نور محل و شورش طبیعی او  
خدمت قندهاری شهریار فرموده به متصب دوازد هزاری ذات و هشت  
هزار سوار سرانرازی بخشیدند و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق  
شاهزاده و سپه هالار اشکن باشد و پیشتر بلاھور شناده و بغراهم آوردن سپاه  
همت مصروف دارد در مقام هیره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگیع  
کشمير سرافراز گشت و کنور سنه راجه کشتوار را از حبس برآورده  
بعذایت صلیک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران  
و چانور شکاری بخالصه شریقه ضبط شود و چون از آب چناب عبور  
موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاھور آمد باستلام عتبه  
خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان  
شاهزاده گیتی مدان شاشهنجهان عرضه داشت ایشان را آورده ملازمت  
فمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف برآنکه  
غیار شورشی که مرتفع گشته با بیماری مدارا و ملایمت فرو نشیفده  
و پرده آزم و ادب از میان برداشته فشود و اراده فاسد بد اندیشان  
واقعه طلب آنکه از جانبین اسیاب شورش و فساد هر انجام یابد

درگاه خواهند شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بالا هور شناخته استعداد لشکر قند هار نماید و یک لک روپیه برهم مساعدت عنایت فرمودند که سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاویت معطوف داشته معتقد خان بخشی بر جناح امتعجال روانه درگاه والا گرد درین تاریخ آمد و باسلام عتبه خلافت جدین افروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانه مسواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جو تک رای منجم معروض داشت که درین دو ماه روز پیدا نمی شود و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میدرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل عبادخانه و جائی که مخصوص به ماز و تسبیح باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو سه روز بهم میدرسد و زن مفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدمست مبارک خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدمست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست درینولا شاهزاده بلند (اقبال . پرگنه<sup>۷</sup>) دهول پور را بجاگیر خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت و حراست آنجا تعین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نور محل بجاگیر شهر یار تخواه شده بود و شریف الملک ملازم شهر یار قلعه دهول پور را در تصرف داشت مقارن

( ۴ ن ) مولف اقبال نامه که بخشی آن لشکر بود روانه رکاب ظفر انتساب گرد ( ۷ ن ) دهابور

شاهجهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مائنروندان گوه شکوه  
 و توپخانه عظیم برجنای اسدیجان متوجه ملازمت گردند درین  
 تاریخ مهابتخان از کابل آمد و با اسلام عتبه خلافت ناصیه سعادت  
 بر افروخت حکیم مومنا بوسیله مهابتخان دولت ملازمت در یافته  
 از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و  
 در همان چند روز که آثار صحت بر ناصیه جلال پیدا شد مهابتخان را  
 رخصت صوبه کابل فرمودند انتبار خان خواجه سرا بمنصب پنج  
 هزاری ذات و چهارهزار سوار سوار از ایشان و چون پیر و منحنی شده  
 و از صفر من بسعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب  
 صوبگی اکبرآباد و حرامت قلعه و خزانی بعده آن دیرینه خدمت  
 مقرر گشت (نوزدهم فروردی ظاهر پکله مورد بارگاه اقبال شد و جشن  
 شرف در آجا آراستگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطه داپذیر  
 کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد ) مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان  
 از ملنات رسد که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادواء  
 قلعه گیری آمده به حصار قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز  
 نقشیندی با عی صد جوان در قلعه مخصوص گشت تا بعد ازین چه  
 رو دهد زین العابدین که بطلب شاهزاده جوان بخت شدائد بود  
 درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال  
 شاهزاده والا شکوه از برها پیور بقلعه ماندو در پیوسته چون موسی بر شکان  
 نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه

جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد دوله را بنفوذ  
جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن عالی منصب دیوانی  
کل سر بلندی یافت - در خلال اینحال از عرايس منهیان صوبه  
دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعارضه  
درد قولنج و دیعت حیات سپرد پیش ازین قراولان تعین شده بودند  
که در مقام کرچه‌اک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید  
که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یک راس  
از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهکاره شکار فرمودند \*

### آغاز مال هفدهم از جلوس معلمی

شب دو شنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سی و یک  
هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل معادت  
تحویل ارزانی داشت و مال هفدهم از جلوس بادشاهی  
آغاز شد (درین روز آصفخان به منصب شش هزاری ذات و سوار  
سرافراز گردید) و چهل هزار روپیه بنزبیل بیگ ایلچی عنایت شد  
در خلال اینحال استماع افتاده که دارایی ایران بعنم تssخیر قندهار  
راست عزیمت بر افراشته هرچند این حرف نظر بر نسبتهای  
سابق و لحق بغايت مستبعد مینمود لیکن از انجا که حزم و احتیاط  
از شرایط آساس جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین  
بخشی اهدیان با فرمان هر حمل عنوان نزه شاهزاده گینی ستان

و عوام‌الناس را بدان فربیقته دارند و هنود میگویند که چون زن مهادیو  
را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دلایل‌ستگی و تعلق که بار داشت  
لاش او را برد و شگرفته سر در جهان نهاد و مدت‌ها با خود میگردید  
چون یکچندی بزین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر  
فرو ریخت و هر عضوی در جائی افتاد در خور کرامت و شرافت  
هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سیفه که بقصبت  
اعضای دیگر شریقتراست درین مقام افتاد اینجا را بقصبت جاهایی  
دیگر گرامی تر داشتند (و بعضی برآند که این سنگ که احوال  
صعبیود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه  
سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از اینجا برد اشده  
در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد  
و مدت‌ها این غوغایی کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه  
برهمتی صورت بجهت دکان آرایی خویش سنگی را در جائی نهاد  
ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بخوبی دیدم بهمن  
گفت که در فلان مقام انداخته اند اندنو وقت ظهور من آمده هم  
از انجا گرفته در موضوعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم  
از عالوسی و هم بطعم زرکه از نذورات فراهم خواهد آمد سخن  
برهمن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته  
بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین‌طریق  
از نو) دکان ضلالت و گمراهی فروچیدند و العلم عند الله - درین تاریخ

مذکور بعمل آورزند بتوثيق ايزد چل شانه بازگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای اين قلعه تا حال بوقوع فیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و مسجدات شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفيق بران نیافتد بود بقدیم رسیدن و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس نهند قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و منانتش بجهدیست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست استیلا بدامن امنیتش نمیرسد و کمند تدبیر از تسبیح آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سر کوبهای داره که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصاریان را زیان ندارد و میتوانند که بجایی دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند و قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاو کروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چهارده فراغه و دو حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتماشای بدخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آئی که بت پرستی آئین آنها است گروه گروه از عوام اهل اسلام مسانت بعید طی نموده نذورات می برند و بپرهاش این سنگ سیاه که سیاه تراز دل آنها است تیرک می جویند نزدیک به بدخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیومنه آتشی شعله میکشد و از اباب ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند

تندگ شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است بنا بر  
اضطراب نور جهان بیگم و گرانی خاطر او حضرت شاهزادشاهی عطف  
عفان فرموده آخرهای روز بدیدن او تشریف بردن و وقت سکرات  
بود گاه از هوش میرفت و گاه بیوش می آمد نور جهان بیگم  
بجانب حضرت شاهزادشاهی اشارت نمود که میشناهیم در چنان وقتی  
این بیت انوری بر زبان آورد \*

\* بیت \*

آنکه نایینای مادر زاد اگر حاضر شود

در جهین عالم آرایش به بینه مهتری

بعد از دو هد ساعت برهمنگ جاوید پیوست خاقان حق شناس  
آمرزش آن کهن خدمت را از درگاه آلمی مسالت نموده بچهل و  
یک تن از نرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر  
بیهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگره شدند و بچهار منزل  
حاصل دریابی مان کنکا مسورد ازدیوی معالی گشت درین منزل  
پیشکش را به جنبه بنظر افسوس در آمد ملک او بیست و پنج  
کروه از کانگره دورتر است و درین کوهستان ازو عمدت تر زمینداری  
نیمهت عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده  
برادرش که پیشکش اورا آورده بود بنوازشات شاهزاده سرافرازی یاد است  
بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه برآمده حکم فرمودند که  
قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام  
و شرائط دین متین محمدی است علیه الصلوة والسلام در قلعه

گلزار چارید بهار کشمیر اتفاق افتاد مظفر خان بخشی بحفظ و حراست  
 دار الخلافت آگرہ مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خبر ضعف مزاج آن  
 حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متهوہ رخصت  
 انعطاف ارزانی فرمودند. درینوا بعرض همایون رسید که جادورای  
 کاینه که هراول لشکر دکن بود از مقهوران و خیم العاقبت جدائی  
 گزیده ببدوقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی سلطان  
 شاهجهان دریافت درین تاریخ معروف گردید که راجه بهاو سنگه  
 کچهواهه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سقنه  
 برادر کلان او رهبا سنگه برادرزاده او هردو با فرط شراب نقد حیات  
 در باخته بودند عبرت ازان بر نگرفته جان شیرین با آب تلیع فروخت  
 جوان وجیه و سنگیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده  
 با استلام عتبه خلافت جدین سعادت افروخت و راقم اقبالنامه بمنصب  
 دو هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یادت چهاردهم بهمن ماه  
 آلسی موضع بپلوان از مضافات سیتنا محل ورود اردوی گیانپوی  
 گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز  
 خاطر قدسی مظاہر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمهی  
 از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور  
 شدند و چون اعتماد دولت بیماری صعب داشت در اردز گذاشته  
 صادق خان سیر بخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه و  
 محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد دولت

خُنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر سرافرازی یانند و بعد از نوای  
 وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط  
 و ارباب استحقاق ریخته شد و جو تک رای منجم را که نوید بخش صحبت  
 و تقدیر می‌بود بهر و روپیده وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و  
 هفت هزار روپیده باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشگشهاشی  
 که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آرد از جواهر  
 و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدند  
 بالجمله موازی دو لک روپیده صرف این جشن عالی و انعاماتی  
 که بیگم کرده بقلم آمد سوای آنچه برسم پیشکش گذراندند درینولا  
 بیست لک روپیده خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات  
 لشکر دکن نزد شاهزاده گیتی سلطان شاهجهان فرمادند چون  
 بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه  
 دکن بمحال جاگیر خود شناخته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر اورا  
 تغییر نمایند و اعتماد رای بسزاوی مقرر گشت که باز اورا بخدمت  
 شاهزاده رساند درینولا حکیم مسیح الزمان التماض سفر حجاز و  
 زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیده بصیغه مدد خرج  
 عنایت فرمودند \*

### ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر بار دوم

چون هوای آنگه از ممرشدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحبت  
 امتناج سازگار نبود روز دشنبه درازدهم آبان ماه آله‌ی سال شانزدهم  
 جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان شکوه بعزم سیرو شکار

خدمت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج گردید و مدارب ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فائدۀ مترتب نشد بلکه سبب افزایش حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در ذشایر پیاله بندۀ خفتی میشد احیانا روزانه هم بخلاف معناد ارتکاب آن مینمودند وقتی رفته با نراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بقدرتی کم فرمودند و از غذاهای نا موقق احتراز کردند ( امید که حکیم علی الاطلاق صحبت عاجل و شفایی کامل روزی کناد درینها شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر خود پدرگاه آمدۀ معادت زمین بوس در یافته مسرت بخش خاطر پدر فرشته سیر گردید ) درینست و پنجم شهر شوال هزار و هی هجری جشن وزن شمشی بمبارگی و فرخی آراستگی یافت چون در سر آغاز این سال مسعود اثر صحبت و بهجهه بر وجدات احوال پدیده بود نور محل التماس نمود که وکلای او منتصدیع سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بندۀای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین صعف از روی اخلاق و جانفشنایی پیوسته حاضر بوده پروازه صفت برگره آنحضرت میگشتدند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

به آشناشی او تن در نمیدهد و صحبت آن دلداده در باطنش اثر نمیکند هردو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هر چند آن عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بی تبانه گفت که اگر یقین داشم که او را بمن عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت و بمحروم افتادن چند قطره خون از چشمهاش بیرون افتاد و جان داد و بلاشی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید \*

### شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمائی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی روز جشن دسهره در کشمیر اثر گرفتگی و گوانی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملاً از کثرت بازندگی و رطوبت هوا در مجاوی نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید و از اطبائی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله منصفی علاج گشت و یکپنده دواهای گرم ملائم تدبیرات یکلر برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت ظاهر ساخته درین مرتبه روزی چند بشیر بزد و باز بشیر شتر پرداخت و از هیچ کدام غاییده معنده بع حاصل نشد مقارن اینحال حکیم رکنا

مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر  
 گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود موزعی  
 چهارده کرور دام دیگر از محل که متصل بسرحدهای بادشاهی است  
 واگذارند و فوجاه لک روپیه نرسم پیشکش بخزانه عاصمه رسانند بالجمله  
 حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت اعطاف ارزانی داشته  
 جیغنه لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود  
 نگاشته کلک سوانح نگارگشته مصروب مشار الیه بجهت شاهزاده  
 ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آنای بیگ و محب  
 علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام می هزار روپیه  
 فقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی  
 انعامها فرمودند و یاد بودی بجهت شاه مصروب نام بردها ارسال  
 داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت  
 زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی  
 با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورده نظر بیگ آخنه بیگی  
 شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانده  
 التماس اسپان بخششی فموده بودند براجه کشنداس مشرف اضطیل  
 حکم شد که هزار راس اسپ از طوبله سرکار در عرض پانزده روز سامان  
 فموده روانه سازد و اسپ روم رتن فام که شاه والا جاه روم از غنایم قنیع  
 روم فرستاده بودند بشایزاده عنایت فموده مصروب او ارسال داشتند  
 درین وقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بزنی هم از صنف  
 خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری  
 و آشتفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوی ام است اصلا

به تبع انذقام برخاک هلاک اندختند و بهمین دستور فرست نداده  
 زده و کشته تا که رکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور  
 بود راند بردند یک روز پیشتر آن بد اختراز رسیدن افواج قاهره  
 آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و اعمال و اتفاقات برآورده  
 بقلعه دولت آباد داشت و خود پشت برقلعه داده نشسته و بیدشتری  
 از مردم را براطلاف ملک پرآگنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر  
 با سپاه کینه خواه سه روز در بلده که رکی توقف نموده شهری را که  
 در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بقوعی خراب ماختند که  
 در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید  
 مجملًا بعد از انهدام آن بناها را بین قرار گرفت که چون هنوز  
 فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه انجا  
 رفته ارباب نساد را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده  
 و گویی گذاشته عنان معاودت معطوف باید داشت و باین عزیمت  
 صائب تا قصبه پتن شدافتند و عنبر مقهور مزور حیله ساز و کلا  
 نزد امرا فرستاده شروع دو عجز و زاری نمود که بعد ازین سریشته  
 بندگی و در تخلوی از دست فمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم  
 و آنچه فرمان شود از جرم و پیشکش منت داشته بصر کار میر مانم  
 اتفاقا دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته  
 بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را  
 محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده  
 از پیور قلعه بر خاستند بنا بین فوجی بگویی خنجر خان فرستاده  
 مبلغی برس مدد خرج ارسال داشته و خاطر از همه جهت پرداخته

جمیعی از بندوها که در قلعه ماند و بودند رسید یا دین مضمون که  
 فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نزدیک  
 گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج  
 منشخوی اند ل مجرم مدار المهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزار سوار  
 برسم متقلا تعذین شد که گرم و چمپان شناخته سزاگ آن گروه باطل  
 ستیز بددهد خواجه شبا شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب  
 زمید و مخدولان آگاهی یافته لحظه پیشتر به آب درزده خود را  
 به ساحل ملاحت و مانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شناخته  
 قریب چهارده کروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمیر انتقام  
 مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور عنان  
 مساعده باز کهی دند و خواجه ابوالحسن فرمان شد که تا زمیدن  
 منکب منصور در آن طرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز باعساکر  
 اقبال بفوج متقلا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند  
 هنوز آن مخدولان بی عافیت در مواد شهر پایی ادبیار برقرار داشتند  
 چون مدت دو سال بندوها در گاه با گروه باطل ستیز درزد و خورد  
 بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عصرت غله کشیده بودند  
 و از سواری دایمی اسپان زیون شده بنابر آن مدت نه روز بسیار نجات  
 لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روچیه نقد و اسپ  
 وجیه بسیار بسیار منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته صریم  
 را از شهر برآورده و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین  
 بخون عدو رنگین نمازنه میده بختان تای مقاومت قیاورده مانند بنا  
 الیعنی از هم پاشیدهند و جوانان قیز جلو از عقب در آمده بسیار محترما

محمد معید فرمود که آنقدر جا را بگند هرچند بیشتر گندندید اثر  
حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجایی رسید که پارچه آغذی تفته  
نمود از شد و بحدی گرم بود که گویدا همین دم از کوره آتش بر آرده  
اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا بو گرفته بمنزل خود آورد  
و در خریطة کرده و مهربونهاد روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی  
استاد داؤد را که در غن شمشیر گری ید طولی دارد بحضور طلبیده  
فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری و کارهی مرتب سازد  
عرض کرد که در زیر پنک نمی ایستد و از هم میزد مگر آنکه  
با آهن دیگر که پاک و بلیغ رم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که  
چنین گفت مه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر با هم آمیخته دو  
قبضة شمشیر و یک قبضة خنجر و یک کاره ساخته بنظر کیدیا اثرد راورد  
از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود بسته شمشیر یمانی و جنوی  
خم می شد و اثرخم نمی ماند و در بر ش باشمشیرهای اصلی اول اول  
برابر آمد - و چون والده امام قلیخان والی توران مکتبی مشتمل بر  
اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده و از  
تحفهای آن دیار برهم سوغات ارها داشته بود بنا برین از جانب  
بیگم مکتبی در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه فصیر کابلی را  
که از قدیمان این درگاه بود با قسم نفایس بطريق یاد بود فرستاده  
شد. چهار هم خورداد ماه افضلخان دیوان شاهزادگیتی سtan شاهجهان  
عرض داشتی مشتمل بر نویه فتح و فیدری و شرح دیگر مطالب  
آورده با مقنام عنبه خلافت جبین اثروخت و تفصیل این مجمل  
آنکه چون موكب متصور بحوالی اوجین پلیومه غرض داشته

از الله باس<sup>(۱)</sup> به پنده راهی مازد و مکرم خان حاکم او قیسه می و دلو  
زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایه قبول یافت درینولا  
گور خری ازراه دریا آرده بودند بغایت عجیب و غریب (بعینه مانند)  
شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد امّت و ازین سیاه و مفید<sup>(۲)</sup> و از هر  
بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا شریم خطهای سیاه و سفیده  
مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و برگرد چشم خطی  
سیاه در غایت لطافتگشیده و از بحکم عجیب بود بعضی را گمان  
میشد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین  
پیوست که خدا آفرین است - شب جمده شانزده ماه مذکور مجله  
طوی شاهزاده شهر بار منعقدگشت درینولا غریب سانجه اتفاق افتاد  
در یکی از موضع پرگن<sup>(۳)</sup> جلد هر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی  
عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت ازرا  
نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب از جان تهی گند در اثنای  
این شور و شغب روشنی برق آسمارویی پا نحطاط نهاده بزرگی افتاده  
نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تهکیم  
یافت و دلهای مشوش از حرایم میری و آشغتگی بخود آمد قاصد  
تیز تگ نزد محمد معید عامل پرگن<sup>(۴)</sup> مذکور فرستاده ازین سانجه  
آگاه ماختند او در لحظه سوار شده و برسان آن قطعه زمین رفته بمنظز  
در آرده موازی ده دوازده ذرعه در طول و عرص نوعی سوخته بود  
که نشانی از سبزه و رمتنی نمانده و هنوز حرارت و تفسیدگی داشت

بنظر اشرف در آوردهند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ  
 بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمروز روزگار و گردش ادوار مسلسله صفویه  
 مذوق گشته بود دران لعل بخط نسخه کنده شده الغ بیگ بن میرزا  
 شاه رخ بهادر بن امیر تیمهور کورگان درگوشه دیگر بفرموده شاه والا شکوه  
 بخط نصیحتی فتوح کنده شاه ولایت عباس و این لعل رادر  
 پر خانه جیغه نشانیده بجهت منامه تها ارسال داشته بود چون نام  
 اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود  
 مبارک گرفته بسعده اللہ داروغه زرگرخانه حکم فرموده که درگوشه  
 دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم  
 اسفندار مذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگرہ بورود  
 موكب گیهان شکوه محسود بلاد روی زمین شد لشکرخان حاکم  
 شهر و خضرخان حاکم قلعه اسیر و پرهانپور و دیگر بگدهای عمدۀ  
 مسعادت استقبال شناوند دولت آستان بوس دریافتند \*

## آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم دیمیع آخر هزار و سی هجری ادرنگ  
 فشین چاریالش انلاک پیشوفخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود  
 و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار  
 پمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص  
 یافت و صوبه بهار از تغیر مقر بخان به تیول شاهزاده پروریز مقرر  
 گشت و راجه هارنکهیو از درگاه بسزاولی تعین شد که آیشان را

سلطان هر فراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودنک خلغت با خنجز  
 مرصع و اسپ وغیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر  
 ظاهر ساخته و بهانه دزد چشم و ضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه  
 نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت  
 و حرامت قندهار بعدی العزیز خان مفوض داشته اورا بدرگاه طالب  
 فرمودنک و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان  
 قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلمی گردید چون پرگنه کرانه  
 که وطن قدیم الخدمت مقربخان است از راه راست بر جانب  
 دست چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت پرگنه  
 سند کور مسورد از دوی گیهان پوی گردید و او سر مفاخرت بر او خ  
 عزت و ساندیه یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم  
 پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر  
 بطريق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را باریاب  
 استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باع کرانه بشکارگاه پالم  
 تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوت شدند آنگاه عنز  
 معهوده دهلهی فرموده برفراز حوض شمسی بارگاه اقبال بر امراضند  
 و بیهست و دو زنجیر فیل پیشکش الله یار خان ولد امتحار خان بدنظر  
 اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاه نوزده زنجیر فیل  
 با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نقائیص که دران ملک بهم  
 می رسید برسم پیشکش ارهاں داشته بود مقبول افتاد کریملا  
 آفایلگ و محب علی بیگ فرستادهای فرمان رواج ایران سعادت  
 زمین بوس دریافت مکتوب محبت طراز شاه والا قدر باکلگی پر ابلق

گیتی سلطان شاهجهان توجه با انتظام آن صوب مبدول فرمایند و چون  
 بندهای شاهی به محاصره قلعه کاگرہ (اشغال داشتند) فرست موكب  
 مخصوص روزی چند در عقدگاه توقف افتاده بود درینتولا که قلعه کاگرہ  
 بکلید همت شاهزاده بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی  
 وا پرداخت مسجد داد آن عزیمت تصمیم یافت لاجرم بدارین روز جمعه چهارم  
 دی ماه آلبی شاهزاده عالی مقدار بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب  
 زوال رایات نصرت و اقبال بر افراسنند خلعت با خنجر و شمشیر  
 مرصع و اسپ و فیل خامه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از  
 تخصیر دکن ده گرور دام از ولایت مفتوحة در وجه انعام خویش  
 متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار اهدی و هزار  
 سوار بر قدر از رومی و پنجهزار توپچی پیاده سویی و یکهزار  
 سوار که پیش ازین در آن صوبه متعدد بودند با توپخانه عظیم و  
 فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و  
 یک گرور زوییه خزانه لطف فرمودند و بندهای شاهی که بخدمت مذکور  
 متعدد شدند هر کدام در خور پایه خویش باضانه منصب و انعام  
 اسپ و فیل هر فرمازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکانات  
 صحبوس بود و بندهای شاهی محافظت و مسارت او مینمودند  
 حکم شد که همراه خود برد بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن  
 باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت  
 اکبر آباد ارتفاع یافت راقم اقبال ذامه را بولا منصب بخشی گردی  
 سر بلندی بخشیده و علم مرحومت نموده در خدمت شاهزاده اقلیم  
 کشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبی

گوینده شاه والا قادر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس  
در آورده چهارده راس اسپ با ایراق و سه دست باز توبیغون و پنجه سراسته  
و یکقطار شترونه قبضه کمان و نزق قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض  
داشت خلعت خاکره با جیدغه و طریق مرضع و خنجر مرضع مرحمت  
فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روانی ایران که مخصوص  
زنیبل بیگ ارمال داشته بود بنظر اشرف در آمد سه لک روپیه  
قیمت شد درین تاریخ صبیله فورجهان بیگم را که از علی قلی خان  
ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریارخواستگاری فرموده یک لک  
روپیه از نقد و جنحه برسم هاچق فرستادند و پنجاه هزار روپیه بانعام  
زنیبل بیگ ایلچی عغایت کردند \*

### دستوری یا نقن شاهزاده کیمی منان شاهجهان به تنبیه حکام دکن فویت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اکره

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاہر بسیر و شکا  
گلزار همیشه بهارگشمير خوش وقت بود از عرایض مذهبیان هنالک  
جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون رایات جهان کشا از هرگز  
خلافت دورتر شناخته دنیاداران دکن از کوته اندیشه و کم عقلی نقض  
مهدنموده مربغته و فساد برد اشته اند و پالاز اندازه خوبیش برترم  
نهاده بسیاری از مشهقات احمد نگر و برار را متصرف گفته اند  
و مدار شغل آن شور بختان بر قاخته و تاراج و آتش دادن و ضائع  
ساختن کشتها و علف زارها سنت ل مجرم مقرر شده بود که شاهزاده

گذارش یافته و بالجمله درینولا شاهزاده بلند اقبال گیتی هشان  
 شاهجهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر فرمت همت خویش لازم  
 شمرده راجه بکرم امیت را که از عمد های دولت ایشان بوده  
 باستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بندهای  
 شاهی بیوک مشار ایه دستوری یافتدند - بتاریخ شانزدهم شوال  
 هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچه ها قسمت نمودند  
 و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد  
 آدوقه را مسدود ساختند و رفتہ رفتہ کار بدشواری کشید و بعد  
 از آنکه از قسم غله و آنچه از وغذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه  
 دیگر علوفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت  
 رسیده و از هیچ ممراراه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه  
 را سپرندند - روز مبارک شنبه غرہ شهر محرم سال هزار و می ویک  
 هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود  
 و در فظر کوتاه اندیشان ظاهر بین دور مینمود اللہ تعالی بمحض  
 لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندوها که درین خدمت  
 تبردات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش  
 باضائمه مذاصب و مراتب سرفرازی یافتدند - روز مبارک شنبه  
 بولازدهم بدلو لخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند  
 پیشکش بسیار از نفایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آورده  
 آنچه پسند افتاده برگزیده تدمه را بایشان بخشیدند از جمله سمه  
 زیبیر فیل کلان گران بیها یا رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینولا  
 پیشیل یک ایچی بدولت پاستان بوس فرق عزت بر امراخته رقیمه

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر ذیست لیکن چنانچه  
بر زیان مبارک گذشته احتیاط و در بینی را پاس میدارد که همه  
وقت یکسان نیست سلطان آغرین کرد و راجه منزلي چند در رکاب  
بوده رخصت معاودت یافت و بعد ازان هر که بر تخت دهلي نشست  
لشکري بتتسخیر قلعه کانگره فرمادار کاري از پيش نرفت بالجمله  
حضرت عرش آشيانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظيم بسرداری  
حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی  
شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمود در ائمای محاصره شورش  
ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته  
بصور پنجاب علم فتنه و فساد برآوراخت و خانجهان ناگزیر از گرد  
قلعه بر خاسته متوجه اطفالی نائزه شورش و آشوب او شد و تتسخیر  
قلعه در عقد تقویت افتاد و پیشونده این اندیشه ملازم خاطر اشرف  
بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهرا کشانی شد چون تخت  
دولت نجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را  
که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتتسخیر  
قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که  
مرتضی خان بر حمایت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو  
تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند  
و آن بد سرشت در مقام بیغی و کافر نعمتی در آمده عصیان  
ورزید و تفرقه عظیم دوان لشکر راه یافت و تتسخیر قلعه در عقد  
توقف افتاد و بسی بر زیامد که آن حق ناشناس بعنای عمل  
خویش گرفتار گشته بچشم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود

از عنایات مجدد و راهب العطا یا بود سرنیاز بدرگاه گریم کارساز فرو  
آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودنی کانگره قلعه ایست  
قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع شده با استحکام  
و دشوار کشائی و متناسب و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ  
اساس این قلعه جزو خدای جهان آنرین آگاه نیست اعتقداد  
زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی  
بقوم دیگر انتقال ننموده و بیگانه برو تسلط نیافتنه و العلم عند الله  
بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام را آوازه دین متین محمدی  
بهندستان رسیده همیچ یکی از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر  
نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود  
پنسخیراین قلعه پرداخت و مهته محاصره داشت و چون دانست  
که استحکام و متناسب قلعه بحده است که تا سامان قلعه داری و آذوقه  
بامتحنان قلعه بوده باشد انتتاح آن بکلید تدبیر از محال است کام  
نام کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورستنی نموده دست ازان  
بار داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را  
بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشی قلعه  
براجه گفت مثل من پادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم  
و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد توکنند و قلعه  
را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت  
نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه ببرآمده  
سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوجه و  
متغیر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض

شاهزادگی شکارگاه یزدگان حضرت بود و بنام مبارک خویش ذیبی  
آباد ساخته و مختصر عمارتی بغا نهاده بسکندر مئی که از تراولان  
بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرسوده بودند بعد از جلوس  
اشرف پرگنه ساخته و بجهانگیر آباد موصوم فرموده بجاگیر مومی  
الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی  
و مناری املاس نهند و بعد از فوت سکندر مئی بجاگیر ارادتخان  
عفایت نمودند و سرپرازی عمارت بمشار الیه باز گشت بهمه چهت  
یک لک رینجا هزار روپیه صرف عمارت اینجا شد باشد بی تکلف  
بادشاهانه شکارگاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پانجم  
شهر محرم سال هزار و سی هجری در ساعت مسعود و زمان محمود  
بدولتخانه دارالسلطنت لاھور که مجددا باهتمام معمور ھان میور  
عمارت حسن النجمان پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی  
فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزایر غایت  
نیازهات و لطافت همه مصور و منقش بعمل استادان فادره کارآزمندگی  
پانده و باگهای میز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر  
فریب گشته \*

ز پایی تا بسرش هر کجا که می نگری

کر شمده دامن دل میدیکشد که جا اینجا است

از متصدیل سرکار استهانع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست  
و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین  
روز بجهت اسرارز تولید فتح قلعه کانگره مصرت بخش خاطر اولیانی  
دوکت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این سوهبت عظیمی که

موقع قتله مُعسگر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و  
لباش و رستنی و حیوانات تفاوت ناچش ظاهر شد مردم اینجا  
بزبان هندوی و کشمیری هردو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها  
هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند مجملًا  
ازینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه  
نمی پوشند و بستور اهل هند حلقة در بینی میگذند روز دیگر  
موضع راجور محل روزه مونکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان  
قدیم هندو بوده اند و زمینه ایں سرزمین را راجه میگفتند سلطان  
فیروز مسلمان گردید معبده ادا راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت  
در میان آنها نیز مصتمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود  
زنده باشند در می آیند آنها نیز زنده بگور می در آیند پعرض  
رسید که درین چند روز دختر دوازده ساله با شوهر زنده پگور  
در آسد و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید  
فی الغور خفه کرده میگشند و با هنوه خویشی و پیوند میگذند هم  
دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن  
نحوی بالله فرمان شد که بعد ازین پدرامون این امور نگردند و هرگز  
که مرتكب این بدعتها شود اورا میاعت کنند در منزل بهبود شکار  
قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند و در  
مقام که رجایک و مکهیال نیز شکار قمرغه کردند و از انجا بدنه منزل شکار  
گاه چهار گیر آباد مخیم بارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

قالیع کرمان در برابر آن پالاسی بیش نیست و در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد اطافت شال کشمیر ازان فزون تراست که محتاج بشرح و بیان باشد \*

## معاودت موکب منصور مصوب لاهور

بعد از فراغ سیر عفران ڈار شب دو شنبه بیست و هفتم مهر ماه آئی از راه کوتل پر پنچال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت هر ما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زنیل بیگ ایلچی شاه عباس بخواهی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را با منتقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیه مدد خرج مصوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آپچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازی قیمت آن آن با پنج هزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال داره درین چند روز پیوسته برف بازیده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده بین بسته چنانچه سه اسپ گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت میگمود درین راه از سختی سرما شیخ این یامین مسافر راه عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود افیون خاصه را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعده او بود خدمت افیون بخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه پموسوی خان مقرر شد چون

خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد  
 ( \* بیت \* ۱۵۱ )  
 ذوق ندا نیافتنه ورنه در نظر \* رنگین تراز بهار بود جلوه خزان )  
 چون ساعت کوچ نزد یک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت  
 مراجعت برانرا ختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر  
 بوضع پانپور شناختند در تمام ملک کشمیر زعفران بغير ازین موضع  
 جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میگرد  
 شگفتہ بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برج میدارد  
 بتفش رنگ و از میانش مه شاخ زعفران رسته و در سال کامل  
 چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که مه هزار و دو صد  
 من بوزن خراسان باشد نصف حصة خالص و نصف حصة رعایا  
 معمول امت و سیری بده روپیده خرید و فروخت میشود و رسم مقرری  
 است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانه خود  
 پرده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موانق ریعی که از  
 قدیم بسته اند بمقصیدیان این شغل میرسانند و هم وزن آن نمک  
 در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بحدیکه در حسن  
 او هم ذمک نیست نمک از هندوستان می برد دیگر از تحفهای  
 کشمیر پر کلکی امت و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد  
 پر بهم می دارد و از باز و حرة تادویست دست بدام می افتد آشیان  
 باشه هم دارد و باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ایل قرین  
 کارخانه قالی بهم رسید و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش

میرفته باشند و ۵ دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتهای را که باهم پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین گوته میروند و ماهی که در میان هردو کشته در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بپایی ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر برپشت او حمل انداخته بدودست زور میکند تا آب او را بیال نیارد و او ماهی را گرفته بر می آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدودست گرفته می آزند از جمله پیرصلاحی بود که در هرغوطه زدن دو ماهی بر می آرد و این شکار مخصوص دریایی بہت است و جایی دیگر دیده و شنیده و منحصر در موسی بهار است که آب سرد و گزند نباشد (در شهر چشن دسهره ترتیب یافت اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون در آوردند) درینولا مزاج اندس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به اطبائی که در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتهند بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصه سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است و برسمت شمایی آن کوهی است پردرخت با آنکه هنوز آغاز موم خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار الون از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان آب بغایت خوش میدنند و بی اغراق خوبیهای

جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسه‌ه بعضاً  
سبز تلخ و برخی فستقی و سیبگی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر  
در هم نمودار از جمله بته بنظر در آمد بعینه مانند دم طاروس  
منقش و از موج آب متحرک و گلها جایجا شگفته نفس الصر  
آنکه در تمام کشمیر باین خوبی دلفریبی سیر گاهی نیست  
چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر  
ارتفاع یافت و سرچشمه لوگاهون محل نزول بارگاه اقبال گشت  
این سرچشمه نیز بیرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی  
اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه  
اندوهذاک عبور افتاده وجه تسمیه اندوهذاک اینست که ماهی  
این چشمه اکثري نایینا می باشد زمانی توقف فرموده دام  
انه اخند دوازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نایینا بود و نه ماهی  
چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تاثیری است که ماهی را کور  
میسازد نایاب غرابت ثبت شد و بشرحی که رقمزدگی کلک بیان  
گشته منزل منزل مراجعت فرمودند ارادت خان خانسامان بصاحب  
صوبگیم کشمیر سرفرازی یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت  
من کور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر میر جمله بخدمت  
عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده  
افتاد در جانی که آب تا سینه آدمی باشد دو کشته محادیه یک  
دیگر می بردند بدستوری که یکسر باهم پیوسته و سرد یگر از هم دور  
پفاضله چهارده پانزده فرעה و دو ملاح بر کنار طرف بیرون گشته‌ها  
چوب دراز بخدمت گرفته می ایستند تا فاعله زیاده و کم نشود و برابر

بیشتر است و درختهای کلان کهنه سال از چنار و سفیدار و سیاه بید  
بر دور آن رسته درین چشمهای آنقدر ماهی در هم میجوشند که  
چشم خیره میشود و صفاتی آب بمنابعه که اگر نخودی در آب افتاده  
محسوس میگردد \*

در ته آبیش ز صفا ریگ خره \* کور تواند بدل شب شمرد

از چهی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون  
تراست آیهاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره سر بهم  
آورده نشیدهای دلکش بموضع ترتیب یافته و در حد نظر باعچه  
بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفتنه گوئی قطعه ایست از  
بیشتر غیره مورشت روز دیگر از اجهول دسر چشم دیرنایک بنم  
نشاط ترتیب یافته این چشمه منبع دریایی بیشتر است در دامن  
کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش  
محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز  
این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند درینولا بانجام رسیده

حوض مذمن چهل و دو ذرعه در چهل و دو ذرعه و عمقش چهارده  
ذرعه و آبیش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری  
رنگ میلنماید و ماهی بعیار شناور و بر در حوض ایوانها طاق زده  
و باعی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای  
بلاغ جویی چهار گز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول  
و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بعثت از صفاتی

با یزید که از مصحابان شاهزاده دادبال بود افتاد اتفاقاً اسپ قاضی سه چهار گز دور تر از نجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوه بر زمین از صلابت صدای آن زیان اسپ قاضی از بین گنده شده بیرون افتاد غلوه اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمقابل کلانست که شخصی مستوی اخلاقت در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای دیر ناک که سرچشمۀ دریایی بیهت است و از شهر تا آنجا همه راه هیرگاه و چشمهاي جانفزا در غایت عذوبیت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتهها را آراسته بسمت بالا آب شناختند روز سوم مقام <sup>(۷)</sup> بفتح برازه بنزول موكب جهان افروز آراستگی یافت اين موضع از مسیر گاههای مقرری کشمیر است و چلکه راقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چهار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و اين دیه بجاجگیر شاهزاده پرویز تخلخواه است و کلای ایشان عمارتی بموضع ساخته اند مشرف بر دریا بغايت دلنشهين و از بیچ برازه بموضع <sup>(۸)</sup> تشریف فرمودند در امن کوه چشمۀ ساریهست جاري و بر فراز چشمۀ عمارت و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر گاهی است عالی چون بجاجگیر خانجهان بود مشار اليه بلوای ضیافت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمۀ فیم کروه پیشتر چشمۀ همچهی بیهود است آب این چشمۀ ازان

مصمدون نوشته بخط خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغیر فرموده از پایه اعتبار انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند (که درینولا مریر آرای سرادق عفت بادشاهه بانو خجله نشین ملک بقا گشت و الم اینواقعه دلخراش برخاطر حق شناس گران گذشت) و از غرایب آنکه جو تکرای منجم دو ماه پیش ازین براقم حرف از ظهور این سانجه خبر داده بود (درین تاریخ شیخ احمد هرندی را که از خود آرائی و بیصره گوئی روزی چند محبوب زندان مکافات بود بحضور طلبد اشته حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف نموده بفرقن و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروضداشت که این تنبه و تادیب در حقیقت هدایتی و نکایتی بود نفس مرا اختبار من آسست که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم) روزی در مجلس بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد مسلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقلی معروضداشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود پذایر غرابت مرقوم میگردید روزی در ایام محاصره توب ملک میدان را که از غاییت اشتباه محتاج بتعريف و توصیف نیست بجانب اردوی شاهزاده مجبرا گرفته آتش دادند غلوه قریب بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز کنید شده پهلوی خانه قاضی

آورده دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده با وجود این سادات  
منکرند اگر حکم شود حکیم زاده موگند مصحف خورده حق خود  
را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی  
ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی  
تابی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهرگز ندارد  
و بر ما هتم میشوون و معامله کلی است ممکن نیست که از عهده  
وصول آن توانیم برآمد و بغير ازینکه کشته شویم نتیجه بران مرتب  
نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانید  
که سادات شب بكلبه این فدوی آمده خصوص و خشوع بسیار ظاهر  
ساختند چون معامله کلیست هرچند در تحقیق آن بیشتر تأمل  
و تفحص بکار رود و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر  
نخواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلییه آصفخان در تحقیق  
این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برد نوی نماید که  
اصلاً مظنه شک و شبه نماند بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را  
دل از دست افتاد و هرچند آصفخان بطلب او مردم گماشت از انجا  
که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از  
آشنایان را شفیع انگیخته حرف آشتبی بمیان آورد عرض آنکه اگر  
سادات باز پرس این قضیه را با آصفخان نیندازند خط آنرا می پارم  
که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکی از  
دوستان خود مپرسد و این حرف با آصفخان رسید او جبرا او را حاضر  
ساخته در قام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را  
بیکی از غلامان نساخته و مرا از زره برد و خجلت زده جا و نگرده اند و بهمین

بواحدی فرار فهادنه و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر مخصوص سالما و  
غانما باز دوم مراجعت نمود لیکن غذیم مداخل رسد غله رامسدود  
دارد و از نا رسیدن غله بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانی عظیم بهم  
رسیده و کار بخصوصیت کشیده و چاردا زیون شده دولتخواهان کنکاش  
دران دیدند که از گریوہ روهنگر رفود آمده در پایان گهات توقف  
بایند نمود تا بنجارت و رسید غله بسهولت می رسیده باشد و میاه محنت  
و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معهدها مقهوران  
شوخی و شلائیلی نموده در اطراف ارد و نمایان شدند و راجه نرسنگ  
دیو باعتضاد اقبال بیزوال بمنانعه غذیم همت گماشته بسیاری را  
بقتل آورد و منصور قام حبشهی که از سران میاه مخالف بود زنده  
بدست افتد هر چند خواستند که بر فیل اندازند پایی جهالت  
افشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن  
جدا سازند ( <sup>امید</sup> ) که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن  
روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نیه - از غرائب و قائم که درینلا  
ظهور آمد دموعی عبد الوهاب پسر حکیم علییست بجمعی از سادات  
متوطن لاهور و محجوب شدن او از خجلات کثی و تفصیل این  
مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب  
بجمعی از مادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بهر  
قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بظریق امانت بسید ولی  
پدر اینها سپرد و سادات یکی از آنها را خرج نمودند او گواه یالث

سیداه گوش - گریه صحرائی - موشک کربلاًی - هوسمار - خاریشت -  
 درینولا مید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهگره بصاحب صوبگی تده  
 و بمنصب دوهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سر بلندی یافت  
 و علم نیز ضمیمه سائر مراهم گشت - درین تاریخ از عرائض مده سالار  
 خانخانان و منهیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه  
 بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه مورشت  
 رشت آن بد اختراست بندیاد کرده و ازینکه موکب منصور بولایت  
 دور دست نهضت فرموده فرصت را مفتلم شمرده عهد و پیمانی  
 که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقة  
 با دشاهی دراز ساخته است ( امید<sup>۱</sup> که درین زودی بشامت اعمال  
 ناپسندیده خویش گرفتار آید ) و چون سپه سالار التماس خزانه  
 فموده بود حکم شده متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست لک  
 روپیه بشکر ظفر قرین راهی همازند مقارن اینحال خبر رسید که  
 امرا تهانجات راگذاشته نزد داراب خان فراهم آمد « اند و برگیان بر  
 دور لشکر نوج فوج و جوق خود در سیر و دوراند و قزاقی میدنمازند  
 و ختیج خان در احمد نگر متصصن شده تا حال دو سه دفعه  
 بندهای درگاه را با مقهوران سیداه بخت مبارزت اتفاق انداد و هر  
 صرتیه « خالقان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه  
 آخر داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بندگاه مقهوران  
 تاخت و جنگ سخت در پیوست و « خالقان شکست خورده روى

هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرپرازی بیافت و پیشوان اورا نیلو  
بمقاصب مفاسد امتیاز بخشیدند - روز چهار شنبه بقصد شکارکدگ  
بموضع چادروره که وطن حیدر ملک است سواری شه الحق سر زمین  
خوش و سیرگاه دلکش است آبهای روان و درختهای چنار عالی  
دارد و در سرراه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهای  
آنرا گرفته بجنیانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را  
اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً  
در دیهه هذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک  
بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص  
یک درخت و در موضع راول پور از شهر دو نیم کروه برسمت  
هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس  
در آن میان راست امتدادند جانوران پرنده که در کشمیر نیست  
بدین تفصیل است لک - سارس - طاؤس - چرز - لک - تقد اغ -  
گروانک - ژرد پلک - فقره پا - غرم پی - بوزه - لکلک - حواصل -  
صکه - بغله قاز - کویل - هراج - شارک نوک سرخ - سرکه - موسیچه -  
هربیل - دهنه - شکرخواره - مهروکه - مهرلات - دهنه - کلچرس -  
تنهه - چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبوده باکه در ولایت  
نمی باشد بهندوی نوشته شد - و اسامی بهائی که در کشمیر نمیباشد  
از درنده و چونده بدین تفصیل است شیرزرد - بوز - گرگ - گاو میش  
صحرائی - آهی سیاه - چهکاره - کوته پاچه - نیله گاو - گورخر - خرکوش -

آگوش گرفته متوجه بالا میشود دران حالت همین قدر می پرسید  
 که مرا کجا می بربی او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف  
 برا ایشان مهتوی میشود و از حرف زدن می مانند درینوقت آنحضرت  
 با متعارضت مشغول بودند از اعتماد این خبر موحش مرا سیدم از  
 جا جسته بیرون شناقند و آن نور حدقه خلافت را در آنوش شفقت  
 گرفته زمان ممتد محو این موهبت مجدد آله بوده سجدات شکر  
 بتقدیم رسایدند و گرها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر  
 و نواحی ترطن داشتند از وجہ تصدقات و خیرات کام دل بیگرفته  
 و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعی ارتفاع داشته  
 باشد سرتیگون بزیر افتد و اصلا غبار آمیبی برا اعضاش نه نشیند  
 جای هیرتست و از غرایب انکه چهار ماه پیش ازین واقعه  
 جو تکرای منجم که در همارت فن فجوم از پیش قدمان این طائفه  
 است بعرض اشرف و مانیده بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین  
 استنباط شده که این همه چهار ماه برا ایشان گرانست و یمکن که از جای  
 صرفی بزیر افتد و غبار آمیبی برداشن حیاتشان نه نشیند و چون  
 مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهمند پیرامون خاطر  
 اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار  
 یک چشم زدن ازان نونهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهري  
 و باطنی را وقف مجانظم و محارعت ایشان داشتند تا بکشید  
 نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانجه ناگزیر بوده انگها و دایهای  
 ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لله الحمد که بخیرگذشت چون  
 از دلور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

نیست نافه در تازگی بوئی ندارد بعد از آنکه روزی چند ماند  
و خشک شد خوبی میشود و ماده نافه ندارد و مخصوص  
نراست درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و  
تماشای شکوفه بهاک و شالامال<sup>۱</sup> محظوظ بودند بهاک نام پرگنه  
ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز  
متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمد بکول دل  
میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی را  
بسنگ و آهک بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن  
محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاههای مقرر کشمیر است - روز  
یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارت دولتخانه  
بازی میگرد اتفاقا در چه بود بجانب دریا پرده بر روی آن افگنه  
در روزه را نه بسته بودند شاهزاده بازی کنان بجانب در چه میرود  
که تماسا کند بمحیر رسیدن سرنگون بزیر می افتد قضا را پلاسی  
نه کرده در پائین دیوارها نهاده بود و غرashi متصل آن نشسته  
سر شاهزاده به پلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورد  
بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرعه است چون  
حسایت ایزد سیحانه حافظ و نامر بود وجود فراش و پلاس و اسٹه  
حیات میشود عیاذ بالله اگر چنین نیروی کار بدشواری کشیدی  
دران وقت رای مان سردار پیادهای خدمتیه در پای چهروکه  
ایستاده بود فی الغور دیده آن قرۃ العین خلافت را برمی دارد و در

درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اسماش نهند  
 و در عهد دولت جهانگیری قریب اختتام شده چنانچه کوهچه  
 مذکور در میان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسپان گشته  
 و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارت دولتخانه مشرف بر آب است  
 و در دولتخانه باعچه واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش  
 آشیانی اکثر در آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه سخت بی  
 طراوت و افسرده بمنظرا اشرف درآمد برآمده اقبالنامه حکم شد که  
 در ترتیب این عمارت و باعچه و تعمیر متأذل آن غایت جه و جهد  
 بتقدیم رساند در اندک فرست بحسن اهتمام این فناوی روفق تازه  
 یافت و در میان باعچه صفت عالی سی و دو فرع مربع مشتمل بر  
 سه طبقه آراسته شد و عمارت را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر  
 استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخت و این باعچه را نور  
 افزا فام فرمودند - روز جمعه پانزدهم فروردین ماه دو گاز قطاس از  
 پیشه‌های زمیندار تبت بمنظرا اشرف گذشت و در صورت و ترکیب  
 بگامدیش بیشتر شاهست و مناسبت دارد اعضاش پرپیش است و  
 این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بزرگی که از ولایت بکرو  
 کوهستان گرم سیر می‌آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میداشد و  
 آنچه درین کوهستان بهم می‌رسد بجهت شدت سرما و برف پر می‌شود  
 و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم درینجا  
 آهونی مشگین پیشکش آورند چون گوشتش خورد نشده بود  
 فرمودند که طعامها ازان پختند سخت بی مرزا و بد طعم ظاهر شد  
 از حیوانات محترمی گوشت همچیج یک بزیونی و بد طعمی این

حواله نموده که کرو بگیرند و مپاهیان از خود نیز بخشها سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک به مرید چنانچه اسپ کشمیر تا دویست و هیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و احیانا بهزار روپیه هم رسید مردم اینملک بی خیر آنچه بود گر و اهل حرفه اند اکثر سخنی و سخنی اند و مپاهیان شیعه امامی اند و گروهی نوربخشی و طائفه از فقرا می باشند که آنها ریشه گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرایی میزیند و همچکن را بد نمیگویند و زبان خواهش و پایی طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت هدیه دار در صحراء می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع پر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمیع ازبرهمنان اند که از قدیم درین ملک هاند اند و بزبان سایر کشمیریان متكلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد ایکن کتابها بزبان سهنسکوت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و سهنسکوت زیانیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغايت معتبر دارند آثار بخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارانش همه از سنگ و از بنیاد تا مقف یونگهای کلان سی منی و چهل منی تراشیده بروی یکدیگر فهاده و متصل شهر کوهیه ایست که آنرا کرو ماران گویند و هری پریت نیز نامند و برسامت شرقیع آنکوی دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کرو و کسری پیموده شد حضرت عرش آشیانی آثار الله برهانه حکم فرموده بودند که

زنگرده از عالم مقولات می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست  
 مردم کشمیر سر میتراند و دستار گرد می بندند و عورت عوام را  
 لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه هال چهار  
 سال بکار میرود و ناشسته از خانه باقده آورده کرته می دوزند و  
 تا پاره شدن بآب نمیرسد از ازار پوشیدن عیب احت کرته دراز و فراخ  
 تا سرو پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه  
 پر لب آب دارند یکقطره آب بتن آنها نمیرسد مجملا ظاهر و باطن اهل  
 کشمیر خصوص عوام الفاس بغايت چوکین و بی صفا است  
 از باب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را  
 ورنق ازروع کمانچه و قبرو قانون و چنگ و دف و نی شائع شد  
 در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها بزیان  
 کشمیری در مقامات هندی میخواهند و آن هم منحصر در دو سه  
 مقامی بود بلکه اکثر بیک آهندگ می سرائیدند الحق میرزا  
 حیدر را در ورنق افزایی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت  
 حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم آنجا برگشت بوده اسپ  
 کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و  
 تحفه بجهت حکام آورندی و کوشت عبارت از یادوئیست چار شاده  
 پزمهین نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه  
 در طرف بندگاه میشود انرا قانگهن میگویند اکثر جنکه و شخچلو  
 میشود بعد از آن که این گلشن خدا آفرین بنا یاد دولت و یمن  
 تریت خاقان سکندر آئین رونق جاوده یافت و بهیداری از ایماقات را  
 در پی تصویب جاگیر صرحدست فرضه گلهای اسپ عراقی و ترکی

نمک از هندوستان می آزند و در بهته نمک اندختن قاعدة نیعست  
 مبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه دران  
 می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند دران سبزی اندک روغن  
 چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه  
 روغن گار نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند  
 و آنرا سدا پاک نامند بزیان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک  
 است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گار میش  
 نمیداشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمیش ریزه و کم مغز است  
 نان خوردن رسم نیست و گوسفند بی دنبه می باشد از عالم کهی  
 هندوستان آنرا هندو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست  
 منگی نیست صراغ و قاز و مرغابی سونه و غیره فراوان میباشد  
 ماهی همه قسم پوک دار و بی پوک می شود اما بغایت زبون  
 و بی مزة ملبوسات از پشمینه متعارف است صرد و زن کرته پشمین  
 می پوشند و آنرا پتو میگویند فرضا اگر کرته پتو نباشد اعتقاد شان  
 آنکه الجنة هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیعست  
 شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط  
 اشتهار حاجت بتعريف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال  
 جسدیم تر و موجدار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرسیگ  
 بر روی فرش می افکند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر  
 میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آزند در آنجا بعمل نمیتوانند  
 آورد پشم شال از بزی بهم میرسد که مخصوص در تبت و خراسان  
 است در کشمیر از پشم شال پتوه می بازند و دو شال را باهم

نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای بادشاهی  
 هست ) فاشپاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک  
 بناشپاتی ممرنند است هدیب کشمیر بخوبی مشهور است  
 و امروز وسطی میشود و انگورش فراوان است و اثیر ترش و  
 زیون میشود انارش آنقدرها نیست تریز فرد اعلا بهم رسد و خربزه  
 بغایت فازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون  
 بسپرچی رسید گرمی در میانش بهم میرسد و ضائیع میسازد و اگر  
 احیانا از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت  
 نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و از پایی هر درخت توت  
 تاک انگوری بالا رفته غایه توتش قابل خوردن نیست مگر درخت  
 چند که در باغها پیدوند کرد باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار  
 میدرود و تخم پیله از گلگت و تبت می آزند شراب و سرگه فراوان  
 میشود اما شرابش اکثر ترش و زیون و بزیان کشمیر مهی گویند  
 بعده از آنکه کاسهای ازان در کشند بقدر سرگرمی بهم رسد و از مرکه  
 اقسام آچار میسازند و چون سیر دز کشمیر خوب میشود بهترین  
 آچارش آچار سیر است و انواع حبوبات دارد بعیر از نخود اگر نخود  
 بکارند مال اول خوب میشود و مال دوم زیون مال سوم بمشنگ  
 مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتریمکن که سه حصه برنج و یک  
 حصه هائز حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است  
 و بغایت زیون میشود خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود بعد  
 ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه  
 مردم کم بضراعت حصه ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

امسال در پانچه دولتخانه و بام و مسجد جامع لاله بغايت خوبه  
 شگفته بود یامن کبود در باغات فراوانست و یامن سفید که  
 اهل هند چندیلى کويند بغايت خوشبو ميشود و قسم ديگر صندلی  
 رنگست آن نيزدر نهايت خوشبوی و اين مخصوص کشمیر امتحان گل  
 سرخ چند قسم بنظر در آمد غایه يكى بسيار خوشبو است ديگر گلی  
 است صندلی رنگ و بویش در غایت نزاکت و لطافت از عالم گل  
 سرخ و بند اش نيز بگل سرخ مشابه و گل سونم دو قسم ميشود آنچه  
 در باغات است بسيار باليد و سبز رنگ و قسم ديگر صحرائی اگرچه  
 کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری گلان و خوب ميشود  
 تنه اش از قامت آدمی ميگذرد لیکن در بعضی مال و قدری که  
 بكمال رسید و گل کرده کرمی پیدا ميشود و برگانش پرده از عالم  
 عنکبوت می تند و ضائع میسازد و تنه اش را خشک ميگند  
 و امسال چندين شد و گلهایی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده  
 از حساب و شمار بغير نست آنچه نادر العصري امداد منصور نقاش  
 شدیه کشیده از يکصد گل متتجاوز است پيش از عهد دولت حضرت  
 عرش آشیانی شاه آلو مطلقا نبوده محمد قلی افشار از کابل آورده  
 پيونه کرد تا حال دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پيوندی نيز  
 درخت چند معدود بود مشار الیه پيوند را دريلملک شائع هاخت  
 والحال فراوانست و (الحق زرد آلوی کشمیر خوب ميشود در باغ  
 شهر آرایي کابل درختي بود ميرزا نام که بهتر ازان در کابل خورده

آن رقمزدگ کلگ بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار و قلعه  
 ایست آهندین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان  
 را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از  
 شرح و بیان افزون آبهای روان و چشممه سارهای لطیف از حساب و  
 شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل  
 سرخ و بنفشه و نرگس خود ره صحرا و انواع گلها و اقسام  
 ریاحین از ان بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگار کو و دشت  
 از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل الله  
 بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای مروح را چه گوید \* مثنوی \*  
 شده جلوه گر نازینان باغ \* رخ افروخته هریکی چون چراغ  
 شده مشکبو غنچه در زیرپوست \* چوتعمید مشکین بجازوی دوست  
 غزل خوانی ببلبل صبح خیز \* تمنای می خوارگان کرده تیز  
 بهر چشممه منقار بط آبگیر \* چو مقراض زرین بقطع حریر  
 بساط از گل و سبزه گلشن شده \* چراغ گل از باد روشن شده  
 بنفشه سر زلف را خم زده \* گره در دل غنچه محکم زده  
 بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای  
 شکوفه در غرّه اسفندار مه ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین  
 و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن  
 گبود پیوسته است عمارت کشمیر همه از چوب است در آشیانه  
 سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خاپوش کرده پیاز  
 الله چو غاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفت و  
 بغايت خوشنما است و اين تصرف مخصوص اهل کشمیر است

هرچند یکصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق و برو  
 اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحق از حکام  
 کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند  
 درین شهر بوده اند خانقاھی از ایشان یادگار است و متصل شهر  
 دو کول بزرگ است که همه سال پرآب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد  
 و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه برگشتی است  
 در شهر و پرگنات پنجهزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار  
 صد ملاج بشمار آمد و لایت کشمیر مشتمل بر می و هشت پرگنه  
 است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و  
 پایان آب را کم راج نامند ضبط زمین و داد و ستد زرو سیم درین ملک  
 رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنمن را بخوار  
 شالی حساب گفته هر خواری مه من و هشت آثار بوزن حال  
 است کشمیریان دو سیم را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که  
 هشت آثار باشد یک ترک و جمع لایت کشمیر سی لک و شصت  
 و سه هزار و پنجاه خوار و یازده ترک است که بحساب نقدی  
 هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود  
 و بضابطه حال جای هشت هزار پانصد سوارامت راه آمد و رفت کشمیر  
 متعدد است و بهترین راهها به نیرو پکلی و دستور است اگرچه راه  
 پهنه نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد  
 منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها دران موم از برف  
 همالمال می باشد اگر بتعزیف و توصیف کشمیر بین ازد دفترها باید  
 نوشت ناگزیر برسیل ایجاز و اختصار از اوصاع و اطوار و خصوصیات

نیست و از بیست و پنج زیاده نی حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائیست که مردم بزیان آن ملک متکلم باشند بنابر آن از پهلویان که یازده کروزه آنطرف کش گنگ است مرحد کشمیر مقرر شد و با این حساب پنجاه و شش کروزه بیرون و در عرض دو کروزه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروزه که درین دولت معمول است موافق بضایطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروزه پنج هزار ذرع است و یک ذرع حال دو ذرع شرعی میشود هرچا کروزه یا گز مردم میگردند مراد ازان کروزه و گز معمول حال است نام شهر همی نکر است و دریای بیت از میان معمورة میگذرد و سرچشمه آنرا ویرنگ نامند از شهر چهارده کروزه برمیگذرد جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن چشم عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از منگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را با صلاح آنملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز با تمام نرمیده بود که قصر حیات او از پا افتاده و در فصده و نه ابراهیم صاکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشیده و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که بر جا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرعه و

بخلاف دیگر زمینداران اینحدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند که باوجود چندین تقسیم و گذاه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید و بحیث نجات یاده در سایه دولت اید قریب آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحیث مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحومت آنحضرتم پهرچه حکم شود - اکنون مجملی از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجهها بوده و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسمی آنها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندوی بقارسی ترجمه شده است یتفضل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتاد و دوازده هجری بنور اسلام رونق و پهبا پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک اشته آند تا آنکه بتاریخ نهصد و نو و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند ازان تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت اید قریب است ملک کشمیر در طول از کدل پهلویان تا قنبردیر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابوالفضل در اکبر نامه بتخدمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبردیر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم

نیست که راجه از محصول زرارت خراجی بگیرد بر سر خانه در سالی شش سنه‌یی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل علونه راجپوتان و هفت‌صد نفر توپچی که از قدیم نوکرانه تخلو نموده و غایه در وقت زعفران از خریدار بر هر منی که عبارت از دو سینه باشد چهار روپیه میگیرد کلیه حاصل راجه جریمه است که باندک تقدیری مبلغ کلی سیاند ) بهمه جهت یک لک روپیه تخمیناً حاصل خاصه اوباشد در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود اسپ فرمیان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عده‌های او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام دلور خان مرحوم شد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار ضابطه جهانگیری بوده باشد ( چون دیوانیان عظام نسق بسته بجاگیر دار تخلو نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جا است ) روز دشنبه یازدهم بعد از دو پیغم و چهارگهربی روز بیمارگی و فرخی در عمارتی که مسجددا بر کنار تالدل احداث یافته و رود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اهاس یافته غایه هنوز نا تمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باندک مدت بازجام وسد - روز شنبه دوازدهم دلورخان حسب الحکم راجه کشتوار را مصلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاوت نیست لیا مش بروش اهل هند و زبان کشیده و هندوی هر دو میدانند

دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از مفسوبان او هرگز هرجا که بود خود را بگوشش کشید دلار خان از شنیدن این مزده فتح و فیروزی مسجدات شکر آلهٔ بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب تا آنجا مدة کروه مسافت بوده باشد ( دختر سنگرام راجه جمهو و دختر سورجمل پسر راجه باشی درخانه او بود از دختر سنگرام فرزندان دارد ) پیش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موكت منصور نزدیک رهید دلار خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست آنملک گذاشت - مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه در کشتوار ( گندم ) دجو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد ) و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نارنج و ترنج و هندوانه فرد اعلا بهم میرسد خوبیزه اش از عالم خریزه کشمیر است و دیگر میوه اها از انگور و شقانلور زرد آلو و امروز ترش و زیتون می باشد اگر تربیت کنند یمکن که خوب شون ( سنه هی نام زریست مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک فیم آنرا یک روپیه میگیرند در سودا و معامله پانزده سنه هی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی حساب میکنند دو سیل هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

---

( ۵ ن ) بیک نسخه ( ۶ ن ) بیک نسخه ( ۷ ن ) بیک نسخه

تر تعبدیه مینمایند که پیادها پای خود را بران چویها نهاده بپردو  
 دهست طنابهای بالارا گرفته از فراز به نشیم میرفته باشند تا از  
 آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و هرجا  
 مظنه بستن زم په داشتند به بندوقچی و تیرانداز و مردم کاری  
 استحکام داده حاطر جمع نموده بودند دلور خان جالها ساخته شبی  
 هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالها نشانده میخواست که  
 از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله  
 پسیل فنا رفت شست و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم  
 شده آبروی شهادت یافتدند و ده نفر ازان جوانان بستیاری شناوری  
 خود را به ساحل سلامت رسانیدند و دوکس بران طرف آب افتاده  
 در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتدند القصه دلور خان تا چهار ماه و  
 ده روز در بیندر کوت پایی همت افسرده سعی در گذشتن آب  
 داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرسید تا آنکه ژمینداری  
 و هبتوی نموده از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته  
 و در دل شب جلال پسر دلور خان با چندی از بندوهای درگاه و جمعی  
 از افغانان قریب بدلویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحر  
 بیخبر بر سر راجه رسیده کرنایی فتح بلند آوازه ساختند چندی که  
 پرگرد و پیش راهه بودند در میان خواب و بیداری موسایمه بر  
 آمدند اکثری علف تیغ خون آشام گشتدند و بقیه میف جان بتک  
 پا ازان در طنجه پلا برآورده دران شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده  
 خواست که بزخم شمشیر کارش با اجام رساند راجه غریبه برآورده که  
 هنچ راجه ام مرا زنده نزد دلور خان بیرون مردم بر سر ادھجوم آورده

کافران تیزه بخت هجوم آورده بمدافعت و مقاتله تقصیر نمیکردند  
 تا آنکه دلور خان از استحکام تهاجمات و سرانجام آزده خاطر جمع  
 نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیله سازی و روانه بازی  
 و کلای خود را نزد دلور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود  
 را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرر  
 گردد و بدم و هراس از خاطر من زائل شود خود نیز بدرگاه گیتی  
 پناه رفته آستان بوس مینمایم دلور خان سخن فریب آمیز او گوش  
 ذکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را بی نیل  
 مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد  
 جمال پصر کلان او با جمیعی از نهندگان بحر شجاعت و جلاست بالای  
 آب رفته بیشنا ازان دریایی زخار خونخوار عبور نمود و با مخالفان  
 بجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم  
 آورده کار بیر اهل ادبار تنگ ساختند و چون آنها تاب مقاومت در  
 خود نیافرند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای  
 نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیده لشکر را گذرانیدند  
 دلور خان در بیندر کوت معاشر اقبال آراست و از آب مذکور تا  
 دریایی چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز  
 مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور ازان  
 آب بدوواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای  
 سطبر تبعید نموده در میان دو طناب چوبهای مقداری یکابدست پهلوی  
 یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را ببر قله کوه و مردیگر را بر  
 آنطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گزاران بلند

صنیل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی برای سنجگی پور شناخت  
 و جلال نام پهصرشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری  
 و جمعی از بندهای جهانگیری برای آهن تعین فرموده جمال نام  
 پسر گلان خود را باگروهی از جوانان کار طلب بهزادی فوج خود  
 مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر برپاست راست و چپ خود  
 قرار داد که میرفته باشد و چون راه برآمد اسپ نبود چند اسپ  
 بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان میاهی را در کل بازگردانیده  
 بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب گمر خدمت بمیان جان بسته  
 پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام باکافران بند سرانجام  
 منزل بمنزل جنگ کنان تا نرکوت که یکی از حکم‌های غنیم بون  
 شناختند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف  
 تعین شده بودند باهم پیوستند سخالان برگشته روزگار تاب مقاومت  
 نیاورده راه فراز پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل  
 دشوار و نشیب و فراز بسیار بیان مردمی و همت پیموده تا دریای  
 صرو شناختند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان  
 لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته  
 بخت با بسیاری از اهل ادبار پقتل رسید و از کشته شدن ابیه چک  
 راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در  
 بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم  
 واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت  
 بیهدهت شبانه‌روزی بندهای درگاه معی در گذشتن آب داشتند و

نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمد لیدن.  
 این آبشاری ممتاز و مستندی است روز دیگر بباره موله منزل  
 شد باره موله از قصبهای مقرر کشمیر است برای آب بهشت واقع  
 شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر  
 آب منازل و مساجد ماخته آسوده و مرزه الحال روز گار بسر می برند  
 پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها  
 کشتهایها آراسته درین مقام همین داشته بودند چون ساعت در آمدن  
 شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت پر کشتهایها  
 نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلادر خان کاکر حاکم کشمیر از  
 کشوار آمده باسلام عتبه خلافت معادت اندوخت و بعواظف روز  
 افزون شاهنشاهی و گونا گون نوازش ظل آهی عز اختصاص یافت  
 احق اینخدمت را پستدیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموره  
 کشوار شست کروه مسافت پیموده اند تفضیل فتح کشوار آنکه  
 دهم شهر یورمه الهی سنه چهارده جلوس دلادر خان با ده هزار نفر  
 سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشوار پیش نهاد همت ساخت  
 و حسن نام پسر خود را با کرد علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست  
 مرحدها مقرر داشت و چون لوهر چک و آبیه چک بدوعی و را شت  
 کشمیر در کشوار و آن نواحی سرگشته دادیه ضلالت و ادبیار بودند  
 هیبت نام یکی از بزادران خود را با جمعی در مقام دیسوكه متصل  
 بکوتل پنجال ( پیر پنجال ) واقع است بجهت اختیاط گذاشت و از

بِحَرْفِ آتَهَا مِقِيدَ نَمِيَ شَوْدَ وَازْ آشُوبَ مَسْتَى وَفَرْزَ جَوَانِيَ بَايْتَمَانَه  
 شَذَارِيَ خَوْدَ بَا يَكَ نَفَرْخَدَمَتِيَهَ وَيَكَ كَشْتَى كَبِيرَ كَهَ آنَهَا نَيْزَدَرَفَنَ  
 آبَ بَارِيَ بَنِيَ نَظِيرَ بَوْدَنَهَ بَرَ فَرَازَ سَنَگَيَ كَهَ بَرَلَبَ آبَ بَوْدَ بَرَآمَهَهَ  
 خَوْدَ رَا بَهِيَانَ دَرِيَاهَ مَسِيَ اَنْدَازَهَ وَبَمَجْرِيَ اَفْتَادَنَ اَزْ تَلَاطَمَ اَمْوَاجَ  
 نَمِيْتَوَانَهَ خَوْدَ رَا جَمَعَ سَاخَتَ وَبَشَنَارِيَ پَرَهَاخَتَ اَفْتَادَنَ هَمَانَ  
 بَوْدَ وَرَفْتَنَ هَمَانَ سَهْرَابَ خَانَ بَا خَدَمَتِيَهَ زَخَتَ حَيَاتَ بَسِيلَ فَنَا  
 دَرَ دَادَ كَشْتَى كَبِيرَ بَهْزَارَ جَانَ كَلَدَنَ كَشْتَى وَجُودَ خَوْدَ رَا بَسَاحَلَ  
 سَلَامَتَ رَسَانِيدَ مَيْرَزا رَسَتَمَ رَا غَرِيبَ تَعْلَقَيَ وَعَجِيْبَ مَحْبَتَيَ بَايَنَ  
 پَسَرَ بَوْدَ وَدَرَ رَاهَ پَوْنَجَ اَزْ اَسْتَمَاعَ اَيَنَ خَبَرْ جَانَكَاهَ دَلَ خَرَاشَ جَامَهَهَ  
 شَكِيْبَعَائِيَ چَاكَ زَدَهَ بَنِيَ تَابِيَ وَاضْطَرَابَ بَسِيَارَ ظَاهَرَ مَيْسَارَهَ وَيَا  
 چَمِيْعَ مَتَعْلِقَانَ لَبَاسَ مَاتَمَ پَوْشِيدَهَ سَرَ وَپَا بَرَهَنَهَ مَتَوْجَهَ مَلَازَمَتَ  
 مَيْگَرَدَهَ ( وَ اَزْ مَوْزَ وَ گَدَازْمَادَرَشَ چَهَ بَنِيَسَدَ ) اَكْرَچَهَ مَيْرَزا دَيْگَوْرَزَنَدَنَ  
 هَمَ دَارَدَ لَيْگَنَ پَيْوَنَدَ دَلَ بَايَنَ فَرَزَنَهَ دَاشَتَ سَنَشَ بَيْسَتَ وَ پَنَجَ  
 بَوْدَ دَرَ بَنَدَوَقَ اَنْدَازَيَ شَامَگَوَ رَشِيدَ پَدَرَشَ بَوْدَ مَوَارِيَ فَيَلَ رَا خَوبَ  
 مَيْدَانِسَتَ دَرَ يَورَشَ گَجَرَاتَ اَكْلَرَ اَوَقَاتَ حَكَمَ مَيْشَدَهَ كَهَ دَرَ پَيْشَ فَيَلَ  
 خَاصَهَ بَادَشَاهِيَ مَوَارِ شَوْدَ وَدَرَ سَپَاهَگَرِيَ بَغَايَتَ چَمَپَانَ بَوْدَ چَوَنَ  
 اَزْ كَوَتَلَهَا گَذَشَتَهَ دَرَ مَوْضَعَ نِيسَارَ ( بَلَتَارَ ) مَنْزَلَ شَدَ صَحَراَ صَحَراَ وَ چَمَنَ  
 چَمَنَ شَكْوَهَ وَ اَنْوَاعَ رِيَاخَيِنَ اَزْ نَرَگَمَسَ وَبَنَفَشَهَ وَارْغَوَانَ زَرَهَ وَكَلَهَاهِيَ  
 غَرِيبَ كَهَ مَخْصُوصَ اَيْنَمَلَكَ اَهَمَتَ بَنَظَرَ دَرَآمَهَ دَرِيَنَ مَنْزَلَهَا  
 اَبْشَارِيَ بَرَ سَرَاهَ وَاقِعَ اَسَتَ بَغَايَتَ عَالَى اَزْ جَانَيَ بَلَنَدَهَ مَيْرَبَزَدَ وَ

پیشکش و پا انداز معروضد است همه را یاين غلام بخشیدند و فرسودند که متعاق دنیا در چشم همت ماجه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خردباریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یکشانه روز در خانه او براحت و آسودگی بصر برد و ادرا در امثال و اقران بلکه اهل جهان چنین سرفرازی روزی شود و فیزار تاییدات غیبی آنکه خدمهای متعدد و فروش و جامه خواب و مصالح باورچیخانه و اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعارتی طلبی نشد و چندان شیلان کشیده که بخادمان حرم هرای عزت و بندهائی که در رکاب دولت معاویت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهندانی نزول مسکب منصور اتفاق افتاد و سرو پای که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت فرمودند و منصب این فدویی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بیهت غریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستنی جوانی و نشسته شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای مظیم داشت و بحدی سرده بود که پای در آوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم هوای مرد بی ضرور در چنین دریایی زخار خونخوار که فیل مست و می غلطاند هر آمدن از آنین حزم و احتیاط پسیار دور است

متفقنسی را نگذارد که در رکب سعادت کوچ کنده حتی خهرو و خانجهان و خانعالم و دیگر بندها و اردو را یکمنزل در قفای می آورده باشد قضا را خدمه و بندگاه این فقیر را پیش از حکم روانه منزل ساخته بودند در ساعت بمرد خود نوشتم که در باب من چندین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم فقیر این خبر را در پایی کوتل به لیاس شنیده همانجا پیشخانه را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موكب اقبال قریب منزل حقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و هائز بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چند دیگری دران نزدیکی بار نداشت از شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منقص و مشوش گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دائرة فقیر نمایان گشت. ظهور این موهبت را از اتفاقات غبی شمرده با حضرات عالیات در منزل این فدوی فروع آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع این نویه جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبه خلافت سر بلند ساخت و بزیان حال این بیت می خواند \*

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل  
خجلت بود درویش را مهمان چوبیگه در رسد  
آنچه در بساط بود از نقد و جنح و صامت و ناطق پتفصیل برسم

روز مبارک شنبه بیست و سوم (نهم) برکنار رود خانه کشن گنگا منزل شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبالبامه پیشتر شناخته سرزمینی که ارتفاع و استیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز اختیار نماید اتفاقا در اطراف رودخانه مذکور پشته واقع بود مشرف بر آب سبز و خرم و بر فراز آن مطحی پنجاه ذرعه در پنجاه فرعه که گوئی کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان امروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد تحسین و آفرین گشت \*

## آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه هجری تحويل نیز اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و بر لب رود خانه کشن گنگا جشن چهان امروز آراستگی یافت و مال پانزدهم از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین منزل تا کشیده همه جا راه برکنار دریابی پهت امت و دو جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غاییت تندی پر جوش و خروش میگذرد هرچند قیل کلان باشد نمیتواند پای خود را قائم ساخت چون این گوتهای را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان میدادند و از هجوم هریم عبور بصعوبت و رحمت میسر نمیشد بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ

قهاب بودند فریادهای بیوت مرحومت نموده گذاشته اند میگویند  
 که ذات ما فارغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر  
 اینها که بوده وچه نام داشته ای حال خود لاهوزی مشخص (محض) اند  
 و بزیان چنان متکلم و حقیقت صردم دهمتور نیز بین قیاس باید  
 کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور  
 بود درین تاریخ بهادر نام پسر ارشت اگرچه باهم نسبت خویشی و  
 پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداری است پیوسته بر سرحد  
 چدود می دارند و اینها پیوسته دلخواه آمده اند چون بعرض رسید  
 که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله که باردوی ظفر  
 قریب کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانه مختص  
 بقدر احتیاج و کار خانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف  
 دهند و سه چهار روزه آزوته برگرداند خواجه ابوالحسن میرخشی  
 با هائز مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیعت و یکم از پل  
 رود خانه نین سکهه عبور اتفاق افتاد این آب از میان گوشه و ازوه که  
 مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین منزل  
 دو شاخ شده میروند متصدیان پیشخانه عالی بهجت عبور لشکر متصور  
 دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده فرعه و دوم چهارده  
 فرعه و در عرض هر کدام پنج فرعه و طریق ساختن پل آنکه  
 درختهای کلان از تار بروی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسندگ  
 بست استحکام میدهند و تخته چوبهای سطبر بروی آن انداخته  
 بمنی و طنابهای قوی مصبوط میمازند و باندک مرمتی سالها  
 بر جا میت فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

بردهه مراهم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور در موضع پکلی (مالکانی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان را پعنایت خلعت و پوستین و اسپ و فیل سورخ ماخته بخدمنت بلکش رخصت فرمودند درین منزل گلی بذظر در آمد که زیان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین بزیگ گل انار و بعضی بزیگ گل شفتالو بلکه ازان بیرون گویا چندین گل خطمی را تند بزیگ یکم بگردسته اند درختش از درخت زرد آلوکلان تر میشود و گلهایش سراپایی درخت را فرو میگیرد بزرگ گلش اند کی ترشی دارد درین دامن کوه بنشسته خود ره بسیار است در غایت خوشبوئی و زیبایی از بنشسته یانشی کمترست شب بیست و دوم باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی به مرسانید چارو اهای لافر هرجا که انداد برفخاست بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از اصرار بضیط در فیامد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحراء شکرفة کفره سراپا در گرفته بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخته ولایت پکلی سی و پنج کرده در طول و بیست و پنج کروه در عرض است مشرق رویه کوهستان کشیده و برسمت مغرب آنگ بدارس در جانب شمال کوه کفور و بطوف جنوب کوه پونجه و مضائقه کشمیر هست در زمانی که صاحب قران گیتی هشان فتح هندوستان نموده بهارالملک توران عفان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملارم رکاب نصرت

و غرّه اسفند از هدف ماه در پرگانه کری بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند  
 هفتاد و یک قوچ کوهی و سی چکاره شکار شد چون مهابت خان مدت‌ها  
 از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن  
 کوهستان خاطر پرد اخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ  
 باستلام عقیله خلافت فرق عزت برادرخات خان‌عالی بمنصب  
 پنجه‌زاری و سه هزار سوار سرپراز شد چهارم اسفند از ماه ظاهر  
 قلعه رهنساس مخیم اردوی گیهان پوی گشت عرض داشت دلار خان  
 حاکم کشمیر نوید بخشش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با  
 خلعت و خلچر مرضع فرستاده محصول یک ساله ولایت مفتوحة  
 بیانعام آن پسندیده خدمت عزایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور  
 هم‌قام با با حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت روز مبارک  
 شنبه شانزدهم جشن وزن فمری ترتیب یافت و سال پنجماه و سوم  
 از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه  
 گروه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود بیک دفعه عبور لشکر منصور  
 متعدز نمود مقرر گشت که صریم‌الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزی  
 پیقدت توقف فرموده باسودگی قطع مسافت نماید و اعتماد دولت  
 اخلاقانی و صادق خان بخشی و ارادت خان میر سامان با عمدت بیوتات  
 و کار خانجات بعبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی  
 از بندها برای پوچه دستوری یافتدند و موکب اقبال جریده با  
 پنهانی از متنظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر  
 رخوت ران امرستانه رسید حکم شد که راجه کشند اس فرمان مرحمت  
 عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور گرن

گردی که ترا ز طرف دامان ریزد \* آب از رخ سرقة سلیمان ریزد  
 گر خاک درت با متحان بفشارند \* از دی عرق جدین شاهان ریزد  
 فرین وقت را قم اقبال نامه ریاعی بابا طالب اصفهانی را که ازان  
 نجنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط  
 خاص در بیان خود ثبت فرمودند \* ریاعی \*

ز هرم بفارق خود چشانی که چه شد  
 خونریزی و آسین فشنی که چه شد  
 ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد  
 خاکم به فشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان  
 برآمد \* بسیر و سیاحی گذرش بکشمیر افتاد و از نغامت جا و لطافت  
 آب و هوا دل نهاد آن ملک شد \* توطن و تا هل اختیار نمود بعد از  
 فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی ازار الله برهانه پیوسته  
 در سلک پنهانی درگاه منظم گشت و در اواخر عمر حضرت  
 شاهنشاهی که سین عمرش از حد درگذشته بود درگذشت . از غرایب  
 آنکه در پرگنه دولت آباد دختر باغبانی بفخر درآمد باریش و بروت  
 انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه بیشتر و هر میان  
 سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و چندی از عورات اشارت شد که  
 در گوش برد کشف ستر او نموده حقیقت را معروضه ازند میاد  
 نخنی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

خویش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده  
 عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خانعالی  
 اینخدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت  
 شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده  
 عذرها خواستند از نفایص و نوادر که خانعالی آورده و بهترین تحفهای  
 او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی سناست  
 با تقدیمش خان شبدیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که  
 دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیرهنر  
 صورت نوشته که شبدیه کیست و این مجلس مشتمل است برویست  
 و چهل صورت و مصوّر نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش  
 بغایت پخته و عالیست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت قام  
 دارد اگر نام مصوّر نوشته نیوی گمان میشک که کار بهزاد باشد و  
 چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از  
 شاگردان اویست و بروش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی  
 بخطاب ملک الشعراًی خلعت امتیاز پوشیده این چند بیت ازو

امدعت \* بیلت \*

زغارت چمنت بربهار مُنْتَهای است \* که گل بددست تو از شاخ تازه ترماند

فرد

لَب از گفتن چنان بخشم که گوئی \* دهان برقه ره زخمی بود به شد

فرد

دو لب دارم یکی در می پرستی \* دگر در عذر خواهیدهای مستی

نه عارن اینحال حمیتی پسر ملطان قوام ریاعی گذرانید \* ریاعی \*

پسند افتاد یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه  
بپادشاهی خود گذرازیدند (ویراب آب بیان جشن وزن بادشاهزاده بلند  
اقبال آراستگی یافت) و راجه بکر ماجیت که قلعه کانگره را محاصره  
داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمد و دولت زمین  
بیوس دریاده فرق عزت بر افراد خواست و چون پیش نهاد خاطر اقدس  
سید و تماشای بهار کشمیر بود و از زفدن لاهور فرصت از داشت  
می‌یافت حضرت جهانیانی گیتی ستانی را بیدیدن عمارت  
lahor رخصت فرمودند و راجه بکر ماجیت بعنایت خلعت و خنجر  
صرع و اسپ خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگره عذان  
مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باخ گلانور بوروه مسکب  
منسعود آراستگی یافت درین گل زمین حضرت عرش آشیانی  
اذار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند  
روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس بایلچی  
گری رفته بود از ایران آمد و بدو است زمین بیوس معادت اند و خشت  
و معروض داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصیوب  
لو ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتی که شاه بخانعالم  
داشت اگر بشرح و بسط رقمزدگ لک سوانح نویسن گردد سواه  
خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهد فرمود و همواره در  
محله از خان جهان خطاب می‌فرمودند و زمانی از خدمت خود جدا  
نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت در کلبه

و هل آنحضرت را بروجھی برو مهریان ماخت که مجدد انقوش  
 چرام آن بیدانش کوتاه اندیش بزلال عفو شست و شو یادت  
 و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال از زدوده  
 از قید بزر آوردن و حکم شد که بکورنش می آمد باشد و وز  
 مبارک شنبه بیهست و قه آبان ماه دار الخلافت دهلهی بوروده  
 موكب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه پرگننه کرانه  
 که وطن مقر بخان است معاشر دولت گردید بی اغراق جائی  
 است خوش آب و هوای زمینش بغاایت قابل مقر بخان باع عالی  
 ماخته انبه که در باع او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد  
 از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هرچا که تعریف انبه شنیده  
 تخم آنرا آورده درین باع نشانیده و بغاایت خوب شده آنجه دیوار  
 پخته برقور آن کشیده یکصد و چهل بیکمه زمین است خیابانها را فرش  
 بسته و در میان باع حوضی ماخته طول دویست و بیست ذرعه و  
 عرض دویست ذرعه در میان حوض صفة ماهتابی بیست و دو  
 فرعه مربع ساخته و از درختهای گرم سیری و سرک سیری اکثر درین  
 باع هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قه بادام دارد روز  
 مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرمهند منزل شد چون در مشکوی  
 اقبال شاهزاده گینی سدان شاهجهان گرامی فرزندی قدم بعرصه  
 وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده  
 بالتمام بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و  
 حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت  
 پذیر گشته پیش نشانی کشیدند از اقسام نفایع و نوادر آنجه

گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و نیل و علم و نقاره باو  
 مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور پرگنه متهره مورده  
 اردیعی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای بندرابن و  
 بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی  
 امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ماخته اند از بیرون  
 بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبپر و فرستک خاده کرده که  
 از تعفن آنها سر بدرورون آن نمی توان در آورد      \* بیدت \*

از بروند چون گور کافر پر هلل \* و ز درون قهرخدا عزوجل  
 ازین صنعت شاهزاده پریز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش  
 دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشتند در ارراق سابق  
 از گیفیت حال گسانین اچه دروپ که در اوجین گوشة اندزا اختیار  
 کرده بود مرقوم گشته درینولا باز از اوجین بمتهره که از اعاظم معابد هنود  
 است نقل مکان نموده پر کنار دریای جمنا بآئین دین خویش  
 یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده اورا بفور قدم  
 سعادت لزوم روشی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت  
 مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و  
 خان اعظم از جانب او بسیار تگرانی خاطر داشت بتقریب دریافت  
 که سخن اچه دروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشند با وجوده  
 تعصیب دینداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها  
 از خویش رویکار نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخضوع  
 وزاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بمقابلات او  
 شناختند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروضداشت

تر بیت فرموده بودند اگر تفصیل مرقوم گردید بطول میکشد القصه  
 قدمت مجموع پیشکش قریب پنج اک روپیه شد درین تاریخ  
 خبر نوت شاهنواز خان خلف سپه سالور خانخانان رسید جوان وجیه  
 رسید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفتگ شراب گشت  
 واز آفت مصاحبان خانه برانداز میگساری با فراط کشید همتش بلهند  
 پرداز و نگاهش دور سیر و شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط  
 و انتظام میباشد و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت  
 و با اینهمه خوبیها کم کرم و بدلباش بود دور از درگاه بخود کامی  
 روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت انکه چون خانخانان  
 به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغايت ضعیف و زیون یافته  
 بیداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته  
 بر بستر ناتوانی افتاد هرچند اطباء تدبیرات و معالجات بکار بردن  
 مودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت  
 و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنز هنکده جاودانی  
 کشید و اینواقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت  
 گران گذشت دار ایخان را بمنصب پلچهزاری ذات و عوار سرفرازی  
 بخشیده خلعت یا شمشیر مرصع و امپ و فیل مرحمت نموده  
 بجا ای برادرش بسرداری صوبه بار و احمد نگر رخصت فرمودند  
 ( مقریخان را با عدم استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی  
 بهار و پنده سر افزایی بخشیده خلعت و امپ و فیل و خلیجر مرصع

مرحومت فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعده عقایت شد )  
درینولا شاهزاده سلطان پرویز از الله باس آمده بسجود مدد خلافت  
جبین اخلاص نورانی ساخت راجه کلیان زمیندار رتن پور در  
خدمت شاهزاده دولت بار یافت هشتاد زنجیر فیل و یک اک  
روپیه نقد پیشگش معرفه داشت در خلال اینحال شاه بیگنخان  
که بخطاب خاندورانی ممتاز بود بنا بر گیرش و ضعف از سپاهگری  
استغفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کمیاب  
خواهش ساخته پرگنگه خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود  
و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او  
عقایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هریک منصب  
و جاگیر مرحومت شد درین تاریخ خبر فوت راجه مورج سنگه نبیره  
را مرالدیو رسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بر بست  
کجسنگه پصر او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار خطاب  
راجگی داده نرق عزت بر افراد خند درینولا حکم شد که از اگرها تا  
lahor بر هر کروه میلی سازند که علامت کروه باشد و در میل نمود  
چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی مخدت و صوریت  
نکشند طیار سازند و مانند خیابان درسته درخت نشانند \*

### توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ماعمتا مسعود  
و زمان معمود که مختار ارباب تنظیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت  
صوکب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را بحرامت دار الخلافه اگرها

بخلوص همایون آغاز شد درین روز شاهزاده گیتی سلطان شاهجهان که  
 غرّه جبهه مرادات و فروع چهره معادات است بخش عالی ترتیب داده  
 منتخب تخف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش  
 معرفت بساط اخلاص گردانید از آن جمله یا قوتیست بیست و دو  
 سرخ در رنگ و آب و آندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت  
 شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگر شش  
 دانه مروارید خلطان که یکی از انها یک تانک و هشت سرخ وزن  
 دارد و کلی ایشان به بیست و پنج هزار روپیه در احمد آباد ابتدیاع  
 نموده اند و پنج دانه دیگر بسی ومه هزار روپیه و یکقطعه الماس  
 که هزار روپیه بها دارد و همچندین پر لاه مرصع با تقدمة شمشیر  
 که در زرگر خانه ایشان با تمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار  
 برد و به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین  
 و دولت که تا حال در عهد سلطنت همچنان یکی از بادشاها نشده  
 نقار خانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ماخته  
 و تتمه گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره انجیه لازمه نقار خانه  
 بادشاها نی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت  
 مسعود بنوازش در آورده مجموعه به شصت و پنجاهزار روپیه  
 برآمده دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از  
 طلا ماخته به می هزار روپیه مرتقب گشته دیگر دو زنجیر فیل  
 با پنج زنجیر ماده که قطب المدک برسم پیشکش به شاهزاده نامد  
 از فرستاده بود فیل اول با اسم داد الهی با ساز طلا و دوم با ساز  
 نقره و از پارچهای نفیس گجرات که کراچان سرکار شاهی

بود بی مساحت و تعب هر دو مقتوح گردید و ملکی که ایاً عن  
جد در تصرف داشت پی سپر عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه  
ضلالت و ادب ای  
و خواری بر فرق روزگار خویش بی خدمت و راجه بکرما جیت ملک  
او را پس پشت گذاشتند بتعاقب او شدانت چون نوید این فتح  
بمسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحبت  
شد و از خرایب انکه سور جمل مقهور برادری داشت جگت سنگه  
نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مراتب امارت  
سر بلند ساخته ملک پدرش را با زر و سامان که ازو مانده بود بی  
سهم و شریک بمشاریه ارزانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او  
جگت سنگه را که با برادر سر سازگاری نداشت بمنصب قلیلی  
مقرر نموده بصوبه بنگاه گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در  
غربت روزگاری بخواری و دشمن کامی گذرانیده نظر بر لطیفه  
غیبی داشت قضا را بطالع او چنین منصوبه نشست و آن برگشته  
بخت تیشه بر پایی دولت خود زد ناگرفت جگت سنگه را بسرعت  
هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و بخطاب راجگی و منصب هزاری  
فات و پانصد سوار سرفراز ساخته بیست هزار روپیه و خانجر مرصع  
و امپ و فیل مرحبت فرموده نزد راجه بکرما جیت فرمودند \*

## آغاز مال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع آخر هزار و بیست و هشت  
چهاری خورشید جهان افروز برج حمل در آمد و سال چهاردهم از

هجره است غرض حجره چهار نیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول  
 ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصورة  
 و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه  
 عرض است و بالای ایوانها درر و بالای مسجد گنبد های خرد  
 ساخته اند که در شبهاي عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده  
 دور آنرا بپارچه اوان میگیرند و از عالم فانوس مینمایند و زیر صحن  
 مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میسازند  
 چون فتحپور کم آب است باهله این مسلسه و مجاوزان و معتقدان  
 این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام هال کفایت میکند  
 و در مقابل دروازه کلان برسمت شمال مائل به شرق رضه شیخ است  
 قدس الله صره العزیز میان گنبد هفت ذرعه و دور گنبد ایوان منگ مرمر  
 که پیش آنرا نیز بحجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و  
 مقابل این روضه برسمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است  
 که اولاد و عشائر شیخ در انجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز  
 فتح قلعه مورد و مهری است و شکست سور جمل مقهور تفصیل  
 این مجمل اند که چون راجه بکرها جیت بآن حدود پیوست سور جمل  
 برگشته روز گار خواست که روزی چند به تبدال و کریزت بسر آرد  
 مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم  
 چرأت و جلادت پیش نهاد و آن مخدول العاقبت سر رشته تدبیر  
 از دست داده بمنگ صف پای ادب ای قائم داشته بلوازم قلعه داری  
 همت گماشت و باندک زد و خورد کم بسیار بکشتن داده راه  
 آوارگی سپرد و قلعه صود و مهری که اعتماد قوی آن برگشته بخست

گشیده و کم بسیار دانه بر آورده تلف میشوند بنا برین بقدامی  
 بیهست و ششم دی ماه موافق غرّه صفر هزار و بیهست و هشت  
 هجری معموره فتح پور به نزول رایات جهان کشای آرامشگی یافت  
 مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران پناه  
 شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار  
 فرموده بکی از اعاظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت  
 حضرت عرش آشیانی انار الله برواهه بظهور آمده این مسجد است  
 بی اغراق عما تیست عالی از سیاهان روی زمین استماع افتاده که  
 مدل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش  
 همه ترستگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روبدیه از خزانه  
 عامره خرج شده تا با تمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو  
 دروازه گلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و  
 نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذرعه عرض و شانزده  
 ذرعه طول و پنجاه و دو ذرعه ارتفاع دارد و بسی و دو زینه بالا باید  
 رفت و در دیگر خره ترازین زو به شرق راقع است طول مسجد  
 از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوصد و دو ازده ذرعه است ازان  
 جمله مقصورة بیهست و پنج و نیم ذرعه پانزده ذرعه در پانزده  
 ذرعه گنبد میانست و هفت ذرعه عرض و چهارده ذرعه طول  
 و بیهست و پنج ذرعه ارتفاع پیش طاق است و بردو پهلوی  
 این گنبد گلان دو گنبد دیگر خورد تراست ده ذرعه در ده ذرعه  
 تتمه ایوان متنون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب  
 بیکصد و هفتاد و دو ذرعه و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار

از برادران و خویشان پایی همت افسرده شریعت خوش گوارشهاست  
 چشیده و بعضی بترخمهای منکر که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار  
 است آبروی جاوید یافته و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته  
 به نکبت سرای خود برده و جمعی از جان دوستی بتک پا خود  
 را بگوشه ملامت گشیدند و آن فتنه هر شرست دست تهدی و تطاول  
 دراز ماخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله  
 مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هرچه یافته متصرف گشته  
 بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزایی کردار خویش  
 گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقایع آنکه درینولا  
 عبد الرحیم خانخانان سپه سالار باعتalam عتبه خلافت ناصیه سعادت  
 فورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از  
 پیشکشها ی او آنچه پسند افتاد موازی یک لگ و پنجاه هزار روپیه  
 قیمت شد پس از روزی چند آن دیرینه خدمت را که بمیامن  
 عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سرگرفته بود <sup>مجهدا</sup> بصاحب  
 صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی بخشیده خلعت خاص  
 با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت  
 فرمودند و مقصد آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری  
 ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمدۀ الملک با لشکر  
 خان راست نمی آمد عاید خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی  
 بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحدور رود  
 همکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دور کول پیدمودند هفت  
 کروه شد چون بعرض رضید که در شهر آگره علت ظاهرون باعوض

وسائل پر انگلیخانه متصدی فتح قلعه کانگره شد هر چند این  
 بی معادت را باز دران کوهستان زاه دادن از آئین حزم و احتیاط  
 در بود لیکن چون افتتاح این عقدگاه دشوار بکلید همت شاهزاده  
 گیتی سنان حواله شه ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن  
 بلند اقبال فوج پسندیده از منصبهاران و برق اندازان ترتیب داده  
 اورا با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد  
 پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصوصت و بهانه طلبی نموده  
 جوهر ذاتی خود را ظاهر ماخت و مکرر شکایت محمد تقی  
 عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست  
 نمی آید و این خدمت ازو متممی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر  
 فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی  
 را بحضور طلب داشته راجه بکر ماجیت را که از عمد های دولت  
 ایشانهست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت  
 فرمودند چون این بی معادت دریافت که زیاده بین حیله و تزییر  
 از پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکر ماجیت فرصت غنیمت شمرد  
 فتحست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدت‌ها یساق  
 کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود  
 شناخته تا آمدن راجه بکر ماجیت بسامان خود پردازند و چون  
 بظاهر تفرقه در مسلسل جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری  
 بمحال جاگیر خود رفتدند و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند  
 قابو دانسته آثار بعی و فساد ظاهر ساخت مید صفتی که در زمرة  
 مادات بارهه بمزید شجاعت و جلاحت اختصاص داشت با چندی

در آمده پرده آزرم از میان برگرفته با مردم مشاریه کار بمنازعه  
 و مخاصمه رسانید و مرتضی خان نقش ادبی از صفحه احوال  
 آن برگشته روزگار خوانده شکایت بهیار بدرگاه و الا عرضداشت نمود  
 و ضریح نوشته که امارات بغي و نادلخواهی از وجنات احوال  
 او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمدہ با لشکر گران  
 دران کوهستان بود به ترتیب اهباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت  
 ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانگانی گیتی متنی شاه  
 جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک  
 ارباب غرض با من همه مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و  
 برآنداختن من شده مرا بعصیان و بغي متمهم دارد امید که باعث  
 حیات و سبب نجات این برگشته بخست شده بدرگاه والا طلب  
 فرمایند هرچند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از  
 التماس طلب خود بدرگاه غدار شده برحواشی خاطر دولتخواهان  
 نشست که میادا مزاج مرتضی خان بتحریک ارباب فساد بشورش  
 در آمده و غور نا کرده او را متمهم می ساخته باشد ملجمله بالتماس  
 شاهزاده بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده  
 بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن اتحاد مرتضی خان بجوار  
 معرفت الهی پیوست و فتح فتحه کانکر روزی چند در عقده توفی  
 افتاد چون این فتحه سرشت بدرگاه گیتی بناء رسید نظر بروظاهر احوال  
 او انگنه هم دران زودی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته  
 در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان به مهمند کن رخصت فرمودند  
 بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قریب در آمد

گهر قدم بعرصه وجود نهاد نام این مولود مسعون سلطان اورنگ  
 زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره اوجین محل ورود موکب  
 مسعون گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبال‌المذک ترتیب فرموده بورود  
 قدم میمنت لزوم والا پدر بیزگوار محسود خلد برین ساختند پنجاه  
 زنجیر فیل برسم پیشکش معروف مجلس فردوس نظر کردند  
 از این‌جمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از  
 پیشکش‌های ایشان مقبول افتاده دو لک روپیده به قیمت در آمد  
 چون بحوالی ملک رانا اصر سنگ ورود موکب گیهان شکوه دست  
 داد گنور گرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص  
 قوایانی ساخته مبارکیاد فتح دکن معروف‌داشت در خلال اینحال  
 خبر بقی و کافر فعمتی هوزجمل ولد راجه باسو بمحامع جلال رسید  
 و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو هه پسر داشت و سورجمل  
 اگرچه بسال از همه کلانتر بود لیکن از به سکای و آشوب طلبی پدر  
 را آزده خاطر داشت و بنا بر توهی که پدر را از کردار ناگهنجار او  
 بود پیوسته در حبص میدندرانید و بعد از نوت راجه بامو چون دیگر  
 فرزند قابل نبود بجهت انتظام ملصله زمینداری و محافظت  
 ملک این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب در هزاری هزار طار  
 ساخته محل زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس  
 که سالها اند و خته بود با این بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی  
 سرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانکره دستوری یافت و چون کار  
 بر متحصنان بدشواری کشید و این بد سکای از صورت خال دریافت  
 که عنقریب قلعه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی

بو حركت خاصه نيز با حركت فلك اعظم در و ظاهر ميشود چنانچه اول  
 در برج عقرب مرئي ميدگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشت  
 بميزان رسيد و حركت عرضي در جهت جنوب نيز دارد و دانایان فن  
 فجوم در کتب اين قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که  
 اين علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئي گشت که  
 سرش روشني داشت که تا دو سه گزدهمش دراز ميدنمود لينک در  
 طرف دم اهلا روشني و درخشندگي نبود از آذار اين آنچه در و معتم آباد  
 مملكت هند پرتو ظهور افگند و با وظاعونهست که هرگز در همچه زمانی  
 از ازمنه ماضی نبوده و نشان نميدهدند و در کتب معتبره اهل هند  
 صفت نگشته چيش از ظهور اين بيك سال اثر ظاهر شد و تا هشت  
 سال کشيد و نيز در ميان حضرت شاهنشاهي و نواب جهان بانی  
 گيتي سنانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت و هشت  
 سال روزگار بد مکال بترتيب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه  
 خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضه  
 داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسيد که در نواحي  
 شهر و بلوکات آن کشت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی  
 و مردختی اشري باقی نمانده بعد از محنت و تعجب يسيار شايد  
 ربع محصول بدهست رعایا در آمد و همچنین از فاليز و باغات انگور  
 اشري نگذاشتند و بعد ازانکه میو و غلات در باغ و صحراء نماند بمرور آواره  
 صحراءي عدم شدند شب يكشفيه دو ازدهم ماه آبان مطابق يازدهم فدي  
 قعده سنه مذکور در مقام دهود در شبههنان شاهزاده گيتي سنان شاه  
 جهان از خدر خجسته اختر قدره خوانين بلند مکان آصفخان پسره اهلا

از ملازمان عتبه سلطنت مثل شاهیماز خان لودی و هردوی نراین  
هاده و راجه پر تهیچند و غیره و فویست سوار بر قندهار و پانصد نفر  
توبیچی پیداده سوای جمهیت که پیشتر تعین شده بودند بخدمت  
تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعذایت خلعت و شمشیر سرفراز  
گردید و راجه تسخیر زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت  
پیشکش نمود \*

## مراجعةت موكب همایون از

### احمد آباد به دارالخلافة اکبرآباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم  
جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست  
و هفت هجری رایات اقبال بصوب دارالخلافة آگره ارتفاع یافت  
مقربخان را که از صفر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی  
سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف  
و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صویکی ولایت بهار بلند پایگی  
بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسی گهری  
در کره هوا ماده بخاری مانند دخانی بشکل عمود نمودار شد و هر  
شب یک گهری پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام  
نمود صورت حریق پیدا کرد هر دو مر پاریک و میان گنده خمدار  
مانند دهره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر  
شناسان قد و قامت او با صطراب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه  
فلکی را با خلاف منظر سائر است و بحرکت فلك اعظم متحرک

درینولا راجه بهاره که از زمینه ازان معتبر ولایت گجرات است دولت  
 آستان بوس دریافتہ دو صد مهر بصیغهٔ نذر و دو هزار روپیه برسم  
 نثار و یکصد اسپ بطريق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات  
 کلان تر ازین زمینه اری نیست ملکش بدریایی شور پیوسته است  
 و بهاره و جام از یک جد اند د پشت بالا تر بهم می رسد بحسب  
 جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن  
 هیچ یکی از سلاطین گجرات نیامد و سلطان محمود فوجی بر سردار  
 فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد مت加وز  
 بمنظور در می آمد و او خود میگوید که نود سال دارم در حواس د  
 قوی فتویی نرفته از مردم او پیری بمنظور در آمد که مويی ریش و  
 بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا رایی بهاره بخاطر  
 دارد و در پیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بصر برو  
 بعنایت اسپ خاصه و فیل نر با مادهٔ فیل و خنجر مرصع و شمشیر  
 و چهار انگشتی از یاقوت سرخ و زمره و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی  
 بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درینولا بعرض اقدس  
 رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده  
 در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و  
 دوازده ماده و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش  
 زنجیر نر و سی و هفت ماده برگرفته درین تاریخ راجه بکر ماجدیت  
 که از عمدتی دولت شاهزاده جوان بخت شاه جهانست بمیان  
 تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده  
 بالتماس شاهزاده گیتی سلطان با فوجی از بندتی شاهی و جهی

آباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمد  
 آباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو مه روز بمحنت  
 تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو مه روز تب ضعف و حستی  
 بحدی مسئولی میگشت که مدت‌ها نقل و حرکت تعذر تمام داشت  
 ولله الحمد که حقیقت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمیرمید قضا را  
 حضرت شاهنشاهی نیز دو مه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر  
 آزار بوجود فیض ورده آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز  
 است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی مظاہر  
 افتاده که در چندین سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس  
 نهاده و بعد ازو دیگران را په ملحوظ بود که عمر گوازیه را درین  
 خاکدان گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینتش کم آب و ریگ بوم  
 گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست  
 مخصوص نمیگرد و آبیش بغایت زیون و ناگوار رودخانه که متنصل  
 به شهر جاریست غیر از ایام برسان پیوسته خشک میباشد چاهها  
 اکثر شور و تلخ و تالایها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران  
 دوغاب شده مردم اعیان که بقدر مسئونی و بضاعتی دارند در  
 خانهای خود برکها ساخته اند و در اینام باریدگی از آب باران مملو  
 سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و منضرت آبی که هرگز هوا  
 در رو سرایت نکند و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون  
 شهر بجای هبزة در ریاحین تمام صحرا زفون زار اصت و نهیمی که  
 از روی زقون وزد فیضش معلوم \* مصرع \*  
 ای تو مجموعه خوبی زکداست گویند

و ماده در حضور اشرف شکار شد از یالمجمله دو فیل بغایت خوش  
صورت و اصیل و تمام عیار بدبست آمد درینولا دلادر خان کاکر  
از تغییر احمد بیکخان کابلی بحکومت کشمیر سفررازی یافت و  
چون بعرض رسید که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن  
جامی را که این مصرع از انس است \* مصرع \*

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید

تبیع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند

\* بیت \*

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید

ابربسیارست می بسیار می باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محفت پسیار داشتند و از بعد  
مهافت تا رسیدن بدار الخلافة اکبر آباد روزگار بصعوبت و دشوار  
سپری میشد رای صواب اندیش که عقده کشایی مشکلات روزگار  
است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکل را در  
احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید  
شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمد  
آباد معطوف گشت مقارن ایتحال عرضداشت منهیان دارالخلافت  
بمصاحع جلال رسید که در مستقر سریرخلافت اثر ویابی ظاهر  
شد و مردم بسیار تلف میشوند بذایرین فسخ عزیمت آگره که  
بالهای غیبی در خاطر حقیقت مظاہر پرتو افگنده بود مصمم گردید  
هفتم اردیهی بهشت ماه مطابق غرگ شهر جمادی الاول در ساعت  
مسعو و زمان معمود بمبارکی و غیروزی نزول معادت در شهر احمد

اوصال داشته نتماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان  
 عاطفت بنیدان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین  
 تاریخ سعادت زمین بوس دریانه مشمول صراحت بیکران شد  
 درازده راپ اسپ و نه تغوز قماش و دو انگشتی یاقوت برسم  
 پیشکش معروض داشت و بمتصب پانصدی ذات و دویست هوار  
 سرفراز گردید روز یکشنبه درازدهم ماه فروردین موضع سحارا مضرب  
 خیام فلک احتمام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل  
 یک و نیم کروه مسافت امتد و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه  
 پر نشیب و فراز عبور پیک خیال مستبعد و متعسر میدناید و روز  
 دو شنبه میزدهم ماه با معدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه  
 شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سر زمین جنگل  
 را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختی  
 بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن پادشاه فیل گیر شیر شکار  
 ترتیب داده بر درختهای اطراف آن بر بالارها برای نشستن و  
 تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمدهای  
 مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر غلی از نفر  
 فیلیان از قوم چهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است فشمته  
 و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور  
 بیارند تا تماشای شکار آنها بر رجه دخواه کرده شود قضا را در وقتی  
 که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنا بر انبوی درخت و تراکم  
 اشجار مسلحه انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت  
 فیلان صحرائی سراسیده به رطرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر

شاه عباس بولا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیغه خود را بعقد ازدواج او در آرده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال بحال تباہ از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب الملک شناخت و بوسیله میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقیضه اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر واگذاشته بخواه شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نویت ریاست بسلطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و باشین مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده برای دریا بوطن مالوف شناخت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضی عزیزی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت شاه پیشکشی‌ای لائق بفعات گذرانید مدت چهار سال بعزم و آبروی روزگار پسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطعم نظر اینکه بالتفات زیانی سرگرم داشته نفائیی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بمالزمان عتبه خلافت آنجا آرده مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت

از توبیچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم  
بچه را از سینه جدا ساخته برشاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد  
و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورد؛ بجهت  
شیر خورانیدن نزدیک این بز بودم حق تعالی بزرگ برو مهردان  
ماخت فی الفور شروع در لیهیلدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم  
چنان الفت گرفته که گویا از شکم او برآمده است حکم شد که بچه را  
از نظر او پنهان سازند بزرگ نادیدن او بی تابی و فریاد آغاز نهاد  
و بچه لنگور نیز بی طاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران  
را برحال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن  
چندان مستبعد نمی نماید و مهرو دلستگی بزرگ آن بچه غرابت  
تمام دارد \*

## آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهار شنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت  
هجری تحویل آنتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و مال  
سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت  
اصفهان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار فاصیه سعادت بزر افروخت  
راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ از  
طوبیله خاصه سرفرازی یانه رخصت وطن شد درین تاریخ میر  
جمله از عراق آمد باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید - اکنون  
مجملی از احوال او رقمزدگ کلک و قائع نگار میگردد میر از اعیان  
سادات سپاهانست نامش محمد امین بوده عم او میر رضی را

ملاطین گجرات بر کفار قال در طرف پایی شیخ واقع ام است و درون گنبد  
 سلطان محمود بیکر و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین  
 سلطان گجرات است آسوده اند و بی افارق مقبره شیخ مقامی است  
 پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیده صرف این عمارت شده باشد  
 و العلم عند الله روز دوشنبه غرّه است فنار ارمد ماه از احمد آباد بجانب  
 مالوہ اتفاق نهضت افتاد درین وقت پیوسته بنشاط شکار خوشوت  
 بوده تا قصبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی  
 زمین داران سورته جام بوسیله شاهزاده عالم و عالیان شاهجهان  
 معادت زمین بوس دریافتند پنجاه راس کچهی برسم پیشکش  
 معروضداشت نام او جهامت و جام لقب است هر کس که جانشین  
 شود اورا جام گویند و این از زمینداران عمدّه گجرات بلکه از راجه‌ای  
 فامی هندوستان است ملکش بدریایی شور متصل است پنج  
 شش هزار سوار همیشه میدارد در وقت کار ده دو ازده هزار سوار  
 همان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ  
 کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و هه هزار روپیده خرید و  
 فرخست میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار دویست هون  
 که چهار هزار و پنج هزار روپیده باشد بخلاف میگیرند و در همین تاریخ  
 راجه لچه‌ی فراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بندگانه  
 واقع است باسلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر  
 خدر گذرانید - از غرائب آنکه بهار الدین برق انداز بچه لنگوری  
 با بزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنکور ماده بچه خود  
 را بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی

امت لامع بر علوشان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و کمالات معنوی آرامشگی داشته اند بخلاف شیخ محمد غوث که امی بوده اند یکی از فضالی وقت بشیخ وجیه الدین گفته که از شما مستبعد میلماید که مرشد امی اختیار کرده اید در جواب فرموده که منت خدایرا عزوجل که پرمن نیز مثل پیغمبر امی بودند پیش ازین بسی مال درین شهر و دیعت حیات سپرده اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر پرمن ارشاد تمکن جسته بغایت درویش مرثاض بود و با کمال شکستگی نهایت درمندی داشت بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بصری برد و چون شیخ عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله جا نشین شده همدران زودی مسافر ملک بقا گشت و بعد ازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات است و آثار ملاح از ناصیه حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت روضه شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبه است از مرکز ناگور مولک شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانی گجرات باحمد آباد تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام بوده و مردم اینملک شیخ را از اولیای کیار میدانند و هر شب جمیع خلق انبوه از وضعیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشنوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارت عالی از مقبره و مسجد و خانقاہ بوسرا مزار ایشان اهاس نباده و متصل مقبره در ضلع جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام این عمارت در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره

گروه مسافت امت و از کنایت تا باحمد آباد بیهت و یک  
گروه بانی شهر احمد آباد سلطان احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی  
در میان بازار اساض نهاده بغايت عالی مشتمل بر سه در در پیش  
هر دری بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده  
مقبره سلطان احمد مذکور است و دران گند سلطان احمد و محمد  
پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده آنکه طول مسجد غیر از  
مقصورة یکصده و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه  
بر دور آن ایوان ماخته آنکه بعرض چهار درعه و سه پار فرش صحن  
مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و  
مقصورة مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالای ستونها  
گنبه زده آنکه طول مقصورة هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت  
درعه است و فرش مقصورة و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب  
یافته و هردو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده  
مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده آنکه  
بر یمین معادت قرین منبر متصل به سنگ پوشیده است و در آنرا تاسقف  
کرده از میان ستونها بخته سنگ پوشیده آنکه در دور آنرا تاسقف  
پنجه سنگ نشانیده آنکه تا باشاد با مخصوصان و مقربان خویش  
پران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را با صلاح اهل گجرات  
ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاہ شیخ وجیه  
الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند  
شیخ از خلفای محمد غوث آنکه لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او  
میاهات کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع و حجتی

واقع است محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید و بیست و پنجم  
متوجه معمورة گردیدند چون مزار شاه عالم در سرراه واقع بود  
پدرور روضه در آمده فاتحه خواندند یمکن که یک لکار پدیده صرف  
عمارت این مزار فائض الانوار شده باشد مسلسله ایشان بخدموم  
جهانیان مذکوری میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت  
شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور آمده  
بعد ازانکه پدرش ازین معنی آگاهی یافت مانع آمده که تصرف  
درخانه الهی خلاف شرط بندگی بیست ( سید محمد که امروز جانشین  
ایشان است از خوبان روز گار است و از سید جلال پسر مید محمد  
چه نویسم که هر که بدیده انصاف بنگرد از مشاهده جمال او بی  
دلیل و برهان اقرار پفرزندی پیغمبر میکند \* مصراع \*

بلی چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازین جهان فانی بعالی جاودانی  
شناخته اند بالجمله روز در شنیده بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور  
مبارکی و فیروزی داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف  
این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و  
وسعی گرفته اند لیکن دکانها در خور و سعیت بازار نساخته اند عمارتش  
همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زیب و سقفش  
سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجا گیر شاهزاده کشورستان  
شاه جهان ارزانی داشتند از ماندرو تاکناییت یکصد و بیست و چهار

او فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و معمور  
شد که حفظ و حرامت صوبه تنه در عهدگان خانهوران باشد \*

## توجه موکب کیهان شکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاہر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود  
و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات  
و شهر احمد آباد متواتر استماع افتداده بود رای جهان آرای چنین  
تفاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای دریایی شور نموده هذگام  
مراجعت که هواگرم شود و موسم شکار فیل در رسید شکار کنان متوجه  
دار الخلافت باید شد و باین عزیمت صائب حضرت صریم زمانی  
و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبر آباد ساخته در یازدهم آبان ماه  
الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود درینولا از  
روز نامچه و قائم کشمیر بعرض رسید که درخانه ابریشم فروشی دو دختر  
زندان دار بوجود آمده که پشت هردو با کمر بهم متصل بود اما  
مروdest و پایی هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز  
جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریایی  
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنیایت  
که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافته متصدیان بند  
مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آن حضرت خوی بر  
غраб نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز شوتف فرموده بسیر و شکار  
خوشوقت شدند و بیوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمد آباد  
ارتفاع یافت و در بیست و چهارم کنار قال کاکویه که در سواد شهر

بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی  
 زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از جاندا که مجموعه نو زنجیر و سی  
 لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور  
 پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر والا قادر  
 پیوست نورجهان بیگم چشی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها  
 با نادری که بگلهای مرصع و مروارید های نفیض آراسته بود و  
 مرصبیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طریق مروارید و دو اسپ که  
 یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان  
 بخت گذرانیدند و همچندین شاهزادهای والا شکوه و اهل حرم  
 تفوهای اتمشہ با قسم زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک  
 روپیه بقلم آمد و همدرین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال  
 شاهجهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که  
 بحساب اهل هند نوزده تارک باشد و در کوده بدو لک روپیه ابتدیاع  
 شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و زنگ  
 و اندام نظیر او بنظر در نیامده و در الماس که یکی چهل هزار روپیه  
 قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال  
 و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری  
 و اگر یتفصیل فیلان و دیگر نفاییه پرداز بطول میکشد قیمت  
 مجموعه پیشکش بیست لک روپیه شد و مواری این دو لک روپیه  
 بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرغ  
 مکرر رسید که خاندوزان پیر و ضعیف شد و تاب قنطره و سواری که  
 از لوازم حکومت کابل است فدارث مهابت خان را خلعت و اسپ

وی بیان خان و (معتمد خان بخشی) مولف این اقبال نامه  
و شهیاز خان افغان و او دیرام دکنی سعادت زمین بوس در بیانند  
پیش ازین مجلدی فتح رانا بیست هزاری ذات و ده هزار سوار  
بدواب قدسی القاب شاهزاده بلند اقبال مرحمت شده بود چون  
بتسخیر دکن رایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی ضمیمه مائیر  
مراحم گشت اکنون مجلدی این خدمت شایسته منصب سی  
هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد  
و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت  
نشستن آن شاه و الا قدر صندلی متصل تخت می نهاده  
باشد و این عنایتی ست مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان  
امیر صاحب قران تا حال درین ملهمه علیه رسم نبوده و خلعت  
با چارقب زربفت و دور گریبان و سرآستین و حاشیه دامن  
مروارید کشیده و شمشیر مرصع با پرده مرصن و خنجر مرصع مرحمت  
گشت و خود از جهروکه پایان آمده خوانیه از جواهر و خوانی از زر  
بر غرق فرقان سای آن دره الناج خلافت و جهانگیری نثار فرموده  
فروتنی عمر و جاه آن بر گویندگی دین و دولت از درگاه حضرت رب  
العزم مسالت نمودند و راجه بهرجی زمین دار ملک بکلانه بوسیله  
آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور  
فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعین فرموده  
بودند بهادران فیروز جنگک به نیزی اقبال بلند تنبیه و تادیب

هموگیب مهعمود اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدرو  
بمبارگی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادائی مراسم گورنش .  
و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط  
شوق بی اختیار از جای خود بر خاسته دو مه قدم پیش نهاده  
در آغوش عاطفت گرفته چندانکه از بجانب در آداب و فروتنی  
مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم  
نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود  
هزین روز یک هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و  
هزار روپیه بیرون تصدق و صندوقچه هملو از جواهر نفیس عجاله  
الوقت معرض داشته فیل بیرنگ را که سر حلقة فیلان پیشکش  
عادخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه بخشیان عظام اشارت شد  
که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک سقان سعادت پذیر  
اند موافق متصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانجهان  
زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلت  
بصیغه پیشکش معرض داشت بیش عبد الله خان ( معادت سجود  
دریانه صند روپیه گذرانید ) بعد ازان صبحان بدولت آستان بوس  
چهره معادت برافروخته صند مهر و هزار روپیه نذر و قدری از  
جواهر و مرصع آلت پیشکش گرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده  
مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان  
پسون خانخان و سردارخان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب

قدسی آستان گردید و چون راجه بکر ماجدیت شنیده بود که در بند رکوده  
 علیست بوزن هفده مثقال و کسری دو لگ روپیده قیمت آن  
 مشخص شده مبلغی که عادلخان با تکلیف نموده بود فرستاده لعل  
 مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفائیں  
 و نوادر بشاهه جوان بخت پیشکش گرد همچندین میرمکی که  
 بخطاب معتقد خانی صرفراز است و جادر داس دیوان بیویات که  
 بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شفاقتی بودن از جواهر و  
 مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قمچاق که قیمت مجموعه آن نیز  
 پانزده لک روپیده میشد روانه درگاه جمیاه گردیدند و بهریکی از  
 نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای  
 حضرت جهانگیری گیتی ستانی پیشکشی بیجا پور و گلکنده را  
 با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلطانی پناه  
 وساییدند و خاطراش رف شاه والا شکوه از ضبط و نهق صوبه دکن فارغ  
 گشت صاحب صوبگی خاندیس و بزار و احمد نگر بسیه نهالر  
 خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر اورا که در حقیقت  
 خانخانان جوانست با درازده هزار سوار موجود خوش اسده و ضبط  
 ولایت مقتوه و محل بالکهات مقرر داشته و هر محلی را بجاگیر  
 یکی از امرای صاحب جمیعت تنخواه نموده از جمله لشکری که  
 در موبک اقبال سعادت پذیر بودن سی هزار سوار موجود و هفت  
 هزار توجی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه  
 هشتم مهر ماه الهی سنه هوازده جلوه مطابق یازدهم شهر شوال  
 همه هزار و بیست و شش هجری در تعلیم شاه آیاد ماند و ورود

پیغمدی این مردۀ به بیکم عنایت فرمودند و سید عبد الله را  
با خطاب سیفخانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر  
مرضع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سر پیچ خاصه بود  
یتمدنا بشاهزاده گیتی هنان لطف فرموده مصحوب او ارسال  
داشتند و به التماس آن برگردۀ دین و درلت عادخان با خطاب  
مهندطاب فرزندی کله گوشۀ فخر و میاهات بر فلک سود و حکم شد  
که بعد ازین منشیان عطارد رقم در فرامین خطاب فرزندی را  
پیرایه عزت و آبروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص  
در عنوان فرمان ثبت قرمودند \* بیت \*

شدی از التماس شاه خرم \* بفرزندی ما مشهور عالم  
بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعادخان رسید پنجاه زنجیر فیل  
کوه شکوه و پنجاه راس آسپ عراقی و عربی و یک لک و پنجاه هزار  
هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و هدایا که  
قیمت مجموعه پانزده اک روبیده میشد با ولای خود مصحوب  
افضلخان و راجه بکر ماجیت زوانه درگاه سلاطین بناء ساخت و دو  
لک روبیده بافضلخان و دواک روبیده براجه بکر ماجیت تکلیف  
نموده مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه رامت  
به برهانپور شتابد و راجه بکر ماجیت باحمد نگرفته قلعه مذکور را  
با سایر پرگنات بالا گهافت که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود  
متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالنا پور را بجانسپار  
خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم اشرف تعین  
شده تسلیم نموده خاطراز ضبط و نعمت آن هدود پراخته متوجه

موکب همایون رشک نگار خانه چین ساخته بانواع مستلزمات روحانی  
و جسمانی کمران بودند تجویز حضرت شاهنشاهی صدیه گریمہ شاه  
نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانانرا در عقدہ ازدواج خویش درآورده  
آن کهنه دولت دیرین خدمت را باین نسبت سر بلندی بخشیدند  
و مجددا آن عقدہ دودمان خلافت جوانی دوامت از سو گرفت \*

## آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری  
مسند آرای هفت اورنگ به بیعت الشرف حمل تحویل فرموده و  
سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت که  
موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طبیعت ماندو فزول  
سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیرو شکار خوشوقت بوده بسیاری  
از بیرهای قوی بازو که مضرف آنها بمتوفیین ماندو و موضع  
اطراف صیرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه صید عبد الله  
بارهه با عرض داشت شاهزاده ظفر لوا مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور  
رسید و باستلام عتبه خلافت سر بلندی یافت مضمون عرض داشت  
اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در ریقه اطاعت و فرمان  
پذیری نهاده حدود متعلقه پادشاهی را که عغیر بد اخته متصرف  
شد بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره بازگذاشتند  
و مقاید قلعها و حصنهای بخصوص قلعه احمد نگر حواله وکلای  
درگاه و لانمودند چون اینخبر بومیله نور جهان بیگم بمسامع جلال  
رسید حضرت شاهنشاهی پرگذشت توده که دو لیک روپیه حاصل داشت

و سلطان ناصرالدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر  
غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است در روی آنرا  
پسندگانی اوان اسلامی خطای بریده نشانیده اند و بحدی خوب  
وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شدکه قبر نصیرالدین  
پدر کش را ازانجا برآورده و امتحانهای او را در دریای نریده  
بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد  
و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور  
نمود امواج عظام و مائیر منصب از اران و بندهای درگاه که در صوبه  
دکن بودند با استلام عتبه اقبال مبارزت جسته معاونت زمین بوس  
دربانند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش  
همجوری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلندگه  
طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علمی فهamsی  
اندلخان و عمدۀ الدوّله راجه بگرماجیت که در اثنای راه بمرافت  
وکلای عادلخان نزد او شناخته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان  
هفت کروه باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان  
شاهی برآمده آداب تسلیم و زمین بوصی بتقدیم رسانیده اظهار  
بندگی و نوصان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود  
متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بلدهای درگاه  
بازگذارد و پیشکش که لائق از خود دیگر دنیا داران دکن هامان  
نموده نام بردگاه روانه درگاه والا سازد و درز محسوب همان دو سه روز مردم  
سخنداز نزد عذیر فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نموده - و  
خلال اینحال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال برهانپور را بنزول

آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از  
 اقسام و اصناف حاکم و قاضی و گوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام  
 شهرها درکار است از انان مقرر نموده هرچا خبر صاحب جمالی  
 شفیدی ۳ بدمت نیازدی از پانه نشستی و فتوں صدائچ  
 بگنیزان آسوخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته  
 بود با کنیهاب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط  
 داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری در جمع  
 ساخته با زنان و اهل حرم خوبیش پیوسته بسیرو شگار خوش وقت  
 هی بود القصه در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چندچه  
 قرار داده بود بر سر هیچ غنیمه سواری نکرد و هیچگیس بر پهلو ملک  
 او نیامد و خرق که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور  
 نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیرالدین قام  
 پس ناخلف او پدر را دو باز زهر داد هر بار زهر مهره که در بازو  
 داشت نوع آن نمود بار سوم کاملاً شویتی بزهر آمیخته خود  
 بدمت پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید  
 تخته زهر مهره از بازو گشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز  
 و نیاز بدرگاه بی نیاز برخاک نموده بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسیده  
 دزین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزوی در خاطر گره نه بعثت  
 اکنون امیدوارم که نصیر را بدهیان گذاه نگیری و در روز جزا باز خواست  
 آن نهایی آنگاه کاسه را از دست آن نا خلف و خلیم العاقبت گرفته  
 چرعة در کشیده جان بجان آنین مپرد و در گندم مذکور قبر خان  
 پنهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

گه و زیر هوشنگ بود معمود نام پسری داشت بغايت رشید و شجاع  
 و متهور و بلند پروراز بعد از فوت هوشنگ معمود مذکور پسر هوشنگ  
 را که در صفر من بسلطنت رسیده بود به نفع ييداد معدوم ساخته  
 خود سرير آزاي ملطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای  
 نمایان کرد حدود متعلقة خویش را چنانچه باید بقید ضبط درآورده  
 پکموده لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی بر اثر اخست و برکلیرکه  
 منصرف گشته یکچندی درانجا بسر برد و چون معمود پیکره  
 والی گجرات بکومک حاکم دکن آمده پای ثبات معمود خلجی  
 از جای برفت فاگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش  
 برعزیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر لشکر بیره رگجرات  
 معاودت معطوف داشت بعد از فوت معمود پیکره لشکر بیره رگجرات  
 کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و  
 نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بماند و  
 مراجعت فرمود بار دیگر لشکر بهلان کشیده آن ملک را تاختت  
 و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت  
 مصروف داشت و این روضه که امروز بر جاست از آثار دولت  
 اlost با چمله بعد از سلطان معمود سلطان غیاث الدین پسر او  
 در چهل و هشت سالگی جانشین گشت و بوزرا و اسرای خود ظاهر  
 ساخت که مدت سی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود  
 بلوازم ترد و جافغشانی کوشیده ام اکنون که نویت سلطنت بمن  
 رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیده عمر بعيش د  
 شهرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حیم خود فراهم

فرش از حلقه تنگ تر بینی \* وز درون عالمی دگر بینی  
 عالمی آرمیده از شر و شور \* کرده جا در درون خانه مور  
 در بهار و تموز و صیف و شتا \* همرو تن فارغ از کلاه و قبا  
 پوستینش ز پرنو خورشید \* پنجهن از حیره های بین  
 نه پسند درین جهان دژم \* خرقه و لقمه بارپشت و شکم  
 حضرت شاهنشاهی بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف  
 برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را  
 با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام را  
 سرب فاسی گویند یعنی تارک همه دریست و سوم اسفندار قلعه  
 ماندو موره اردیهی گیهان شکوه گردید صیر عبدالکریم معموری  
 به موجب حکم اشرف عمارت سلاطین نامی را مرمت دخواه نموده  
 مسجد دا نشیدمهای خوش و عمارت دلکش از جهروکه و غسلخانه ترتیب  
 داده بود پسندیده و مستحسن افتاده قریب سه لک روپیه صرف شده  
 باشد قلعه ماندو بر فراز کوهی واقعه شده دور آن ده کروه بمساحت  
 در آمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقامیست در و  
 دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالامال خصوصا کل حنای  
 منت بی مشاطه بهار دست و پایی عروس ملک را زنگین میدارد  
 شهرا در قلب الاشد پمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید  
 روزها احتیاج به بادزن نیست آذار سلاطین ماضی در ماندو بسیار است  
 از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشذگ بغایت عالی بادشاهانه  
 عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن سلاطین خلجیه  
 است و میناری از منگ در غایت اندام و مسوزنی متصل گنبد خان جهان

و هواهی سرد بزیر اندازد و پارچه کرباسی دارد تخمینا نیم ذرع که  
پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان  
باد هر روز دو مرتبه بدربای در آمده غسل میکند و ظرفی از مس  
بجهت آب خوردن در دهت دارد و در تمام شهر هفت خانه  
پرهمن که صاحب زن و فرزنداند و اعتقاد درویشی و قناعت یانها  
دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعموده او چین در آمد بیخبر  
بخانه هم نفر از این هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و  
آنها پنج لقمه خوردنی از انجه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند  
برکف دست او می نهند و او بی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد  
بشرطیکه دران خانه طوئی و مصیبته و ولادتی واقع نشده باشد  
و زن حائض در آنخانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب  
نیست علم بیدهانت که امروز مراد از تصوف باشد خوب و رزیده فهم  
تیز و مدرکه عالی دارد و موائب این دو هم بیت حکیم هنائی  
مطابق حال اوست \*

داشت لقمان یکی کریچی تنگ \* چون گلو گاه و نای و میله چنگ  
بو الفصوی سوال کرد از وی \* چیست این خانه یا کابدست و سه پی  
باد سرد و چشم گربان پر \* گفت هذا لمن یموت کفر  
را قم این فرهنگ بداعی بیتی چند از حقیقت او در ملک نظم کشیده

\* مثنوی \*

زاهدی دیدم از جهان رمته \* در بروی جهانیان بسته  
نه ازو بر دل زمین باری \* نه دلش را فرخ آزاری  
داره از بهرا این دو روزه درنگ \* خانه چون دوات تیره و تنگ

تا پرگنه ندریار فویست و سی کروه شرقی و لایت بازدهو که باولاد  
 راجه را مسچند مشهور متعلق است و شمالي قلعه نرور و جنوبی  
 ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیست بغايت  
 خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش  
 باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوچ قلعه از سنگ  
 اساس نهاده بغايت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ  
 تراشیده اند درسالی دو مرتبه اذگور بار میدهد یکی در اول حوت  
 دوم در ابتدای اسد امادر حوت شیرین ترمیشود بیمهت و چهار  
 کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا  
 بیمهت هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود  
 ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است  
 ظاهر میدشود دوم اسفندار مذ ماه بله اوجین محل نزول رایات  
 اجلال گشت چون متوتر از صادر و وارد تعریف سفاسی مرتاض بعرض  
 و میده بود خاطر حق جوی بمقافت او رغبت فرمود نامش اجده  
 روپ اشرم است نزدیک معموره ارجین درگوشه صحرائی از آبادانی  
 دور پشته واقعه شده دران پشته سوراخی کنده که مسکن و مامن  
 اوست دهن سوراخ که راه در آمد و برآمد اوست طول پنج و فیم  
 گره و عرضش سه و نیم گره پیموده شد حیرت می ارزاید که با وجود  
 ضعف جده چسان در آید و برآید اول دو دست خود را دراز  
 گردید بدورون در می آید و آنکه سر بعد ازان بعینه مقل ماری خود  
 را بدورون می اندازد و در وقت برآمدن نیز بهمین دستور بالجمله  
 حیرت افزایی نظارگیان است نه بوریائی و نه کاهی که در زمستان

پهرواز کنان همراه آمد و بکستور روزنخستین بچه خود را چاره میرسانید  
 چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را  
 بکست بگیرد آیا بر سر دخت او آمده می نشیند یا نی اول فریاد  
 کنان آمده برگرد و پیش او پهروازی چند کرد و در آخر بی تابانه  
 پرسید است آنخواجه سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و به مین دستور  
 تا بچهار منزل بهمراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پهرواز کنان  
 او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانگردی  
 کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقه  
 ران اتفاق افتاد ران بقدم اخلاص و معادت مندی شناخته در منزل  
 او توله باستلام عنیه خلافت مباردت نموده بتقدیم شرائط یندگی  
 و مراسم زینین بوسی مستسعد گشت در پنج زنجیر فیل و بیست و  
 هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش  
 معروف داشت سه اسب برگزیده، تنه را باو بخشیدن آنگاه بعد ایام  
 خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب عراقی و ترکی  
 و فیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان  
 او را ناعمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیره او با  
 هزار و پانصد سوار درین بورش ملزم رکاب منصور باشد در هجدهم  
 محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان  
 گیری عبور موکب اقبال از کهاتی چاندا اتفاق افتاد ازین منزل  
 داخل ولایت مالوہ امتحان مالوہ از اقلیم دوم امتحان طول این ملک  
 از ولایت کدهه تا بانسوانه دویست و چهل و پنج کروه امتحان و کروه  
 مالوہ از کروه بادشاهی همچی کم نیست و عرضش از پرگنه چند ییری

گرفته بیال و پر شوق پر از کنان متوجه آشیانه خود شدند - از موافقت و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زیان ها جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت جنت صنایی بود در خدمت آن حضرت نقل میدارد که روزی بشکار رفت سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم با این قصد که چون ایستاده شود به بندوق بزم اصلا ازو حرکتی پدید نیامد هر چند پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار ام است بعد ازان که بر هر شش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم یتوعی سبک بود که گویا که یکمثقال گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم لذک لذک برداشته انداد و جانداد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتحلیل رفته بیود در جایی که نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتم که در زیر بال و پرداشت ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زیان زد خاص و عام است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی تهانیسر یکی از خواجہ سرایان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجہ سرا بچه گنجشک را در پنجه نهاده و پنجه را از خود دور تر گذاشت مادرش هر دم بصیر میرفت و دانه چند بدهان گرفته مینگردید و با این بچه میخواستند و باز بصیر میرفت آن روز چندین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش

اشرف یکعقد مرزا زید بیرون گرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را  
 با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قدیمی  
 و زمره های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا  
 فرموده روز پیش شنبه نوزدهم شهرشوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی  
 و نیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزادی داشتند عبد الله خان بهادر  
 فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراحم و نوازش اختصاص  
 یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه  
 بخدمت بخشیگری و منصب هزاری و خلعت و فیل مرافرازی  
 یافت و حکم شد که مهاباتخان سزاوی نموده شاهزاده پرویز را از  
 برهانپور روانه الله باس سازد و دیوادیان عظام جاگیر شاهزاده را در  
 همان صوبه تخریج نمایند روز شنبه غرگ فیقدعه سنه هزار و بیست  
 و پنج هجری مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس  
 جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالو اتفاق افتاد روزی  
 درین راه غریب مانع مشاهده شد یکی از خواجہ سرایان پادشاهی  
 دونیچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کنگ اما  
 از کنگ کلان تر سرمش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه  
 معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دوسارس کلان فرباد کنان هر  
 پیش خلوت خانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و  
 منتظر لمامه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سدب  
 آن خواجہ سرا هردو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن  
 بچهها بی تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافتد باشند  
 چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچهها نهادند و بچهها را در میان

برطبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد وزندگانی شاه بصعوبت  
و تنگی کشید چنانچه در شبی درجا و مه جا تغیر خواهگاه میگردند  
ناگزیر پیشدمتی کرده حکم بقتل او فرمودند \*

## دستوری یاقن شاهزاده عالمیان شاه

### خرم بنسخیر صاک دکن و توجه موکب

### مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالو

چون مهمن دکن از شاهزاده پرویز متدهشی نشد با وجود اصرای  
صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و وفور مصالح ملک  
گیری و امتداد فرصت افتداخ این عقدہ بکلید همت و عزیمت  
او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشای سلطان  
خرم را که مجدداً فتح را نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام  
اقبال در آورده بودند بفتح دکن فائزد فرمودند بخطاب والا شاهی  
که از زمان حضرت صاحبقران گیتی متن تا حال بهیچ شاهزاده  
تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن  
حضرت بیست هزاری و ده هزار سوار دوازده و سه اسپه مقرر گشت و  
چارقب مرصع دور دامن و گربیان و سرآستین مروارید کشیده و  
دو اسپ خاصه یکی عرائی بازین مرصع دوم ترکی با ساز طلا و غلیل  
خاصه با ماده غلیل و شمیر و خنجر مرصع با پرده گران بیها که یک  
لک روپیده قیمت داشت مرصع فرمودند و چند خوان از جواهر  
و مرصع آلات گران بیها بنظر فرزند اقبالمند در آورده و حکم کردند  
که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزینند بنا بر استمراری خاطر

گه از سوراخ برآمده مدد هوشانه خود را بر در و دیوار زده میمرد اگر  
فی الغور از آشانه برآمده بصرها و جنگل رفته جا میگرفتند جان  
می برند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصرای  
عدم میکشیدند ( فرضا اگر کسی دست به آن میدست یا با موال آن  
رساندی جان برقیوئی ) و سرایت این بلایه در هندو بیشتر بود  
در خانهای لاهور بسیار بودی که ده کعن و بیست کعن میمرد و  
واز تعفن آنها هم‌سایها بستوه آمده محله را میگذشتند و خانهای  
پر از میدت مغلق افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون  
آن نمیگشند در گشیده شدت عظیم ظاهر ساخت و بجایی رسیده  
که عزیزی فوت کرد و دروبشی او را بروزی کله غسل داد روز دوم  
آن دزویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گاوی از  
آن علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گار خوردند بر جا  
ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلایه خالی نماند هشت سال  
میمند در ممالک وسیع هندوستان هائرو داشتند - درینولا محمد  
رضا بیگ ایلچی که از قدهان و محرومان شاه عباس بود با مکتوب  
محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود  
روزی از اوی بتقریبات حرفهای می پرمیدند سلسله سخن  
باینچا کشید که سبب کشتن صفوی میرزا هیچ معلوم نشد مذکوب است  
که این عقده درخاطر گری بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجوه  
دلنشیان شاه گشت که از عدم معادت و فرط ضالت قصد شاه دارد

بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقومن پنجاه هزار روپیه قیمت  
 نمونه آصفخان که به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوارسرافرازی  
 داشت باضانه هزاری ذات و دوهزار موارد غایت علم و نقاره  
 سرا فتخار بر آفراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایه خویش  
 باضانهای لایق اختصاص یافتد در روز جشن اشرف بادشاهزاده  
 عالم و عالیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گردانیدند در غایت  
 صفا و لطافت مقومن هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز  
 عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری خاصه و هشت هزار  
 سوار بود بیست هزاری و ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین  
 حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرا فرازی یافت در ماه  
 ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی  
 خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست ( روز یکشنبه چهاردهم  
 جمادی الاول سنه مذکور واهب العطا یا بشاهزاده سلطان خرم  
 از صدیقه قدسیه آصفخان فرزند اقبالمند کرامت فرمود و حضرت  
 شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند ) درین سال  
 در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبا ظاهر شد و رفتہ شدت  
 عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سراویت  
 نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علم تلف شدند آنگاه  
 بسرهند و میان در آب تا دهلهی و از اطراف آن رسیده بسیاری  
 از قربات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر نمیشد

تپخانه عظیم با میصد شتریان و فیلان مسست و جنگی و اسپان  
تازی و براق و اسلمه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیایی  
دولت قاهره درآمد جمعی کثیر از مرداران فوج مخالف زنده  
بدست افتادند و کشته را خود حهاب و شمار نیست روز دیگر ازان  
منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن میدا بخت بود  
شناختند و اثری ازان تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی  
چند توقف گزیده عمارت و منازل و بساتین آن معموره را موخته  
و ریخته بخاک تیره برابر ماختند و بنا بر حدوث بعضی امور که  
تفصیل آن درین قام باعث طول کلام است عطف عذر نموده از  
گریوہ روهنگرہ فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلدی این فتح  
نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارالخان و دیگر امرای رفیع الشان  
غزوده بانواع مراحم و نوازش سر بلندی بخشیدند \*

## آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس چهانگیری

روز یکشنبه غرّه ربيع الاول منه هزار و بیست و پنج هجری  
نیز اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو معادت ارزانی  
داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام چشان نو روز جهان  
افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر  
جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری  
نموده میدا ساخته بود بنظر همایون در آرود بالای دسته یاقوت زری  
نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضه مرغ دیگر  
تمام یاقوت های فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ

حبس و خروف سالهای عنبرکه همه برامپان طوله او موار بودند  
 از تمام لشکر انتخاب نموده هراول قرار داده بودند جلو انداختند  
 و چون بر نثار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم  
 شد ازینطرف جوانان اپچی بیاران تیرگرفتند و موار بسیار بزخم  
 تیربر خاک هلاک افتاد و هر تیرکه باسپ میرمید چون اکثر کجهی  
 و تازی بودند چرا غپای شده سوار خود را بر زمین می انداختند  
 بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر  
 باران بر خاک فنا میگلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال  
 مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارابخان  
 با بهادران فوج هراول از ناله گذشته برسرو سینه کشتنگان اسپ  
 رانده جلو انداختند و از دیگر انواع شیران بیشتر همت و هزیران  
 عرصه جلالت شمشیرها کشیده برفوج مقابل خویش تاختند و افواج  
 را پراگنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در  
 فوج غول پایی ادبار افشاره بود زمان ممتد آتش قتال و جدال  
 اشغال پذیرفت و بهادران رزم دوست چیغلاشی کردند که دیده  
 نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتها پشتها افتاد عنبر  
 تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب  
 یغرياد آن تیره بختان ظلمانی نهاد نرمیدی یکی جانبر نبودی  
 صبح هدنا نهنجان دریای هیچجا تا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود  
 تیاسه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدربغ بر خاک  
 هلاک انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نمادند بقیه السیف  
 باطراف فرار کشتند جلو کشیده بجا مقام خویش معاوقت نمودند

آمدۀ شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجهوی  
به آنها کرده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنمن و اسپ  
و فیل تکلفات نمود و بصوابدیه ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم  
رزم عنبر رایت فیروزی بر افراسht و پیش از رسیدن بعنبر  
محلدار خان و دلار خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران  
عمده نظام الملکیه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز  
خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بصر عنبر شفافت و نام  
بردها بحال تباہ و روزی سیاه راه ادبی سپرده بعنبر پیوستند و آن  
بد اختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان  
مست جنگی معروف بوده بمرافت و موافقت نوج عادلخانیه  
و قطب الملکیه رزم طلب گردید تا آنکه مسانت پفع و شش کروه  
بیش نماقده چون یعقوب خان بدخشی از کنه مپاهیان کار دیده  
رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را یقپضه اختیار او  
سپرده فخشست موار شده میدان جذگ در جائی قرار داد که ناله  
آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارتفاع بود و جمعی از جوانان  
تیر انداز موشک را مقرر داشت که بیر کنار ناله پای همت  
افشرد لشکر مخالف را به تیر جان ستان آزاده عدم سازنده روز  
دیگر از طرفین به ترتیب صفوی پرداختند بعد از همه پهرب  
روز نوجها نمایان گشت و از طرف غدیم آغاز بان کاری و توب  
اندازی شد بعد ازانکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت (لشکر

تا آنکه در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان امانت به بهبود  
نام غلام ترکی اشارت کرد که صفوی میرزا را باید کشت و آن مقاک  
بی باک فرصت جسته در صبح محرم سال هزار و بیست و چهار  
هجری وقتیکه میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سنجکی  
کارش بانجام رسافد و بسیاری از روز جسدش درآب و گل انداده  
بود هیچکس یاری آن نداشت که اجازت گرفته تجهیز و تکفین  
پردازد تا آنکه بشیخ بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود  
وشاه بوسی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف  
بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زاده بربل جوئی کشته  
افتداده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مغایب  
مدفون مازنده شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین  
نعش او را باربدیل که مدفن آبا و اجداد ایشان است فرمود  
( در همین ایام میرزا میران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه  
گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس  
دریافت و بنصب هزاری ذلت و چهارصد سوار سوار فراز شده ) در اواخر  
سال دهم از جلوس اشرف مژده فتح و فیروزی شاه نواز خان  
خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختیز مسرت بخش خاطر  
دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران  
سپاه دکن مقل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیوکانته و دیگر برکیان  
از عنبر نجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

خانه برآمده تا خود را بمقدم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقع  
 گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب  
 او آشته می گشته در آمده بقتل رسید چون کشن سنگه  
 از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غصب خود  
 از این پیاده شده با تغافل کرن بدرون هویلی گوینداس درآمد  
 هرچند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها نمود  
 درین وقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه برآمده بردر  
 هویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب همچو آورده خود را  
 برای راجه رسانیدند راجه همه را بمداععه و مقابله جمعی که پیاده  
 شده بدرون لشکر درآمده بودند فرمتak چون مردم راجه بحصب  
 کمیت فرزونی داشتند هریک از آنها ده کم و بیست کس در زیر  
 تیغ گرفتند همچنان کشن سنگه و کرن سنگه برادرزاده او دران کفرت  
 بقتل رسیدند و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برداشت  
 و بعد از کشته شدن گوینداس و کشن سنگه و کرن بقیه السیف خود  
 را باسپان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز  
 بقصد کشتن آنها سوار بودند و چنگ کنان تا پیش چهروکه پادشاهی  
 رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شدت و هشت راجه پوت از طرفین  
 بقتل آمدند می و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از  
 جانب کشن سنگه کشته شدند - و از اعاظم وقایع که درین سال پرتو  
 ظهور انگند مقنول گشتن صفوی میرزا سرت مهین فرزند شاه عباس  
 صفوی به تیغ ستم پدر ناصره ریان - و بیان این سانجه برسم ایجاز و  
 اختصار آنکه شاه مدت‌ها از جانشین خویش بد گمان و متوجه بود

کشن سنگه و گوینداس است در مستقر سریر خلائق و تفصیل  
 این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره  
 راوما لدیو مشهور است و حضرت شاهزاده عالمیان سلطان خرم از  
 همشیره ایشان قدم بعال و وجوده نهاده و راجه سورج سنگه وکیلی  
 داشت گوینداس نام بعایت معتبر و گوپال داس نام برادرزاده  
 راجه را بجهت نزاعی که نوشتمن آن طولی دارد پیش ازین بچند  
 مال گوینداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه موقع آن داشت که  
 راجه سورج سنگه بانتقام برادرزاده خود گوینداس را از هم گذراند  
 چون راجه با عنایت مفترط داشت و مدار دولت راجه برو بود  
 ازین باز خواست خافل افتاد و کشن سنگه از اغماس راجه آشغتگی  
 داشت و کینه برادرزاده در فضای سیفه اش بینخ و ریشه فرو برده  
 در انتهاز فرصت بود هرینوقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهکر  
 تشریف برد شب درانجا توقف فرمودنیه قابو یافته با کرن نام  
 برادرزاده خود و یگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوینداس مطارده  
 نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضایی که  
 راجه و ملازمان او فرود آمده بوند رسید و چندی از مردمان  
 آزموده خود را پیدا همکننده بر سر خانه گوینداس که متصل منزل  
 راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیدا شده  
 بودند آن رون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت  
 و محارمت بر اطراف خانه گوینداس بیدار بودند در ته شمشیر  
 کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوینداس بیدار شده بی  
 سابق خبر و آگاهی مصطفیانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

افزا بر مبیل ایجاد و اختصار آنکه حافظ نام در یکی از خانقاہ کشمیر مدت چهل سال منزهی بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات پاره از وارثان آن خانقاہ استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاہ مرا مدفون سازند و آنها بظیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعد سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رمید بدومنان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد من است سپرده میک باز متوجه سفر یازدهین میشوم آنگاه یکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زاده‌ای کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفت‌قصه تنکه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد فردی که روز جمعه است چون رانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزایت که در بساط داشت به اشناوان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام در آمدۀ غسل کرد روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاہ در آمدۀ متخصص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کیفیت حال او از خادم امتفهار نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگردد جست و جوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره وا شد و با تفاق خادم بدورون در آمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرد «اَللّٰهُ وَ اَنَّا الیه راجعون - دران روز غریب شورشی در شهر افتاد از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه که نماند که در پای جنازه آن بزرگوار حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که درین‌ولا مانع گشت کشته شدن

عذایتی بود مخصوص یار ( زیان ) قلم از اعلامی نورجهان پیغم و  
ارتقاء او و منتسبان او فاصل است اگر در شرح این کار نامه بدیع  
دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرست  
من کی ( یا این شغل کفایت میکند ) روز دوم آصفخان پیشکش عالی  
کشید قریب بیک لک ( روپیده از نفائس و نوادران انتخاب انداد و  
و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن  
پس رانا امر سنگه بمتصب پنج هزاری ذات و سوار سرفرازی یافته  
در ملک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین  
ملحله نزد سلاطین دهلي اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد  
ملازمت مباررت ننموده و خود سر روزگار پسورد مطبع و فرمان  
پذیر نبوده ایند جل شانه غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال  
نموده و منشی دارالملک قضا طغای غرای این فتح بنام نامی  
والقب گرامی شاهزاده جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمده  
کلک تقدیر ساخته \* ع \* اینها توکنی واژ توآید \* ( درین تاریخ  
از دختر بلند آخر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد  
و جد بزرگوار آن غرور بخش دودمان خلافت را بسلطان دارا شکوه  
موسوم ساختند ) درین ایام از عمره داشت منهیان صوبه کشمیر  
غیریب واقعه بسامع جلال رسید و بنابر شرایط احتیاط و مزید تاکید  
فراسین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض  
سابق ثبت بود یار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این شانه هوش

گرفته بنووازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادائی مراسم زمین  
 بوس بخشیدن عظام کرن را به پیشگاه اقبال آورده نامنیه اخلاص اورا بفروغ  
 سجود نورافی ساختند آنگاه حکم شده تلاق داران بارگاه عزت و تواچیان  
 بهرام صولت اورا بر جهروکه دست چپ مقدم ایهتداده سازند  
 آنگاه بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتملبر چارقب مرصع  
 و تسییح صروارید گران بها و اسپ قیچاق با زین مرصع و فیل کوه  
 شکوه با هاز طلا عنایت شد و پس ازان کرن بخلعت فاخره و  
 شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و هائز منصبداران و  
 بندهای پسندیده خدمت هریک در خور پایه خویش از مراحم و  
 نوازش کام دل بر گرفته چون صید خاطر وحشی نزادان صحرا فوره  
 از لوازم فرمان روایی و مراسم جهان کشائی بود کون را هر روز  
 بعنایت تازه از اسپان قیچاق و رهوار و فیلان مسست صف شکن  
 و اقمام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز  
 می فرمودند بی اغراق از نفاییم و نوادر کم جنسی باشد که باو  
 مرحمت نشده باشد \*

### آغاز سال دهم از جلوس اشرف واعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحويل آنتاب  
 جهان تاب بیرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک  
 آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله یمنصب شش هزاری  
 ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردیده و علم و نقاره نیز عنایت شد  
 و حکم فرمودند که در پایی تخت فقاره مینواخته باشند و این

پیغمروں خاطر راه نیافته پیوسته عساکر مخصوصه حضرت عرش  
 آشیانی ازار اللہ برهانه بقصد استیصال رانا تعین بودند هرچند  
 کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت  
 شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف  
 و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در بی  
 میفرستادند چون افتتاح این عقدہ دشوار به تیغ جهان کشای  
 شاهزاده گیتی سنان شاهجهان رقمزاده کلک تقدیر بود ازان  
 کوششهای عبیث و سعیهای بی مود هیچ نکشود چون هنگام جلوه  
 شاهد مراد رمید بکرم کریم کار ساز و خداوند بی نیاز بروفق خواهش  
 دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیهربیزیر گشت و شاهزاده والا  
 قدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد  
 بیزگوار گشتند و چون بظاهر اجمیع نزول موکب منصور اتفاق افتاد  
 بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام  
 در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفند ار ماه  
 مال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم مال هزار و بیست  
 و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شد  
 از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای  
 عالیقدر و سائر منصبداران راحدیان و برقی اندازان در موکب عالی  
 سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو پهرو دو گهری از روز مذکور  
 شاهزاده بلند اقبال به سعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص  
 پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه  
 برسم تصدق گهارانیدند و آن حضرت فرزند اقبال مند را در آغوش عزت

هاندند از شدت بیماری و ضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند  
 ناگزین بر سویه کون نام خالوی خود را با هر داس جهاله که نوکر  
 عمدگو او بود بخدمت شاهزاده بلند اقبال فرستاد و عجز و انکسار را  
 شفیع ساخته بندگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کوکنده  
 یا نیم جانی چندکه همراه داشت خون نیز دولت ملازمت دریافت  
 و لعل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر نیل  
 پیشکش کرد و از جانی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم  
 تسلیمات و سجادات می نمود چون بتخت دولت جبین سایی  
 اخلاص گشت شاهزاده والا قدر بدود دست هراورا از زمین یارگرفته  
 بمحاذی مینه مبارک خویش رهانیدن آنگاه بانواع پرسش  
 و لجوئی راحت بخش خاطر رمیده و دل وحشتگزیده او گشته  
 بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجادات و لوازم بندگی و زمین بوس  
 حکم فشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر  
 مرصع و اسپ قلچاق با زین مرصع و نیل خاصه با یاراق نقره و پنجاه  
 راس اسپ و یکصد و بیست هزار و پا بمدم عمدگه او مرهمت  
 فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتنده چون رانی مطمئن خاطر  
 بمنزل رسید کون نام پسر جا نشین خود را بخدمت فرستاد او نیز  
 بدوات زمین بوس فرق عزت بر اقرارشده باقسام نوازش عز اختصاص  
 یافت و مقرر شد که پسیچ سفر کرده در خدمت آن حضرت  
 متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاریخیکه مواد اعظم هندوستان  
 پنور اسلام فروع جاوید پذیرفته همچیج یک از اجداد اینها پادشاه  
 دهلي را ملازمت نکرده سلاطین دهلي را نیز این ارادگه دور از کار

خان در علم حدیث و سیر و اعمای رجال و تاریخ دانی از یکنایان روزگار  
 بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان  
 نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی  
 داشت آنحضرت سکینه پانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را  
 بشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف  
 متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت  
 محمد مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحة او که در زمان  
 نگرانی بودند در دو قالب متصل بهم واقعه شده انا لله و انا اليه  
 راجعون درینوا میرزا و ستم را که حواله دل سنه ایزدی بود  
 بحضور اشرف طلب نموده ازان حجاب برآورده و خلعت خاصه  
 غاییت شد چون بعرض رسید که فدالیخان بخشی لشکر شاهزاده  
 گیتی سلطان عوت شد راقم اقبال فامه را بخدمت بخشیگری آن لشکر فرق  
 عزت بر اینراخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعاظم سوانح انتظام  
 یادی دانا امر سفنه است در سلک دولتخواهان درگاه سلاطین  
 پناه چون حضرت شاهزاده بلند اقبال جهانگیری گیتی سلطانی در  
 بودی پهلوک جای حاکم نشین آن ملک بود رایت اقبال بر افرادش تهابیات  
 مقرر خرمودند و هرجا اثری و نشانی ازان آواره بادیه ادبار می  
 یانندید یلغار جدا مینمودند و همگی توجه یاسقیصال او مصروف  
 میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسحوم و آبهای  
 جانگد از اشت و بسیاری از میاه تاف شد پایی همت نشسته  
 اساس عزیمت و قوی تر ماختند رفته رفته کار برو تنگ شد و روزگار  
 بیمهوت و دشوار کشید و همراهان چدائی گردند و معدولی که

خرم از صبیغه قدر سیمه آصفخان مولوی زهره جبیین قدم بعالی وجود نهاد  
 حضرت شاهنشاهی آن نوباره حدیقه قدس را بجهان آرا بیگم  
 موسوم ساختند. و از موانع آمدن میرزا رستم صفوی است که  
 حکومت و حراست تنه کلاه گوشة نخوت کیم نهاده بغي شده  
 بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان نوت کرد خاقان  
 ستدۀ خصال آن عالی تبار را بولا خدمت پنجهزاری ذات و  
 پنجهزار مسوار بلند پایگی بخشیده دو لک رویده بصیغه مدد خرج  
 لطف نموده گوش معاویت او را بنصائی خرد پسند گرانبار دانش  
 ساخته بدانصوب رخصت فرموده بودند و چشمداشت این بود  
 که با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده صرم  
 را از حهن ملوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی  
 پیش گرفت که بر خلاف آنین مروت و صرم می بود و صرم از هتم  
 و تعدی او بستوه آمدند و زبانها بشکوه او گویا شد و عزل او از  
 حکومت آنملک بر فرمت عدالت آنین لازم آمد و چون بدرگاه  
 پیوست خلق انبوی از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و باز خواست آن  
 به مقتضای شریعت وعدالت ناگزیر شد لاجرم حواله اینیای سنگهدهان  
 فرمودند و حکم شد که تا دل آسائی مستعینان نه نماید بدریافت  
 معاویت ملازمت راه ندهند و هم درین سال نقیب خان بجوار رحمت  
 ایزدی پیوست فامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر  
 عبد اللطیف میفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی  
 انا رالله بر هانه بالا ولاد و احفاد بنهند وستان آمد در سلک ملازمان عتبه  
 خلافت مقتدر مگشت میرزا از اهل معاویت و ارباب عزت بود و نقیب

## آغاز مال نهم از جلوس معلمی

شب جمعه نهم شهر صفر مهنه هزار و بیست و سه هجری تحویل  
آفتاب بیرون حمل اتفاق افتاد مال نهم از جلوس معلم مانوی  
آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوّله که بخطاب اعتقاد خانی  
سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت بر افراد خاتم اعتماد الدوّله  
بنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم  
خان را که هفتادی و سیصد سوار بوده بنصب یکهزار و پانصدی  
و شصت صد سوار سرفراز ماخته بخدمت بخشیدگی عز اخلاص  
بخشیدند این مناصب و مراحم در جنوب نصیحت نور جهان بیگم چه  
نماید چه از غلامان و خانه زادان و منتسبان این سلسله متصرفی  
ذمانت که بنصب وجایگیر خاطر خواه کامروا نشد بی مبالغه منتخب  
مالک وسیع هندستان جاگیر ملازمان و منصوبان مهد علیها  
است درین تاریخ مهابت خان اعظم و عبد الله خان پسر او را  
از او بیپور بدرگاه والا آرده حکم شد که حواله آصفخان نماید که در  
قلعه گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو  
را بالحاج وزاری والده و همشیرهای او حکم شده بود که بکورنش  
می آمد باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر  
نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین بحضور اشرف  
می آمد باز حکم شد که پکستور مابق در تنگنای خمول و ناکامی  
روزگار بسر برده از معادت کورنش در خدمت حضور محروم باشد  
در بدایت این مال همایون فال در شہستان شاهزاده بلند اقبال سلطان

وقتی که او در برهانیور بود اینخدست را باززد التماس کرده پیوسته در مصالص و مخالف میگفت که قرین مبارزت اگر کشته شوم شهید میزدم و اگر غالبه آیم غازی خواهم بود و آنچه از از مصالح این کار درخواست نمود از کوچک و مدد و قوه خانه سر انجام یافت و بعد از آنکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات جلال افتتاح این عقده دشوار و متعدد میدهاید چون نزول سوکب اقبال بدارالبرکة اجمیع اتفاق اتفاق بالتماس او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدانصوب شرف رخست ارزانی داشتند و مداراین صهم بعده کارهای آن و کن السلطنه حواله شد و منظور فظر مبارک آن بود که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده خاک نبوده طریقه صواب و نیک اندوهی از دست قدرده خود را نیکنام دین و فیزا سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده نیت خوبیش خواهد بود چون خواجه موسی الیه تبلیغ رسالت نمود از نظر خود رائی و زیان کاری خوبیش را آشنای این سخن نساخت و بفایرفسه دنی که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن ادرا در انصوب صلاح دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان و فته اورا از اودیبور بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیویات دستوری یافت که بهندسور شناخته فرزندان و متعلقات اورا با جمیر رساند درین وقت عرضه داشت با شاهزاده جهان و جهانیان وسید که فیل عالم کمان که رانرا بدان فائزش تمام بود با هفده زنجیر نیل دیگر که در شعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور اتفاق و امید هست که او نیز درین زده گرفتار گردد \*

روضه منوره معینتی در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول  
 معاذت از ای فرمانده در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که  
 مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانی  
 و کشورستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر  
 آراسته همستان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در  
 وقت تسلیم رخصت قبای طلا درز مکمل بکلها مرصع که مروارید  
 بر دور کلها کشیده بودند و دستار زر دوزی و طرق مروارید و فوطة  
 زر بفت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج  
 نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع  
 با تیول گناره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق  
 بصرگردگی خان اعظم بدین صهم منسوب بود دوازده هزار موارخش  
 امپه که آن قرۃ العین خلافت خود انتخاب فرمودند در ملازمت  
 ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت  
 خلعت فاخره و امپان قبچاق و فیلان خاصه و انواع مراهم و نواش  
 فرق عزت بر افراحتند فدائیخان بخدمت بخشیدگری این لشکر شرف  
 اختصاص یافت درینولا خبرفوت اسلامخان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان  
 برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابوالحسن  
 بولا منصب بخشی کل خلعت امتدیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع  
 جلال پیویست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت  
 شاهزاده والا قدر سلوک فایضندیده پیش گرفته بیهوده خود را رفع  
 میدارد لجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام منبی  
 بریم و امیده بدقیریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه

اعضاييش برعيشه درآمد و آب ازدهانش ميرفت تا جان داد  
 حقتعالي همه دردها را دوا آفریده است سوای گفچه ماروسگ  
 ديوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای  
 آن افسونی و دوائي یانته نشد ( درينولا یادگار علی سلطان ايلچي  
 شاه عباس بعذایت اسپ بازيرن مرصع و گمر شمشير مرصع و چارقب  
 طلا دوزي و گلکي مرصع و سی هزار روبيه نقد سرفرازي بخشیده  
 رخصت معارف ارزاني داشتند و خان عالم را بسفارت ايران  
 فامزد فرموده خلعت خاصه و کپسو با تيول کتارة گران بها که علاقه  
 مراريد داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوري یافت ) \*

## نهضت موکب گيهان شکوه بصوب دارالبرکة اجمير

چون همواره عساکر فيروزي مآثر بقصد استيصال رانايی مقهور  
 از پيشگاه سرادقات جلال تعين شده و ازين که کارها درگرد وقت  
 است آن مهم انتظام شايسته و نسق پسندide نپذيرفت راه جهان  
 کشای چندين اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه استيصال  
 آن سياه بخت و خيم العاقبت شده روزی چند اجمير را معصکر  
 اقبال باید ساخت و باين عزيمت صائب بناريخ دوم شهر شعبان  
 هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر یورهانه  
 هشتم از جلوس اشرف رايات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت چون  
 دارالبرکة اجمير محل ورود موکب مسحود گشت بعد از فراغ زيارت

را بیوز ماده رمانید و چفت شد و بعد از دو نیم ماه به بچه زانید و  
 کلان شدند و ازین غریب تر بچه آوردن شیر است در اوراق سابق  
 رقمزه کلک بیان گشته که درین دولت شیر بی قید و زنجیر گله  
 گله در میان مردم میگردد فه ضرر آنها بمودم میرسد و نه وحشت  
 و غصه بر طبیعت آنها مستوی است بحسب اتفاق ماده شیری  
 آیستن شد پس از ماه بچه آورده هرگز نشده که شیر جنگلی  
 بعد از گرفتار شدن به ماده چفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر  
 بجهت روشانی چشم بغایت مفید است معی بسیار کردند که  
 از پستان او قطره شیری بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدیده  
 نیامد ظن غالب آنکه از امتنایی قهر و غصب او باشد - هم درین  
 ایام از سگ دیوانه عجیب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه  
 در جائی که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده  
 فیل را گزید او فریاد های غیر متعارف کردن گرفت چندانکه فیل بان  
 خبر دار شده خود را رسانیدند سگ گویخته بزقوم زاری که دران  
 حوالی بود پناه نموده بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست اورا  
 گزید و فیل اورا نز زبردست و پای مالش داده گشت چون مدت یکماه  
 و پنج روز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابر و شورش رعد و برق ماده  
 فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضا یش بر عشه درآمد و بر زمین  
 افتاده بهزار محدث برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش  
 میرفت و از چرا بیاز مازده بحال تباه روزی بشب و شبی بروزی  
 آرد روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که  
 ابر و باد و رعد و صاعقه بود در عین هستی بر زمین افتاد و تمام

دو هنگری کلخسرو خاور اندساب آفتاب بر تخت حمل جلوس  
 فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشگ پسر اسلام  
 خان از بنگاه آمد و بدولت زمین یوس سرفراز گردید و جمعی از  
 مردم مکبه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظرگذرانید  
 ملک اینها پیگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلو  
 گرد از حیوانات برقی و بحربی هرچه بدست می اند میخورند  
 و هیچ جانداری از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که  
 از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراطی  
 شبیده است لهجه اینها بزیان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی  
 ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سلطنه مهجور اند  
 ( روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بحضوران بساط قرب  
 پیاله در کچه عنایت فرمودند یکمehr هزار توله که دوهزار و پانصد  
 متفاوت باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران لطف شد )  
 از غرایب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره  
 حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان جوانی و دولت  
 بیوز و شکار آن توجه مفترط داشتند قریب ذ هزار یوز در سرکار  
 آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده  
 بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز فرو ماده  
 را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و  
 چفت شوند صورت نه بست درینوقت یوز نری قلاده گسیخته خود

رسم هست کشیده و باصرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودنده و  
میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک <sup>تنه</sup> سر بلندی بخشیده موافق  
منصب پنجهزاری ذات و سوار در آنصوله جاگیر تذخواه کردند و  
مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره <sup>تنه</sup> را از  
قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تذخواه دهد  
درین هنکام خاطر قدسی مظاہر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ  
دهره خبر فوت ملیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از  
منوح این واقعه ملول و محزون گشت والده ایشان گلرخ بیگم صدیه  
قدسیه فردوس مکانیست انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین  
محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمعی خوبیها که  
به پیرایه عصمت زید آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند  
گاهی مصراعي و احیانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند  
و این بیت از ایشان است \* بیت \*

کاکلست را من زمستنی رشنده جان گفته ام  
هست بودم زین سبب حریق پریشان گفته ام  
حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از  
شناوار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد  
ازدواج خویش در آردنده بی اغراق خوب بیکمی بود خدایش  
\* بیدامزد

## آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

جیل رسیده خاطر اشرف بشورش و آشوب گردید و انتظام آن مهم  
منحصر در فرستادن خانخانان دانسته او را با خواجه ابوالحسن  
مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر  
خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم اینحرف تاریخ فوت ادرا  
\* صد حرف ز آصفخان \* بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده  
افتاد ( آصفخان حرم خانه عالی داشت و در مبادرت مولع و حریص  
بود آخر جان در سراین کار کرد ) و مقارن اینحال خبر فوت میرزا  
غازی رسید او پس از میرزا جانی ترخان حاکم گشته بود نقش طالع  
او درین کارگاه خوب نشست تا آنکه قندهار با مضافات و گذه  
با توابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید خیات بود سلوب  
با صبره دین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم  
ساخت جوان قیک نهاد قابل و مستعد بود لیکن شیفته شراب  
گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم  
صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر  
میگفت وقاری تخلص میگردید بعد از فوت او ابوالغنی اوزبک  
بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر افراد خشت درینجا  
جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان حرم با صبیغه قدسیه اعتقاد خان  
پسر اعتماد الدوله متعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس  
بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانید  
و بجهت بیگمان و پرگیان سرایق عفت زیورهای لایق چنانچه

نموده داد صردی و دلخواهی داده بزخمهای منکر بر زمین  
آمده امیر پنجه تقدیر گشت برگیان او را برداشته نزد عنبر بد  
اختر برند و عنبر اورا در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح  
بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعات  
حیات سپرد و این حرف ازد مشهور است که شخصی بقدیری  
گفته که فقیح آسمانی است بهادر جواب داد که الحق نتیخ آسمانیست  
اما میدان از ماس است و ذوق الفقار بیگ نیز بان خوده جان نثار  
شد و چون لشکر بولایت بکلانه در آمد مخالفان از سرحد  
خود عنان ادب معطوف داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و  
چون راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامر و میرزا وستم از راه  
پرار می آمدند این حرف موحش استماع نموده آنها فیز برگشته  
در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند نفس الامر  
آنکه اگر این در فوج دانسته و فهمهده قدم در پیش می نهادند  
کار بر ونق مراد دولتخواهان صورت می بست هیچ شک نبود  
( از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و اینترساخته  
خود را مطعون کردند ) چون این خبر در اکبر آباد بمسامع

( ۲ ) د احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی  
بتفصیل معرفه گشته و میرزا غازی را حضرت شاهزاده تربیت  
فرموده و <sup>تند</sup> بستور سابق عذایت کرده حکومت قندهار مستقل  
مرحومت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمغای آنجا سوای جاگیر  
در انعام بخشیدند و تا در قندهار بود ملوك الخ

یافت - از موانع رفتن عبد الله خان از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن او شرح این مسجمل آنکه رای جهانکشای چندین اقتضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا میرزا رحتم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند و عبد الله خان و خانعالی و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامداس با لشکر گجرات از راه ناسک ترنیگ متوجه دکن گردند و انجو از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بیمان گیرند و باین تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبد الله خان چون از گریو گذشته بملک غنیم در آمده ده هزار سوار موجود مصتمد خوش اسپه آرامته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار در نیاورد اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم و گیرا با همیصال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهمند داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را با تشبازی و با بسیار عظیم مقابله عبد الله خان فرمیتاد روز بر دور لشکر گشته برگی گیری میگردند و شب تا وقت سحر با میزند هر چند این لشکر بدولت آباد نزدیکتر میشود جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی کومک میفرستاد چون اثربی از فوج دوم پدیده نیامد و هر روز غنیم قویتر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان نموده باحمد آباد باید رفت و کار را از اون دیگر پیش باید گرفت بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده می آمد و هر فوج بانوچ مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان خان بهادر قرار برگشتن خود داده بانوچ مقابل خویش مبارزت

بجهت تردید و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار محرومان  
دران روز تعاقب در عقده توقف افتاد از اتفاقات حسنہ معتمد خان  
که در آخر بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبد السلام پسر معظم  
خان و دیگر بندوها با سیصد سوار و چهار صد سوار توپچی تازه زور  
درینوقت رسیدند و شجاعتخان این مردم را همراه کرد و تعاقب آن  
گروه شنافت چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی  
یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد دولتخواهان  
فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه  
و نساد بود از گرانی وجود سبکبار گشت و حق تعالی شراو را از ما  
کفایت کردم ما همه بندۀ فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بددهد غلامی  
و بندگی درگاه راسرمایه سعادت جاردنی دانسته ولی امید بقدسی آستان  
نهاده فیلان عثمان را برسم پیشکش میگذرانیم شجاعت خان و معتمد خان  
و دیگر بندوها دلساً آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان  
و صمیریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را  
دیدند چهل و فه زنجیر فیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان  
نام پردها را همراه گرفته در جهانگیر نگریسلام خان پیوست و چون  
در اکبر آباد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصب  
شش هزاری ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندوها و که  
در استیصال عثمان مصدّر تردّدات پسندیده شده بودند باضافه منصب  
سرخراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رئیم زمان اختصاص

خویاد کنان بر گردید و قدیمی چند رفته افتاد و اسپ شجاعه مت خان  
 بی آسیب و آزار بر خامت شجاعه مت خان سوار شد مقارن این حال  
 مخالفان فیل دیگر بر علمدار شجاعه مت خان دوانیدند و علمدار  
 را با اسپ زیر کردند شجاعه مت خان نعره کشیده علمدار را خبردار  
 ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که  
 در پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برد زخم های کاری زده  
 بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعه مت خان در پایی علم  
 ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد همت نمود درین وقت  
 تفک که اکثری از مردان پهله جان نثار شدند و بقیه السیف بزخم های  
 منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند که اقبال  
 پادشاه جوان بخت بجلو درآمد و تفنگی از غیب بر پیشانی  
 آن و خیم العاقبت رسانید و کس ندانست که این زخم از دست  
 که بود لیکن عثمان در زیارت که ازین زخم جان بری نیهست مع هدرا  
 تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص می نمود چون  
 آثار ضعف و زیونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عثمان  
 ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصورة  
 تا لشکر کاه تعاقب کرده عثمان باز کشیدند و چون در پهراز شب  
 سپری شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و مریز پسر او  
 خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیخته و بنگاه را بر جا مانده در دل  
 شب با دل سیاه تراز شب جسد آن پاطل ستیز را بر داشته بمحکمه  
 خود شناختند قراولان لشکر فیروزی اثرازین مانع آگاهی یافته شجاعه  
 خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن

تاخت و سید آدم بارهه و شیخ اجهه بمدافعه ارباب غلالت پایی  
 همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج بر انغار  
 نیزه اد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر  
 قدم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار  
 فیز مردانه کارزار کرده بوا پایه شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری  
 از مخالفان بده مراجیم علف تیغ خون آشام گشته برخاک هلاک  
 افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار  
 شدند آن متہور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخته  
 نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هرادل تاخت  
 و چون بصدار فریه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود  
 و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برایر غنیم پایی همت  
 فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند  
 و گروهی زخمی امنکر برداشته از کار ماندند و چون فیل  
 مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن بوز بیچه بر فیل زد بعد  
 از آن دست بقیه شمشیر برد زخم پی در پی بر چهره غیل رسانیده  
 آنکه جمهه هر کشیده دو جمهه هر زد فیل از غایت مستنی و دلاری  
 غصب آکرده قدم پیش نهاده شجاعت خان زا با اسپ زیر کرد  
 و آن شیر دل غیل انگن مانند برق لامع از اسپ جدا شده نام  
 چهانگیر باد شاده بر زیان آورده راست ایستاد درین وقت جلو دار او  
 شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم  
 بیزان در آمد و شجاعت خان بدستهایی جلو دار غیلیان را از قرار  
 غیل بزیر کشیده و بجمد هر زخم دیکر بر خرطوم فیل زد غیل ازین زخم

هر چند های آن مملک مانده بودند عیند آنها عثمان بود در زمان آن حضرت او را مکرر با عهدا کر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان کرد و استیصال او میسر نشد با اجمله درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی یافت فوجی بسرداری شجاعتخان ترتیب داده بیرون عثمان خان تعیین فرمودند اکثر امرای نامی که در آن صوبه بودند مژکشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افخار خان و سید آدم باره و شیخ اجهه و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها بکومک او مقرر گشتند و بعد ازانکه در حدود متعلقه اور سیدنه نخست رسول زیاندان سخن فهم نزد او فرماده بنصایح خرد پسند رهمنوی فرموند چون بخار نخوت و غرور در رکح دماغش جا گرفته و د و نزدیشهای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته خویش را بیهوده رفجه میداشت بحواب التفات نفرموده در کنار ناله که چهله و دلدل داشت عزم مبارزت جنم کرد عرصه نبرد آراست دولتخواهان از استنام این جرأت و تهور چنانه پوشیده آمده قدر و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که پهادران رزم دوست چیقلشی نموده پای همت پیش نهاده مستعد کاکزال آنکه تو نیز بترتیب مقوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بالفوج مقابله خود گرم و گیرا بمجادله و مقاتله پرداخته عثمان غیل مستحکمی که اعتضاد قوی خود میدانست پیش از اخته برفوج هر از ای

حمل شد فرین جشن خسرو اوزبک که در از زمینه بخسرو قرقچی  
اشتخار دارد و از عمد های آن دولت بود بقدسی آستان آمده سعادت  
زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضه داشت اسلامخان  
مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن سرزو بوم از لوث افغان رسید -  
اکنون مجتمی از خصوصیات بنگاه بجهت شادابی سخن رقم زده  
کلک بیان ساخته بزم مدعای میرود بنگاه ملکیست وسیع از اقلیم دوم  
طول آن از بندر چاتکام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن  
از کوهستان شمالی تا مرکار مدارن در صد و بیست کروه و جمع آن  
تخمیناً شصت کروه دام ام است که یک کروه و پنجاه لک روپیه باشد  
در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سواریک لک پیاده و  
پیکه هزار قیل و چهار پنچ هزار کشتی از نواره جنگی و توپخانه و غیره  
داشته اند از زمان شیرخان و سلیمان خان پسر او آن ملک در تصرف  
افغانستان در آمده و بعد از سلیمان خان سلیمانخان کرافی در تصرف  
داشت و چون تخت ملکت و جهان بانی بخلوص جهان افزود  
حضرت عرش آشیانی آرامنگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک  
تعین شده اموای عظام مدتی ترد و تلاش کرده افغانان را مستاضل  
ساخندند ( و از عهد حضرت عرش آشیانی ولایت بنگاه در تصرف  
ولیای ابد قرین است ) لیکن جمعی از افغانان تیره بخت در

( ۵ ) عثمان بوهانی که در سرحد بنگاه غنیم زیردست  
و متغلب بود و پاک شدن آن الح ( ۶ ) و بعد از داوود  
پسرش قاچص و منصرف بود و چون تخت الح ( ۷ ) بیک نسخه

طغراي فرامين چندين نقش بست - حکم علیه عالیه مهد علیا  
نورجهان بادشاهه بیگم - رفته رفته کار بجایی کشیده که از بادشاهی بجز  
نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم  
ارزانی داشتم بجز یک میر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در  
نمی باید از خویی و نیکد اتنی بیگم چه نویسم هرجا کار افتاده را  
عقده پیش می آمد و بخدمت او ملت جی گشت گره از کارش  
کشوده کامیاب مراد ساخت و هر کس بدرگاه او پناه برد از آسیب  
ظلم و متم محفوظ ماند و هرجا دختری بود یتیم ر بیکس  
بقصد ثواب عروس کرد و در خورحال اوجه از لطف فرمود و یمکن  
که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرد  
باشد ) - در نواعده الله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت  
بر افراد خوش و چهار لک روپیده بجهت سامان سپاه و تهیه لشکری که بکومنک  
او تعین شده عنایت نمودند و بجایی او راجه با سویمهم رانا دستوری یافت  
درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری  
بی همتا است کار نامه از منع خویش بنظر همایون در آرد  
که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ ازمنه  
مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن و نزدیک با آن نشانیده بالجمله  
در پوست فندقی چهار مجلح از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس  
اول از کشتی گیرانست که دو کس با هم کشتی میگیرند و یکی  
نیزه بدهست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسمی در دست دارد  
و دیگری دستها بر زمین فهاده نشسته است و در پیش او چوپی  
و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلح درم تختی ساخته و

فتشسته بوده برقیه هلطان بیگم والده سبیعی خویش بخشیدند هدایتی  
در خدمت ایشان بنا کامی گذرانید چون هنگام مطوع کوکب بخت  
و طلوع اخته مراد در رسید اقبال به استقبال شفاقت طالع از گران  
خواب پیدا شد معاdet روی آورد دولت حججه آراست زمانه  
بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالیه آزرو از هر سو  
هجوم آورد درهای بسته را کلید آمد دلهای خسته را دوا شد  
بالجمله از نیزهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز  
بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای  
خلافت انتظام یافت و اناً فانیاً پایه عزت و قبول ارتقا و اعدلاً پذیرفت  
نخست نور محل نام کردند و پس از روزی چند خطاب نور جهان  
بیگم غایی شد جمیع خویشان و منقبیان او با انواع مراحم و نوازش  
اخلاقهای خاص یافتند نسبت خویشی و کامرانی خویشان موقوف غلامان  
و خواجه سرایان اعتماد دوله هر کدام خطاب خانی و منصب  
ترخانی گرفتند پیر کنیزدائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود  
بجای حاجی کوکه صدر از ایشان شد و مدد معاشی که بعورات  
صرحتمت میکشت صدر الصدور بهزیر او معتبر میداشت \* بیت \*

کند خویش و تبار تو ناز و میزید  
بحسن یک تن اگریک قبیله ناز کند  
بغیر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل  
آمد یکچندی در جهروکه نشست و جمیع بکورش آمد گوش  
یفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود \* بیت \*  
بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور \* بنام نورجهان باشاده بیگم زر \*

بعض عادت زمین بیوی حضرت عرش آشیانی ائمۀ برهانه فاضیله  
 اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوان خدمت وجوه  
 رشد بولا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراد خاتم میرزا غیاث  
 بیگ با نویسنده و معامله فهمی بغایت نیکدات و کارگذار بود  
 تبع شعر قدما بسیار کوته از سخن سنجان روزگار بود شکسته را  
 بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خاصه اوقات  
 صرف شعر و سخن میشد سلوك معاش او با اهل حاجت  
 بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او ذرفت که آزرده  
 گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک  
 بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند  
 علی قلی بیگ استجلو که از تربیت کوته های شاه اسماعیل یانی  
 بود از عراق آمد در سلک بنده های درگاه منظم گشت و بحسب  
 هنر نوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمد بود بیوی  
 فسیحت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرافگن  
 و منصب مناصب ترقی و تضاعف نمود و بعد از جلوس اشرف در  
 صوبه بندگان جاگیر عنایت نموده بدانه سبب رخصت فرمودند و  
 خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق  
 گذشته بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیر افگن بجزای عمل  
 خوبیش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان  
 صوبه بندگانه صدیقه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب  
 اعتماد دولت سریاندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت  
 بنا بر غباری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف

زمین بوس دریافت اورا بحکومت کابل و استدیصال احمداد و ضبط افغانستان تعین فرموده صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان عذایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی و غیره تخریه شد و مقرر گشت که خود به محل جاگیر شناخته متصرفان ملکوته و سایر مفاسدان آن حدود را تنبیه بليغ نموده بليغ و ريشه آنها را برابر اندازد \*

## خواستگاری صبیه اعتماد الدله

از وقایعی که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور انگذت خواستگاری صبیه اعتماد الدله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بداعی رقم گردد دفترها باید پرداخت ناگزیر مجملی از کارنامهای آسمانی و نیزه‌گیهای فلک بر صفحه روزگار یادکار میگذاره - میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مباری حوال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جمهار طهماسب صفوی پیوست و شاه وزارت خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آنا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیه میرزا علاء الدله پسر آقاملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و بیگ دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی ارزانی داشت در فتحپور

غایله بیگانگی بوده باشد و روابط معنوی را باینلaf صویی متغیر  
 ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن  
 ساله خاندان جاه جلال و خلاصه دودمان ایهت و اقبال را  
 بدانیدات غیب الغیب مسیید داراد - از وقایع ذا ملایم که دزینه  
 مانع گشت تا خود احداد بد نهاد است کابل را تفصیل این اجمال  
 آنکه درین هنگام فرجام که خاندوران با سران سپاه در تمن نیکههار  
 و حدود بندگش توقف داشت و معز الملک بخشی با محدودی از  
 ملازمان خود و چندی از بندهای فرگاه در کابل بود احداد بد سکان  
 فرصت مغتنم شمرد با سوار و پیادهای بسیار خود را بحدود کابل  
 رسانیده و معز الملک باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچه بند  
 کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند تپ گرفته  
 از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت  
 نیاوردۀ خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پایی همت انشره  
 از پشت بام و سرای خویش آن مخدولان تیره بخت را به تیر  
 و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پایی  
 داده از هول جان عذان ادبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال  
 حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کم علف تیغ اندقام شده با  
 دویست اسپ گیرا شده ازان مهلهکه جان یتک پا بیرون بردند ناد علی  
 میدانی درلوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بیوی رسید بصرعت  
 هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز شهر پیوسته بتعاقب  
 آن مخاذیل شنافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته  
 عطف عذان نمود مقارن اینحال قلیچ خان از لاهور آمدۀ هعادت

هزت بر سر بیل تعجیل تعیین شده بمراسم تهذیت اقدام نماید لیکن  
 چون مهم آذربایجان و تسبیح ولایت شیروان در میان بود تا خاطر  
 مهراگین از مهمات ولایت مذکور جمع فی شد مراجعت در مستقر  
 مسلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیز تقصیری واقع شد  
 هرچند زنده و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان  
 اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که  
 مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی  
 امت لاجرم درین ایام خجسته فوجام که بینن توجه خدام ملائک  
 احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای احبا  
 صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت  
 اصفهان که مقر مسلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل  
 الخلاص رامنځ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را که ایا  
 عن جه از زمرة بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این  
 دو دمانت روایه درگاه معلی فمود که بعد از دریافت سعادت گورنیش  
 و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلیم بساط عزت و ادائی لوازم  
 پرسش و تهذیت رخصت مراجعت یافته با خبار مسیرت آثار  
 سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ایهاج  
 بهجت افزای خاطر مخلص خیرخواه گرد مرجو آنکه پیومنه  
 دوچه محبت و داد مسروشی و مکتبی وحدیقه خلت و اتحاد صوری  
 و معنوی را که باروای انها موالات و اجرای جداول مصانعات  
 غایت نصرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما نیند اخته بارسال رمل  
 و رسایل که مجالست روحانی امت محرك سلسله یکانگی و رافع

محبّت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و موافّلّت جاوداًی  
زنگ زدای خاطر دوستی دوست است \* بیت \*

هم نشینم بخيال تو و آسموّه دلم

کدين وصالیّه است که در بی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالى و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بنمره  
مراد دارور شده و شاهد مقصود یکه سالها در پرده خفا مستور بود و  
بنفسه و اینهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسائل  
میشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال  
بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته برفراز تخت  
همایون و سویر سلطنت این مقویون هم آغوش آن انجمان آرای  
پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانگشای  
خلافت و شهریاری و چتر فلک فرمایی معدّلت و جهانداری  
آن رفعت بخش انصار او رنگ و عقد کشایی دانش و فرهنگ  
ظلّ معدّلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن  
مراد بخش جلوس میمانت مانوس آن خجسته طالع همایون  
بخت فرزندگ تاج و فرزندگ تخت را بر همکنان مبارک و میمون  
فرخنده و همایون گردانیده همیشه امباب سلطنت و جهانی و موجبات  
حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف داراد آئین و داد و روش  
اتحاد که بین البا و اجداد انعقاد یافته و بتأثیگی میانه این  
مخلص محبت گزین و آن معدّلت آئین استقرار پذیرفته  
مقتنصی آن بوده که چون مزدگ جلوس آن جانشین مسند گورگانی  
دوارث افسر صاحب قرانی بدهیں دیوار رمی یکی از محرومین حرم

و چمن ژار ابیت و کامرانی اعلیٰ حضرت فلک مستبیت خورشید  
 صفتیت بادشاهه جوان بخت کیوان و قار شهریار نامدار پیغمبر اقتدار  
 خدیو جهانگیر کشور کشا خهرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه  
 عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزایی  
 ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال  
 جهانبدانی مبدین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فهروست  
 کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی  
 بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب  
 فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار بادشاهه جم جاه انجم سپاه فلک  
 بارگاه صاحب قران خورشید کله عالم پناه از جویبار عنایت آهی  
 و چشمہ سار مرحمت نامتناهی سرمدیز بوده ساخت قدسی  
 مساحتی از آمیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت  
 شوق و محبت و کیفیت خلت و موئیت تحریر پذیر نیست \* ع  
 قلم را آن زیان نبود که راز عشق برگوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده  
 اما قبله همت والا نهمت به تسبیت معنوی و قرب باطنی است لله  
 الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال  
 و آن نهال سلسل ابیت و اجلال این معنی به تحقیق پیوسته بعد  
 مکانی و درجی صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی  
 نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آینه خاطر  
 خورشید مثال ذهنشسته عکس پذیر جمال آن مظہر کمال است  
 و همواره مشام جان بروایح فوایح خلت و وداد و نسایم غیر شماش

چهل و دو من بوزن هندوستان بود برقاشته روانه شد فرمودند که یک  
نیله گار دیگر بر بالای آن چهار بقنه نتوانست برخاست بعد ازان  
حکم کردند که چون راست بایستد بالای آن بگذارند بالجمله هر  
پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فزون تر بود که پانصد  
من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال در مشکوی اقبال شاهزاده  
خرم از دختر مظفر حسین صیرزا صفوی صدیه قدسیه بوجود آمد  
حضرت شاهنشاهی اورا پرهیز بانو بیگم نام کردند \*

### آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید  
بر اوزنگ حمل برآمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن  
نوروز جهان افروز آراستگی یافت و در جشن اشرف یادگار علی  
سلطان ایلچی دارای ایران که به پرسش و تعریت حضرت عرش  
آشیانی و رسانیدن تهذیت جلوس مقدس آمد بود بسعادت  
ملازمت اختصاص گرفت و مسوغاتیکه شاه عباس فرموداده بود از  
اسپان قپچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنتظر اشرف گذرانید  
خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد  
با ایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مكتوب شاه درین اقبال فامه  
مرقوم میدگردند \*

### رقيمة الوداد شاه والا جاءه

ت رشحات سحاب فیض ریانی و قطرات غمام فضل سبکانی طراوت  
تخشش حدايق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانیانی

بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انوپرای چوبی  
 که در دست داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرد کوشت و شیر اورا  
 بر زمین انداخته هردو قستش بدشن گرفته شروع در خانیدن گرد  
 لیکن آن چوب و انگشتی چند که در دست داشت نگذاشت که  
 دستهای او از کار بروه و انوپرای در میان هردو دست شیر به پشت  
 افتاده بود و یک دست بالای پایش حمایل کرد درین وقت شاهزاده  
 شیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف برآورده خواست که برگمر شیر  
 بروه آورد تضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان در آمد و  
 لحتیاط بکار برد، شمشیر را دور تراز دست انداختند رامداس هم  
 زخمی رسانید و حیانخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای  
 بیهلو غلطیده بیزور زانو راست ایستاد و سینه انوپرای نیز با سیب  
 ناخن شیر مسروخ شده بود بعد از آنکه از زیر شیر برآمد و شیر  
 او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم گرده بر سر او زد  
 و چون روح گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هردو  
 چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزم شمشیر جدا شده بود  
 بر بالای چشمهای او افتاده درین وقت صالح نام چرانچی مضریانه  
 آمد چون شب تازیک شد، بود از کورکی بشیر برخود شیر بید  
 طبائیه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم  
 و سیده کار شیر تمام ساختند انوپرای بخطاب اندیواری سمجدهان  
 و اضافه مخصوص سرافرازی یافت - مقارن اینحال یکی از شیران  
 خانه زاد که در شکار گاهها همراه میدارند میست و قوی هیکل  
 بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیله گاو را برو بستند

گردن فرستاد چون اینخبر بعرض پادشاه فیل بند شیر شکار رمید  
 جلو ریز متوجه آنتصوب گردیدند دران وقت شاهزاده والاقدار و  
 رامداس و اعتماد رای و حیاتخان و دو کمی دیگر که در موب  
 اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدند بالجمله شیر در سایه درختی نشسته  
 بنظر در آمد اراده گردند که پر پشت اسپ بندوق اندازند چون اسپ  
 شوخت میگرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تفنگ را  
 بر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه  
 تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر  
 شکاری را که شاهین بست در برای او ایستاده بود زخم زده بجای  
 خود رفت و نشست و باز حضرت بندوق را پرگردید پرمه پایه نهادند  
 انوپرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در گمر و گنکه  
 چونی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ  
 آن حضرت که جای دل است باندک فاصله ایستاده بودند و  
 رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غصب آلوه  
 برخاست حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر گردند و تیر  
 و تفنگ از محازي دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش  
 افروز سبب صوات و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند  
 قاب حمله او نیاوردند بر هم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و  
 پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته اندادند و میفرمودند که دو سه  
 کم از آنها پا بر سینه من نهاده گشتند و بمدد اعتماد رای و  
 کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درین وقت شیر بمردم می  
 که در طرف دست چپ بودند قصد نمود اینزیم سه پایه را گذشتند

اقبال سلطان خرم با صدیقه مظفر حسین میرزا صفوی آواستگی یافت  
 و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی "بمنزل شاهزاده"  
 عالی مقدار تشریف بوده مجلس در خور این چشم ترتیب فرمودند  
 به اکثری از امرا خلعت عایت شد چون مهم دکن از بی اتفاقی  
 امرا و نفاق خانخان در عقد توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تبا  
 به برهانپور معاودت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوب  
 رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان براس و یوسف خان ولد  
 حسین خان تکریه و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و دیگر  
 منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بگوک او مقصر شد وسایی  
 این دو هزار سوار احمدی که مجموعه دوازده هزار سوار باشد به مرادی  
 اوقاین گشت و می لک روپیده خزانه با چند حلقه فیل همراه  
 ماختند خلعت فاخره با کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه  
 و پنجه لک روپیده بصیغه مساعده بخان اعظم عایت شد و بعد از  
 فراغ مهم مازی خان اعظم و روان شدن او بصوم دکن خاطر اشرف  
 بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقا روزی در اذای شکار انویسای که  
 از خدمتکاران نزد یک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته  
 بود کمان و تکه بدهست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی  
 درخت گاوی نیم خورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیری  
 بز غایت گلایی و تنادی غصب آلوه از میان پنهان چند که در آن  
 حوالی بود برعاسته روانه شد با آنکه از دگهری روز بیش فمابد  
 بود چون فوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که در چه صریحه امانت  
 خود را چندی که همراه داشت شیر را فیل بگرد کرد کم بجهت خبر

ناصوابه هر رشته تدبیر از دست داد و کار بجایی کشید که عهرت  
 غله مردم را آشفته حال و مراستیمه گردانید و اسپ و شتر بسیار  
 سقط شد و از قضای آسمانی باران بیموضع که در واقع قهرو سخط الهی  
 بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لغزی و زیونی دم  
 خیزشده حرکت نمی بیارستند کرد برخا مانند ناگزیر بمخالفان  
 تیره بخت صلح گونه که لائق سگان این درگاه نبود کرد تباہ حال  
 بدره اندور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست و لشکر  
 بحال تباہ به بیرها پور آمد دو لخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشی  
 خانخانان کرد و لخواهان حمل بر نفاق خانخانان  
 کشیدند خصوصا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان  
 است یا این خدمت را مستقلا بد و باید گذاشت یا او را  
 بدرگاه طلب فرموده این نوخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر  
 دکن مقرر باید فرمود و می هزار سوار موجود خوش اسپ بکومک  
 این فدوی مقرر داشت تا پیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی  
 در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غذیم است  
 مستخلص ساخته و قلعه را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید  
 بلکه ولایت بیجا پور را که در تصرف عادخان است ضمیمه همایک  
 محروم سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته  
 ندهد از سعادت کورنش محروم بوده روى خود را به بند های  
 درگاه نماید چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح  
 دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانان را  
 بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی بادشاهزاده بلند

دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان پاشنه گوب بدرورن قلعه در  
 آمد او سراسمه بدرورن خانه افضلخان رفته در را حکم بست تا  
 همه پهور درانجا زد و خوردم نموده تخمینا بهی کمن را بزخم تیر  
 ضایع ساخت و بعد ازانکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان  
 قرار بفرار داده راه ادبی سپردند از اخخانه برا آمده افضلخان را  
 دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای ناشره فساد فی الفور  
 او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عزو جلال رسید  
 فرمان شد که شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران  
 را که در حراست شهر و قلعه تقسیم نموده اند از همانجا سرو ریش  
 تراشیده معجز بوشانیده واژگون بخر نشانیده روانه درگاه سازند  
 و در شهرها و قصبهای که بر سر راه داقع است بگردانند تا موجب  
 عذر و بیداری سائر نا مردان کوتاه اندیش گرد و اعتضاد  
 الخلافه الکبیری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم  
 ممالک محروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صونه ملتان  
 بود بیکومت کابل سرنواز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت  
 آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینوا اورا بحوالی دار  
 الخلافت گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند  
 روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین  
 خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن  
 به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لائی نبود و سواری و تردد  
 منافق سپاهگری و کارهای بود سلطان پر و بزرگ بالشکر گران ببالکهات  
 برآورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف ریهای

با تاکید در آمداده ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت نمایند  
 بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت  
 خواهید بود آن مفسدان ساده لوح<sup>۱۰</sup> را بکلام ابله فریب از راه  
 برده باخود متفق ماخت و متینق آنها شد که این خصرو است  
 و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بصرعت هرچه  
 تماسخ خود را به پنجه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ  
 بغاری از اضطراب و هول جان یاستحکام قلعه و بستان در نیارست  
 پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرورون در آمدند او با غیاث بیگ  
 از راه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشی رسانیده  
 فز افضل خان روانه گردید مفسدان اسماه و اموال افضلخان و  
 خزانه پادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند وی سیاری  
 از بیدولان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر  
 در گورگ پور بانضل خان رمید و شیخ بغاری و غیاث بیگ  
 پخشی نیز خود را بانضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و  
 لفشهین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان با عنضاد  
 اقبال بی زوال متوجه استحصال آن گوره و خیم العاقبت شد و چون  
 خبر آمدن افضلخان بوی رمید قلعه را بیکی از معتمدان خود  
 سپرده با جمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش  
 نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز  
 افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثارست  
 واندک زد و خورده سلک جمعیت مخالفان از هم گسینخت و دیگر  
 بار قدم ادبار بدرورون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست یاستحکام

من قبله راست گردم برسمت کج کلاهی

میان خانه این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجایب ملا علی  
احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیهت او پیش  
آمد که معروضد است که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان  
المشایخ شیخ نظام الدین اوایلا کلاهی برگوشة سر کج نهاده برابر  
آب جوں بر پشت یامی نهسته تماشای غسل هنود و عبادت آنها  
میگردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر  
متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این جماعت را می بینی  
و این مصراع میخوانند

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میربی تامی روی بجانب شیخ گرده بروزیان جاری میسازند که  
من قبله راست گردم برسمت کج کلاهی

ملا علی احمد مصراع یانی را تمام ناکرده بیخودانه افتاد و تمام  
شد - از عجائب امور که درینولا مانع گشت بهم رسیدن خسرو  
جعلی است در پنده - و شرح اینواقعه بر سبیل اجمال آنکه افضلخان  
حاکم صویه بهار بجانب گورکهپور که مسجددا بجاگیر او عذایت شده  
بود و از پنده شخصت گروه مسافت است متوجه گردید و در پنده  
شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ را که دیوان آنصولی بود با جمعی  
از منصبداران گذاشت اتفاقا قطب نام مسجدولی از مردم اوجد  
در لباس درویشان وزی ایشان بولایت ارجینیه که در نواحی  
پنده واقع است رسید و با آن مفسدان واقعه طلب رابطه آشناشی و  
رکجهنی به مرسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قبیله زندان گریخته

وایی محمد خانرا گرفته سیر میفرمود و خواست که از جوی  
بکفرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیف هرشار داشت  
درمیان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب (نداخت)  
که مبداد خان غریق شود و دست خانرا گرفته از آب ببرآورده  
بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنجمروز در اصفهان گذرانیده از شاه  
دستوری خواست و چون از بکان پی در پی نوشتجات فرستاده  
ادرا طلبیده بودند و قزلباش را منانی و مخل میدانست بکومک  
و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنگه پسرخد  
خود رسید به تهیه سپاه واستعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بتخت  
ملک در آمد و با امام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی هم رفته  
شکست خورد و اسیر سرپنجنه تقدیر گشته بقتل رسید و مدت  
سلطنت او شش سال کشیده از قرائیب اتفاقات که در مجلس  
پهشت آئین بظهور آمد واقعه نوت ملا میرعلی احمد مهرکن  
است او در صنعت مهر کنی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر  
فولاد میگند مگر ملا میرعلی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا  
حسین نیز مهرکن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش  
نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانه حضرت شاهنشاهی راه  
داشت و تکرار سبق باشان مینمود و باین نسبت آنحضرت ملا  
علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانحه غریب برمدیل  
ایجاز و اختصار آنکه شب پانچشنبه جمیع از قوالان سرود میگفتند  
و شیادی بپرسی تقلید ممایع میکرد بپرسی بیت امیر خسرو که \* بیت \*

هر قوم راست راهی دینی و قبله کاهی

شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردد چهارده پانزده شیر فقیر  
 دیده که در فضای جهروکه طرف دریا میگشند و شیر بانان همراه  
 بوده محافظت مینمودند درین مال همایون فال صدیعه مظفر  
 حهین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه  
 امیر علی میرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان  
 خرم خواندنگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جلس برسم  
 مانع ارسالداشتند بسیار دنیا شاهزاده مرتضی خان موافق پنجهزاری  
 ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اهل مخان صاحب صوبه  
 بذگله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر  
 بعرض رمید که مهم دکن بشکمی که همراه شاهزاده پرویز تعین  
 یافته متمشی نمیشود و دنیاران دکن لشکرها فراهم آورده باعتصاد  
 عنیر بد اختر پایی ضلالت و ادب افشرده قدم جرأت و بیباکی  
 پیش نهاده دم استقلال و امداد کبار میزند خان خاچان را باده دوازده هزار  
 سوار دیگر که سیفخان باره و حاجی بیگ اوزیگ و سلام الله عرب  
 برادرزاده مبارک عرب که حاکم جویزه و سفول باشد از نجمله بودند  
 بکوچک و مدد شاهزاده تعین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس  
 پیغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه  
 توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب  
 در پنجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بائیش خمر بسوخت  
 و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین  
 مرصع و قیل خاصه و تومن و طوغ بخانجهان عغایت نمودند و براقم  
 اقبالنامه حکم شد که فرزد عبده الله خان شدائد از جمله دوازده هزار

ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سوان سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند  
درینولا فلاندری شیری پیشکش کرد بغايت تدار و قوي و عظيم  
جهه در خودي بدمست آورده تريedit کرده بود و لعل خان نام  
نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب  
فرمودند که با گار جنگ اندازد و خلق انبوه بجهت تماشا فراهم آمده  
بود و جمعی از جوگیان نیز در يك جانب ایستاده محو تماشا بودند  
شیر بجانب جوگیان دویده یکی از آنها را که برهنه بود گرفت و  
بطريق ملاعيت نه از روی غصب چنانچه بماده خود چفت میشود  
بحركت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و  
آزاری نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر برآورده بگذارند  
که در فضای چهروکه طرف دریا بطور خود میگشته باشد و همه  
چهار شیر بان کلته چویها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا  
مکرر ازو بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشا شیر و نگاه  
داشتن آن توجه فرمود شیر بچه بسیار برسیم پیشکش آورند و در فضای  
طرف دریا بی زنجیر و قلاده میگشند و بهر شیری دو شیریان  
موکل بوده طعمه میدادند رفته شیرهای کلان تدار بهم رسید  
یکی مرنانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر  
اینها را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیهستا در  
محنتی و وزر جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیری با  
یکی از آنها چفت شده بچه آورد و شیر میداد تا بطعمه خوردن  
رسیدند و کلان شدند و این از غراییب امور است که در عهد دولت  
جهان گیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که

لی و هم از ارغون و حاجی پی قوشچی و علی هیله پی منع بیت  
 دیوان بیگی و شاه کوچک پی دیوان بیگی که خود تبریز نموده  
 پیمرتیه امارت ریانیده بود بگمان آنکه ایتجمیعه بدرادر زاده های او  
 امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل ریانیده  
 و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کرد از ناهنجار او نفرت  
 گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریک  
 چندی از امرای او زیکه برو خروج کرده بسیاری از ملک او  
 پتصرف در آوردن ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجایی  
 نرسید اقبال روحی بر تاخت و دولت پشت داد هرچه بجهت  
 پهلو و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون  
 دانست که روز برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر  
 دل از ملک و دولت برگنده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه  
 برد که مگر یامدای و کومک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم اورا  
 گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از کرم خویی و دلچشی  
 پانزده که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوش نمای امت دغیقته  
 فرو گذاشت نموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت  
 میداشت شنیده شد که روزی در باغ خود مجلس عالی آراسته  
 خان را ضیافت کرد اتفاقا جوی آبی در میان مجلس جاری بود  
 اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی  
 جوی گذاشته بودند که مردم ترد توانند کرد اتفاقا شاه دست

سوارگاه باستیضال زانای مقهور با او مقرر اند چهار هزار سوار از  
گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانجهان رسانیده معاودت نماید  
و نیز حکم شد که یک لک روییه بمردمی که همراه خواهد برد برسیم  
معاودت بدهد درین تاریخ موكب کیهان شکوه بعنم شکار بصوب  
پرگنه باری نهضت فرمود \*

## آغاز سال پنجم از چلوس مقدس و مبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هیجده هجری  
خورشید گذتی افروز؛ بیت الشرف حمل معاودت تحویل ازانی  
داشت و سال پنجم از چلوس میمند مانوس بفرخی و فیروزی  
آغاز شد چش نوروز در شکار کاه پرگنه باری آراستگی یافت چون  
هوا روزی بگرمی نهاده بود علی معاودت بمستقر الخلافت معطوف  
داشند درین اثنا از عرائض صاحب صوبه و واقعه نویس کابل  
بهمامع اجلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه  
عباس فرمان روان ایران التجا برد - تفصیل این مجمل آنکه چون  
ولی محمد خان را تخت دولت میسرشد از آغاز سلطنت تا چهار  
سال پقانون عدالت و اطوار پستدیده رزگار بسر بردہ بامداد  
داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرمند داشت  
و آخر از بد فرجامی نخوست ازلی که در طالعش و دیعت نهاده  
دمت قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک  
خویش برگشت و ستمگاری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته  
چند سر از امرای او زیکده را که عمدتی دوست او بودند مقل

شاهنشاهی مرحومت نمودند صاحب نفس قوی هیکل بود و گارهای  
 عمدۀ ازو متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسونخ تمام  
 داشت درینولا مهابت خان را منصب هه هزاری ذات و دوهزار و  
 پانصد موار و خلعت و اسپ و غیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا  
 که بگویم اوتیعن شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ  
 و غیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانی  
 مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران  
 کار دیده بگویم او مقرر گشتند و پانصد نفر احدي و ده هزار  
 توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجناه وغیمه و شصت زنجیر غیل و  
 پیست لک روپیه خزانه عغایت شد میر خلیل اللہ پیشو میر میران  
 یزدی که همچملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض  
 اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر را قم اقبالناهه  
 بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدرین تاریخ خانخانان سپه سالار  
 بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دو تسدیع  
 مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرا بید قیمت  
 آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هر چندس  
 بمنظور در آورده راجه مانسنه دستوری یافت که بوطن خویش رفته  
 هامان یورش دکن نموده بدانصور شتابد چون خانخانان تعهد  
 صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شدقارشدن حضرت عرش  
 آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نموده و نوشته داد که  
 در عرض دو سال این خدمت را بانصرام رساند مشروط بآنکه سوای  
 لشکری که دران صوبه تعیین سنت دو ازده هزار سوار دیگم باشد لک

حیوانات خوش نما است و برقدرش می افزاید و در انسان ناطق  
بخلاف آن مکروه و زشت میداشد باز و جره و شاهین و باشه  
و شکره و زاغ و کبک و کنچشک و دراج و بوزنه و طاووس و آهو  
و چکاره قویغون دیده شد - از غرائب وقایع آنکه جلال الدین مسعود  
پسهرمیر گیسو و بیعت حیات سپری و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی  
در حالت احتضار فرزند دلیلند افیون از دست او خورده بعد از  
نوفت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینحال لعلخان  
کلاونت از عالم گذشت و حضرت عوش آشیانی عنایت صفرط  
بوی داشتند اورا کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر میباخت  
و افیون از دست او میخورد بعد از نوفت لعلخان افیون خورده  
وفیق راه عدم شد - در هندوستان (رسمیست مستمر که) زنان هندوان  
بعد از مردن شوی زنده با آتش در آمدۀ جان فدای محبت می  
سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده با آتش  
در آمدۀ خود را باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نهبت  
بفرزند شفیده نشده \* درین هنگام عشتر فرجم صالحه بانو صدیقه قائم  
خان پسر مقید خان را در عقد ازدواج خود در آورد \* پیادشاه محل  
مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رهید  
اسلام خانرا بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتابیق شاهزاده  
جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار و پنجه را بافضلخان پسر شیخ  
ابو الفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیک نام داشت  
از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از نوفت میرزا بخدمت  
مرش آشیانی پیوست و آنحضرت بفرزند پلنگ اقبال خود حضرت

اـسـپ و فـیـل لـطـف نـمـوـذـنـد وـچـون اـز سـلـوـک وـمـعـاـش بـرـادـرـان مـرـتـضـیـی  
 خـان مـرـدـم گـجـرـات مـتـشـکـی وـمـسـتـغـائـی بـوـدـنـد اـورـا بـدـرـگـاه طـلـب  
 فـرـمـوـذـنـد وـلـایـت گـجـرـات رـاـبـه تـیـول خـان اـعـظـم مـیـرـزا عـزـیـزـکـوـکـه عـنـایـت  
 نـمـوـذـنـد وـمـقـرـرـشـد کـه خـود درـمـلـازـمـت باـشـد وـجـهـانـگـیـر قـلـیـخـان  
 پـسـرـ کـلـان اوـبـه نـیـاـبـت پـدـرـ بـحـکـوـمـت وـحـرـاسـت آـنـمـاـک پـرـدـاـ زـد \*

## آـغـاز سـال چـهـارـم اـزـجـلوـس اـفـدـس

شـب پـنـجـشـنـدـه چـهـارـدـه نـیـجـهـه هـزـار وـهـفـدـه هـجـرـی نـیـر  
 اـعـظـم فـیـض بـخـشـ عـالـم بـه بـرـجـ حـمـل تـحـوـیـل فـرـمـوـذـه سـال چـهـارـم  
 اـزـجـلوـس عـالـی آـغـاز شـد مـیـرـزا بـرـخـورـهـار خـلـف عـبـدـالـرـحـمـن دـوـلـدـیـی  
 بـخـطـاب خـانـعـالـم فـرـق عـزـت بـرـ اـفـرـاـخـت اـزـ زـمـان حـضـرـت صـاحـب  
 قـرـانـی تـاـ حـال کـه نـوـبـت سـلـطـنـت بـحـضـرـت شـاهـدـشـاهـی رـمـیدـه اـجـدـاد  
 اوـدـرـین دـوـدـهـمـان رـفـیـعـ الشـانـ حـقـوقـ خـدـمـتـ ڈـاـبـتـ دـارـنـد وـپـشتـ  
 بـرـ پـشتـ اـمـرـا آـمـدـه اـنـدـ جـهـ کـلـان اوـمـیرـشـاـهـ مـلـک اـزـ اـعـظـمـ اـمـرـاـیـی  
 صـاحـبـ قـرـانـی بـوـد وـ تـاـ بـوـد بـغـیرـ اـزـ دـوـ لـتـخـواـهـی وـ حـقـ شـنـاسـی اـزـوـ  
 بـظـهـورـ نـیـاـمـدـه چـون ذـکـرـ اوـ درـ دـیـگـرـ تـوـارـیـخـ مـشـرـحـ وـ مـبـسـوـطـ نـکـاشـتـهـ  
 کـلـکـ وـقـایـعـ نـگـارـ مـوـرـخـانـ شـدـه بـتـغـصـیـلـ آـنـ نـیـرـدـلـخـتـهـ بـایـنـ دـوـ سـهـ  
 کـلـمـهـ مـخـتـصـرـ سـاـخـتـ چـون مـمـمـ رـاـنـاـ چـنـانـچـهـ بـایـدـ اـزـ مـهـاـبـتـخـانـ  
 مـتـمـشـیـ نـشـدـهـ اـورـاـ بـخـدـمـتـ حـضـورـ طـلـبـ دـاشـتـهـ عـبـدـالـلـهـ خـانـ رـاـ  
 بـجـایـ اوـ سـرـدارـ آـنـ لـشـکـرـ فـرـمـوـذـنـدـ دـرـینـ سـالـ شـاهـزـادـهـ پـرـوـیـزـ  
 بـحـکـوـمـتـ صـوـیـهـ دـکـنـ دـسـتـورـیـ یـاـنـتـ وـ بـیـهـتـ لـکـ رـوـیـهـ خـوانـهـ  
 بـجـیـهـتـ مـلـدـ خـرـجـ لـشـکـرـ دـکـنـ هـمـرـاـ دـاـهـنـدـ آـصـفـخـانـ بـوـلـاـ پـایـهـ اـتـالـیـقـیـ

روپیده خزانه داده شود حکم بدبیانیان نظام شد که بزرگی هامان نموده رواهه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی اذار الله برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب هه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و هائمه ملازمان عتبه خلافت در موكب اقبال سعادت پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتعقی نظر دیده و سنجیده تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رمید فرمودند و مبلغهای کلی برهم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن حضرت پانزده لک روپیده که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هقداد پنج لک خافی رایج توران به نزخیکه امروز شایع ست خرج شد از غرائب آنکه حکیم علی نقی در خانه خود حوضی ساخته و در گنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشی و هزان خانه بقچه رختی و چند کتابی فهاده و هوا نمیکذاشت که یکقطر آب پانخانه در آید و هر کس بتماشای آن رغبت مینمود دران گنج سری به آب فرمی برد زینه چند پیش می آمد دو سه زینه پایان رفته بدرورن خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود را کشاده لک خشک می بست و می نشست و دران خانه جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود پا آب در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب در هزاری سرقرار ماخته بدولتخانه معاونت فرمودند - درین تاریخ خانخانان بضیط ولایت دگن دستوری یافت خلعت با کمر و شمشیر مرصع و

معاودت لوابی آسمان صامی از لا هور به مستقر خلافت روز یک شنبه فهم ماه شوال نهضت موكب اقبال بصوب دارالخلافت آگه اتفاق افتاد قلبه خان بحکومت دارالسلطنت لا هور و صیر قوام الدین خواجهی بدیوانی صوله مذکور مقرر گردیدند - روز پنجشنبه هزاده فی قعده دارالملک دهلي محل نزول رایات اجلال گشت و در منزل سلیمان گنده که سلیمان خان افغان در ایام حکومت خود برلب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام قرمنودند الحق مر منزل بکیفیت دل نشین هست چون ساعت در آمدن بدара الخلافت نزدیک بود از دهلي بکشتنی نشسته متوجه مقصد گردیدند راجه مانستگاه از قلعه رهتاس آمده دولت باریافت یکصد زنجیر فیل برمم پیشکش گذرانیده ۰

### آغاز مال صوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذبحجه سنه هزار و شانزده هجری آمنتاب مال مناب به برج حمل معاودت تحويل ارزانی فرمود مال شوم از جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنگه که در پنج کروهی از دارالخلافت اکبر آباد واقع است جشن نوروزی آزادگی یافت فرین جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار موار معرفا زد خواجه جهان خواجهی به خدمت بخششگری ممتاز گشت - روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بصاعتب معاودت قرین داخل اور دارالخلافت شدند راجه نرسنگدیو یوز تویغون پیشکش کرد در جمیع جاندار از انسان و حیوان تویغون خوبی میشود لیکن در

«هور نزول اجلال فرمودند میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد  
 میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که ملکه آنها از  
 غایت اشتهر محتاج به تعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان  
 بیزرنگی و جا و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین  
 بوس دریانت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده  
 جاگیر معموره تنخواه فرمودند عجالة الوقت دوازده هزار روپیه برسم  
 صد و خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس میانت نمود  
 با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزونه  
 موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیض و چینیهای  
 غغفرزی و خطایی برسم پیشکش معروضداشت آنچه پسند افتاد  
 برگزیده تدمه باو بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتی  
 لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقة آن از یک پارچه لعل  
 تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغايت خوشیگ و  
 خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرمیاده بود مقبول خاطرمشکل  
 پسند افتاد والحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر  
 فطیی شش پهلو تراشیده بوزن در مثقال و پانزده سرخ در غایت  
 خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن  
 اینحال فرستاده شریف مکه مکتوب محبت طراز و پرده در خانه  
 مبارک کعبه رسیده هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف  
 فرمودند بمتهدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک  
 روپیه را از هرجنس که باب آن ملک باشد بجهت شریف

هوار خاوند و منزل بمنزل بادن (سوانی می آورده باشد) - از گرایی به  
 آنکه قایم خان لک که بخطاب دیانتخانی سرفرازی داشت و با  
 حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی اورا بناهول تخریبی  
 مذموم ب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم  
 گردید آواره داشت ادبیار گشت فتح الله پمن گفت که صلاح دولت  
 درین امت که ولایت پنجاب را بازداده این میهمت را کوتاه باید  
 چا خشت فتح الله منکرش و ظرفیین رجوع بسوکن نموده میباشد کردند  
 و ده پانزده روز پنده بود که آن بی معاونت بشایامت گردان  
 خویش گرفتار آمد و هونگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آیاد  
 محل نزول رایات جلال گشت غیر تختان حاکم آنجا بحکم اشرف  
 دردشت از نه شکار قفرغه طرح اتفکد و در یکروز میصده جاندار از  
 قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگان از قندهار آمد دولت  
 زمین بوس دریافت او از تربیت یافته های حضرت عرش آشیانی  
 است انار الله بیرهانه و درین دولت مصادر خدمات شایسته گشته  
 شمشیرهای تمایان زده بمنصب عالی و مرتکب بلند ترقی و  
 تضاد نموده مدت ها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اندیار  
 وزگار پسر برد درینولا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل  
 و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصن و فیل مهست  
 و اسپ خاصه مرحومت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت  
 آنکه فرمودند پیر خان پسر دولتخان لویی را که بمنصب مه  
 هزاری و خطاب علالتخانی عز اخدا صاحب داشت بخطاب والی  
 خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند - و دو از دهم ماه شعبان بهار السلطنت

بعرض شاهنشاهی و مانند آنحضرت از محل برآمده صلاحتخان رفته  
طلبیدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت کورش دریافت  
بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودن بیان فرمودند صلاحتخان  
معروضداشت که لحظه پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این  
حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرمان  
ورانی تمکن جسته حکم باحضور آن خون گرفتها فرمودند یکمی  
از آنها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداع ترکمان که درین  
نژد یکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلاحتخان عرض  
گرد که تا یکی از آنها بتویه جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن  
نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رم حکم اقدس شد  
که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان  
قلیب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از ثبوت  
نور الدین محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوّله  
و هندوی اعتبار خان و بداع ترکمان را بردار کشیدند و صلاحتخان  
التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آینه  
کار بدشواری میکشد صواب آنست که آن نوشتہ هنری اعتبار خان  
بنظر در نماید و بندگان درینه نگرد آنحضرت التماس اورا قبول داشته  
ناموس بندگان درینه نگرد آنحضرت التماس او را قبول داشته  
موافق مدعای او حکم فرمودند و اینمعنی سبب حیات و نجات  
خلقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران ورز بصلاحخان نرسیدمی  
اینحرف سویسته مازدی غالب ظن آنکه او نیز سردار را رنگین  
ساخته و درباب حکیم فتح اللہ حکم شد که تشهیر کرد بخردازگون

بهجهت بیماری در لاهور توقف گزید و آصفخان را از تغییر اعتماد  
 ایالله و وزیر الملک بمذکوب وزارت و کالت بلند پایگی بخشیدند  
 خسرو را حواله انتبار خان خواجه سرا نمودند درین وقت آنحضرت  
 بحکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بی لطف شدن میان نورالدین  
 محمد و حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردن  
 که خسرو را از قید و حبس برآورده بسلطنت بردارند محمد شریف  
 پسر اعتماد ایالله نیز با اینها همدستان شد و هندوی انتبار خان را  
 که صاحب اعتماد مردم او بود و در خلوت فزد خسرو راه داشت  
 با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به تبعیت خود  
 در آورند هندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی  
 بهجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج  
 شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس  
 در زرگ فدائیان انتظام یافته بودند در تکواهان ازین مقدمه آگاهی  
 قداشند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر  
 نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت گرده خسرو را از قید  
 برآورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع هازنده ایفا کنند از اینها بتقریبی  
 از زنگای خوش رنجیده برهمنوی توفیق خواجه دیسی دیوان  
 شاهزاده جهان و چهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت  
 و او گرم و گیرا بخدمت شاهزاده عالمیان شناخته عرض این ماجرا  
 نمود شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر والا قدر رفته حقیقت را  
 معروض نشاند مقارن اینحال آصفخان نیز خیر یادته بمنزل صلابت خان  
 رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده

سعادت زمین بوه دریانست و هر کو هیومنان را به آبیل او  
مرحمت نموده پدانصوب رخصت فرمودند در خلال ایتحال خبر  
رسید که میرزا شاهرج در ماله و دیعت حیات پرده حق تعالی  
غیرق بحر مغفرت خویش گرداند از میرزا شش پسر ماند اول  
حسن و حسین که توامان قدم بعال و وجود نهادند بعد ازان میرزا  
سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از  
میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خیر  
شایستگی خویش بمناسب مناسب اختصاص یافتند \*

### مرا جعت موکب همایون از کابل بلاهور

در جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل گرج گرده  
متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان  
بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی خبردار باشد . و از سوی  
پد اذیشی هوا داران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل نزشت  
خویش وبقصاص رسیدن - و تفصیل این اجمال آنکه در ایندا روزی  
چند خسرو را با امیر الامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر  
شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان آصفخان پاسدارند  
در روز نیست آصفخان نور الدین محمد پغنم او با جمعی از  
نیوکران او پاسیانی مینمود و در جائیکه خسرو می بود نور الدین قنها  
میرفت و با او در خلوت صحبت مینهاشت و قرار داده بود که هرگاه  
قابو بددست افتد به ترتیب امباب شورش پرداخته او را لزقیده  
برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود امیر الامرا

دیوارها گه گرهه در خایت سفیدی و درمیان خانه قبری گندۀ  
و دری یک لخته بران نهاده و چون پرده آن در برداشته شد  
تابوتی بنظر در آمد بعد ازانکه تخته از بالای تابوت پرگرفته  
میست را دیدند که با آنین اسلام و بقبله خوابیده است دست  
چپ را بجهت متر عورت دراز کرد و مقدار نیم فرع گریاس  
هم بالای هندر مانده از اعضاش آنچه بر زمین پیوسته است  
پیوسته و از هم ریخته و آنچه از زمین جدا است درست مانده خاک  
تصرف نکرده مسوی سر و آبرو و مرده تمام ریخته بینی درست  
و چشمها برهم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری  
از پایان و گوشتی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک  
خورد است و اینکه پر خم مشتبه شده زخم و پنبه زخم غلط بود  
انگشت و فاختهای دست و با درست پوست خشکی بر استخوان  
کشیده و خط پرگاری درمیان کمر بفوعی که انگشت وسطی  
درمیان آن درست بنشینند معلوم نشد که معبب این چیست  
ایام و غات یا شهادت معلوم نشد بغير ازان که بعد از تفحص و تحقیق  
پیری را از دیهی آورده خالی از معقولیت و شعور نبود احوال  
خواجه تابوت از پرسیدم گفت که از پدر وجد خود شنیده ام که در  
جنه چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکری این مرد شهید  
شده و العلم عند الله درینه ارسلان نام اوزنکی حاکم که همرو آمد

( ۷ ) دو دندان با او دو دندان پایان از میان لب نمایان

گوشتی که از

مسجد غریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت درآمد که بگانه خرچنگی بود گلوی ماری که بدرازی در فرع شرعی باشد گرفته می شارد لحظه توقف فرموده تماشا میگردند تا مارجان داد چون مکرر بعرض رسید که در حسک و بامیان که مرحد کابل است کوهی واقع شده دزان کوه سه پیچی ماخته اند و مدهن خواجه تابوت نام عزیزی است و مدت هفتاد و هشتاد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضاش از هم غریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است برگردانش که چون پنده را از فراز زخم برگیرند خون ترشیح نمایند تا همان پنده را بالای زخم نهند خون نمی ایستد چون این حرف غرابت تمام داشت بر اقام اقبال اذمه حکم اشرف شد که خود بدانجا رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آمد بعرض همایون رساند و نجابت دیدند زخم جراحی نیز همراه گردند کمترین مشش منزل طی مسافت نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات سبزوار در آنجا توطن گردیده اند گذرانید روز دیگر بذیدن خواجه تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار در فرع و نیم از زمین بلند تریکی را بر فراز آن برآوردم تا او دست دیگران گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدم ( درون دالان مه ذرع در طول و یک و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر ) و درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و

رخصت حکم شده بود سزا یی کرد از ناهنجار در دامن روزگار او نه  
 قطب الدین خان بمحجرد، رود فرمان بیی تامن و توقف جریده ببر سبیل یالغار  
 متوجه برد وان که به تیول شیر افگن مقرر بود می بود او از آمدن قطب  
 الدین خان وقوف یانده برسم استقبال جریده با دو جلوه دار تاخته  
 رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده در او را فرا گرفتند چون  
 از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب  
 گفت که این چه روش توزک و طرز سلوک است خان مردم را  
 مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیر افگن از چهره  
 حال نقش خود استنباط نموده پیش ازانگه دیگری دست بکار برد  
 گرم و کیدرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه  
 زوده و احشای او بیرون افتاده وا بهردو دست شکم را گرفته با آواز بلند  
 می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود پیر خان کشمیری که از  
 بندهای عمدۀ بود و از شجاعت و جلاعت بهرۀ تمام داشت اسپ  
 را بر انگیخته زخم شمشیری بغرق او زد و شیر افگن شمشیر سیخکی  
 به پیر خان زده کارش تمام ساخت درین وقت ملازمان قطب الدین  
 خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش با نجام رسانیدند  
 و چون قطب الدین خان نسبت گوکلداشی داشت و از امرای عظیم  
 الشان بود این سانجه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر  
 قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان  
 صاحب صوبه بهار مقرر گشت - و از غرایب آنکه در حوالی علی

که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند - و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسماعیل پسر شاه غفران پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسماعیل از راه قندهار بهندوستان آمد و در ملستان بخانخانان که متوجه فتح تهنه شده بود پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و دران یورش مصادر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معارضت نمود حسب التماس او بمنصب لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیله میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انا رَلَه برهانه از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال ران دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و حضرت التفات خود را شامل حال او نرموده بخطاب شیرافگن اختصاص بخشیدند و بعد از جلویی جاگیر او در صوبه بندگاه لطف نموده بد منصور فرستادند چون بعرض رسید که طبیعتش بفتحه جوئی و شورش طلبی مجبول و مفظور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب و مداد ڈابت قدم یابد بحال خود دارد والا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسرا رساند اتفاقا قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش اربد مظنه گشته هرچند بحضور طلب نمود او عذرهاي دور از کار پیش آرده اندیشهای فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرض داشت نمود فرمان صادر شد که اورا روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که در حضور هنگام

و سال دوم از جلوی اندس بخوبی و خرمی آغاز شد جشن نو روز  
 جهان افروز آرامتگی یافت درین جشن عالی پادشاهزاده جهان  
 و جهانیان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده  
 علم و نقاره و تومان و طوغ مرحمت فرمودند هفتدم شهر ذیحجه پساعت  
 مسعود و زمان مسعود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت  
 قلیخ خان حکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی  
 دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلاً بمنزه و درخت نمیروید ظاهرا  
 ازین سبب کوه بدولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیر الامرا را  
 بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین  
 تاریخ آصفخان بوا منصب وکالت فرق عزت بر افراحت خلعت  
 خاصه و دوات و قلیدان مرصع لطف فرمودند او لعلی که بچهل هزار  
 روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به  
 همراهی خود التماس نموده که سرزنشه دفتر و کاند با او باشد - روز  
 پنجشنبه هودهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باع شهر آرای کابل  
 محل نزول رایات اجلال گردید از پل مستان که در کذار شهر را  
 امتحانتا باع مذکور راست و چپ دو رویه زرنشار کردند و فقرا  
 و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوی باع شهر آرای باعی طرح  
 اینکنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از  
 گذرگاه می آید در میان این باع جاری سازند درین ایام که موبک گیهان  
 شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرض داشت منهیان صوبه بذگله  
 بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استبلو که بخطاب شیرافگن  
 اختصاص داشت قطب الدین خانرا کشت اورا نیز بندهای پادشاهی

و جاگیرش تغییر فرموده<sup>\*</sup> روزی چند از چشم افاده نظر بند داشتند  
درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان چریز زنگ  
زدایی دلهایی خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر  
فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرموده بجانب گرجه‌اک و نندانه  
که از شکار گلهای مقرر صونه پنچابست نهضت موکب گیهان  
شکوه اتفاق افتاد مدت مه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عنان  
معاردت بدار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد  
و یک جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیله گاو و گورخر و آهو  
شکار شد بزکوهی که از همه کلان تر بود رزن فرمودند دومن و بیست  
و چهار سیر برآمد که بیست و یکمین بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی  
دومن و سه آثار برآمد که هفده من خراسانی باشد و نیله گاو چهارده  
من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده  
سیر که هفتاد و شش من خراسان باشد در خلال اینحال از عرایض راقعه  
نویسان صوده بیهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه  
سنگرام که از زمینداران عمدان آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد  
و جهانگیر قلیخان تردات نمایان کرد؛ اعلام فتح و فیروزی برادرانش  
و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید \*

## آغاز سال دوم از جلوس اشرف ونهضت رایات عالیات بجانب کابل

روز چهار شنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری  
آفتاب جهانگیر بخانه شرف خویش سعادت تحويل از اندی فرمود

( ۱۱ ) حاکم ولایت خاندیش در خبیث و غیبیت حضرت عرش آشیدانی نوشته بود عذایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمکن که بیشتر زندان صلبی نداشته باشند اما چون طبیعت آن حق ناشناس بخبیث و نفاق سرهشته شده بود در بدی و بد اندیشی بی اختیار بود باین حال مصاحبه بود بی نظیر و همآل و در مدعای نویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نه تنعلیق را بغایت خوش می نوشت بالجمله کتابتی که برآجه علیخان ( نوشته از خبیث و غیبیت هیچ فروگذشت نکرده و آنچه بزیان قلمش آمده بی مجابا و ملاحظه روی کاغذ بلکه روی دل را سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متنهم ساخته بعیدوبی منسوب داشته که نسبت دادن بسیگان او از بد ذاتی و سگ نفعی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه امیر در اموال راجه علیخان برآمد و بدمت خواجه ابوالحسن افتاد خواجه سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی درآورد و آنحضرت در میان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته اور بدمتش دادند که بخواند آن بی آزم دیدها را سخت کرده بیم مجابا خواند ایستادهای پایه امیر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدآنچه سزاوار بود بر زبان آورند هرچند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عذایت عرش آشیدانی بفریاد او رسید

سعادت زمین بوس در یافت و میرزا علی اکبر شاهی بکومنت کشمیر  
سرفرازگردید و مقرخان نیزکه بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده انبال  
وقته بود پسران شاهزاده را ازد کن آورده ملازمت نمود از شاهزاده مروع  
سنه پیش و چهار دختر مانده بود پسر کلان طیمورث دوم <sup>(۵)</sup> با استغیر سوم  
هوشنج درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان  
عبدالرحیم بود و رآخر شاهزاده انبال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به  
پسرش ظاهر میگردید و در محاوارت بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده  
بعواطف بیکران مخصوص میداشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب  
الحمد بدرگاه آمده دولت زمین بوس در یافت و منصب سه هزاری  
و خطاب صلاتخانی عنایت نمودند <sup>(۶)</sup> ( و هم درین سال مرتضی خان  
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی بافت ) و قطب الدین خان گوکلناش  
بصاحب صوبگی بندگله از تغیر راجه مانسنه بلند مرتبه گردید  
خلعت با کمر مرصع و اسپ قباق با زین مرصع مرحمت  
فرمودند و منصب او پنجه هزاری ذات و سوار مقرر شد و دولت  
روپیه بصیغه مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیده بکومندان او  
لطف نمودند - و هم درین تاریخ صدیه شاهزاده سلطان مراد برادر  
خود را بشاهزاده پرویز ذسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه  
از نقد و جنس برصم ساقق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک  
روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب موانع ظاهر  
شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه ام است که براجه علیخان

پیاله دو آتشه میخورد و کله گوشه نخوت که نهاده غنیم را موجود تصور نمیکند ) و پیومنه بعیش و طرب مشغول بوده همه روز افواج ترتیب داده بمقایله و مقاوله بیرون میفرستد و آثار غلبه و تسليط ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از امرا و منصبداران را که قرا خان ترکمان و بخته بیک کاپیسی مخاطب بسردار خان از انجمله بودن بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی تر خان بکومک شاه بیگخان تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رقمی بنام آنها مصحوب حسین بیک نامی فرموده که دست از قلعه باز داشته هر کدام بجای مقام خود شتابد و فرموده که حسین بیک لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت برود و مراسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگذراند بالجمله پیش از آنکه افواج چهارگیری بقدنهار برمد لشکر قزباش بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت بر افراد و شاه بیگخان روانه درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند ( و بین مرحوم آنحضرت هم ملک تهده را داشت و هم قندهار را و بغايت عالي همنانه و بزرگانه روزگار بسرومي بز ) درین تاریخ شاهزاده پرويز از مهم رانا آمده با کومکيان

کردند و شیخ اختاب مرتضی خانی سر بلندی یافت و بجهت میامت و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دار ہانصب کرد جمعی از مفسدان میا بخت را که با خمرو رویق طریق بگی و ضلالت بودند باقی معموقت بردار کشند در اوراق سابق ممت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت به تسبیح ملک ران تعین شد و چون شورش خسرو بیان آمد حکم اشرف شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصفخان متوجه دار الخلافت اکبر آباد گرد و درین وقت که بیامن اقبال بی زوال اطهاء نائمه خسرو شد حکم فرمودند که فیض آن عزیمت نموده عازم درگاه والا شود - روز چهار شنبه نهم ماه صفر بمبارکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت برگیرد درین هنگام بمسامع جلال زمید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر شدقار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندھار آمد و قلعه را محاصره کرد و شاه بیگ خان با عتیض اقبال روز افزاون با مستحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پایی همت انشردہ بالای ارک جائی بجهت فشستن خود قرارداده که غنیم از بیرون مجلح او را مشاهده مینماید ( و در مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و هر برهنه

بروند و بیراق ازو گرفته نظر بند داشتند - روز دوشنبه سلیمان شهر محرم  
 الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران  
 بهمراه اقبال و مید حکم شد که امیر الامر بوجناح استعجال شناخته  
 خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مرد و داد  
 را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجم شنبه سوم صغر خسرو را دسته بخته  
 وزنگیر در پا بتوره چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان  
 جلال در آورده حسن بیگ را بر دست رامت و عبد الرحیم را  
 بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هر دو  
 ایستاده میلرزید و میگریخت حسن بیگ بگمان نفع موهم  
 به رزه گوئی و رازخانی در آمد پوشان گفتند آغاز کرد چون عرض  
 از به پیشگاه خاطر فیاض پرتو انگند بحرف زدن نگداشتند حکم  
 فرمودند که خسرو را مصلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در  
 پوست گار و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده واژ گون بردار  
 گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گار زود تراز پوست  
 خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده فماند و به تنگی  
 نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر  
 میگردانیدند از غایت بی آزمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه  
 و بازار از قسم خیار و غیره آچه رطوبت داشت و بدمتش می افتاب میخورد  
 آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش برو آورند  
 در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد  
 و چون در پرگنه بهیرون وال شیخ نتیخ کرده بود حسب التماس شیخ  
 دران مقام پرگنه آباد ساخته بفتح آباد مسحوم فرموده بشیخ عذایت

از هدوء متعلقة خودش خبردار بوده هرجا ازو افری ظاهر شود معنی در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بصیار میشه بخست بگذر شاهپور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هرچند تردد نمودند کشته بهم فرسید ناگزیر بگذر سودهره رفتند چون شب بود صریم او بتفحص و تردد بسیار یک کشته بیملح بذست آورند و کشته دیگر پر هیمه و کاه باختند ملاحان کشته هیمه را بلطف و عنف راضی ساخته برقی کشته سوار شده خواستند که از آب بگذرند ملاحان اضطراب ایقها را دریافته کشته را در میان آب بجایی بردن که بر روی یک نشست و خودها در آب جسته بشناه گذشته این خبر بمردم سودهره گفتند اتفاقاً چوده‌هی پرگنه سودهره ازین شور و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوای او صردم آنطرف فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود آگاه ساختند <sup>( مقارن )</sup> اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که دران حدره بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادب را با حسن بیگ از کشته برآورده به پرگنه گجرات

---

( ۲ ) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا و سیده بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش کس بیش نبودند لاعلاج شده تن بقسا در دادند روز دوشنبه <sup>الخ</sup>

گفتند که میان فوآپ و پرگاناتی را که دران سمت واقع سمت تاخت  
 و تاراج کرد، بجانب دارالخلافت اکبرآباد باید شناخت اگر کاری  
 از پیش رفته فبها و نعم و الا بحدود و لایت شرقیه "باید" رفته ممکن  
 آنست که از راجه مانعه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین  
 عید و مسافت دور بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه  
 محنن و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن  
 بیک گفت این کنکاش غلط است شمارا بجانب کابل باید شناخت  
 چه از اسپ و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من  
 در قلعه رهناص موجود است بمجرد زمین بحدود رهناص ده  
 دوازده هزار سوار مغل کار آمدندی در خدمت شما فراهم می آیند  
 اگر پادشاه از بی شما بیایند ماجنگ را آماده ایم و اگر اینحدود را  
 بشما ارزانی دارند یک چندی بروزگار در ساخته انتهاز فرست و  
 قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره  
 کشا گرد فردوس مکانی با بر شاه و جنست آشیانی همایون پادشاه  
 بیاوری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد  
 هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهده ایشان خزانه  
 بدهشند و من چهار لک روپیه در رهناص دارم پیشکش میکنم  
 چون عنان اختیار خود را بعینصه اقتدار آن برگشته روزگار سپره بود  
 کنکاش او را مرجح داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب  
 هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیگ خواست که  
 از آب چناب عبور نموده خود را بر رهناص رماند چون باطراف  
 همالک فرامیین رفتند بود که گماشتهای چاگیر داران و کروپیان و غیره

پیش گرفته و قریب چهارصد سوار از ایماقات بدخشان علف  
 تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند  
 خسرو با حسن بیگ قرار برفراز داده آواره بادیه ناکمی و زشت  
 نامی گشت انتظام بمحسن ململه خلافت شیخ فرید رایت فتح و  
 فیروزی بر افرادشند کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آواز ماخت  
 صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت  
 با مکهپال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ  
 آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارماده است آخرهای همان  
 روز بشارت فتح و فیروزی بسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی  
 بر جناح امتعجال تومن اقبال بر انجیخته متوجه عرصه کلزار شدند  
 و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار قهاده راجه  
 بامو را که از زمینه اران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت  
 فرستادند که هر جا ازان سرگشته بادیه ضلالت آگاهی یابد گرم و گیرا  
 شتافته او را بدست آورده شیخ یک میدان راه پیش از ناوردگاه  
 فرود آمده بود و در سه ساعت شب گذشته موكب منصور بمعمک  
 دولت پیوست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده را بسم  
 بادپای اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش  
 عاطفت گرفته عنایتی و صرحتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود  
 ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه  
 دارالسلطنت لاھور گردیدند چون خسرو خسزان زده بحال تباہ از  
 ناوردگاه برآمده سرگشته بادیه ادبار گشت از همراهان خود کنکاش  
 خواست چندی از اقبالان که زنیق طریق بگی و ضلالت بودند

خود نیز از پی او شناخت قضا و دران شب باران عظیم شد و جمعی از اویاش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچ کدام خدمه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی در آمده از تطاریل و تعدی زن و دختر مردم را بزرگشیده مطعون و مردود از ل واب گردیدند و صحیح بهمان حال سوار شده خود را بسر چلغه از باب زوال و فکال رسانیدند آخراهای روز شیخ فرید در کنار آب بیا به خبر آمدن خسرو را شنیده بکشته و پل مقید نشده بارگی توکل بآب راند و تمام فوج او بدمامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت خسرو را بغارت گران ظاهر ساخت و اظهار این مقده که موجب تردید خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود و شیخ جواب نا ملایم بمیر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه شاشت چلتہ پوشیده میگشید کارزار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و بین الغریقین نائمه قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات باره که هر اول لشکر مدنصور بودند داد جرأت و جلاست داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و خود زخم‌های کاری برداشتند از اینهمه مید جلال الدین وغیره قریب شصت نفر از سادات بزخم‌های جانهنان سرخ روی دین و دولت شدند درین وقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک فوج هر اول شناخته ادای حقوق تربیت نمود بپادران فوج برنگار نیز تومن شهامت بر انگلیخته بدمامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نه برد و راه فرار

در نهال ارد اشست و بتوژک معرفت امیرالامرا و مهاباتخان از خصوصتی  
 که با شیخ داشتند حرفهای مدخل معروض داشتند و اورا بنادو لخواهی  
 متهم می ماختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته  
 خسرو را پیش اندخته میروی و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه  
 خواهد خود را بار میرساند و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهاباتخان  
 را نزد شیخ فرماده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا  
 در نیامده در خود اخلاص و قرارداد خود پاسخ گذار شد و دلارخان  
 بالهور رسیده با تفاوت میرزا حسین دیوان و نورالدین قلی کوتوال  
 باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالا برده بشرط تحصین  
 همت گماشند مقارن اینحال خسرو بالهور پیوهست چون در دولت  
 را بزرگی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر  
 و ترقیب اسباب صالحت و ادبیار پرداخت و از درون و بیرون نائز  
 قتال و جهال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده  
 دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید  
 با عساکر منصورة بحوالی آب سلطانپور رمیده و مسکب اقبال حضرت  
 شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد و درین زودی تسخیز  
 قلعه متعدر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بقابل عساکر  
 اقبال شناخت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت  
 خسرو از درگاه آمد و بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هر چند بندایخ  
 ارجمند رهمنوں معادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر  
 نکرد و نتیجه بران مرتبا نگشته میر مذکور را همان شب رخصت  
 ابعطان ارزانی داشته صیح پگاه که در حقیقت شام ادبیار او بود

بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا می آمد بخسرو خهمنان زده  
 دو چار میشود و بفهمن او از راه رفته آواره بادیه ضلالت میدگرد و در  
 مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقیضه اقتدار او حواله  
 مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن  
 نبود ازین طلب استشمام بینایی مینمود و در اصل سرشت  
 بدخشیان بفتنه روش و فساد مسیحی میگوییت قرار به مرادی او میدهد  
 و با همیصد جوان بدخشی عطف علی نموده طریق بخی و کفران  
 نعمت پیش میدگیرد در اثنای راه از سوداگر و غیره هر کس که پیش  
 می آمد اموال او را غارت کرده و سرها را بانش بیداد نوشته ازدوده  
 دل مظلومان اندیشه نگرده طی راه ادبیار مینمود خصوصاً اسپان  
 سوداگری و طوایل پادشاهی هر جا بنظرش در می آمد متصرف گشته  
 به مرادیان خود قسمت میگرد و پیادها را موار ماخته همراه میگرفت  
 قضا را دلارخان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمد  
 خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه  
 تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده باستحکام  
 قلعه و برج و باره پردازد عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف  
 متوجه درگاه بود بدلارخان پیش آمد و دلارخان حقیقت فرار  
 نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت و او توفیق نیافت که فرزندان خود  
 را از آب گذرانیده خود بی دلارخان موافقه و مراجعت نماید بالجمله دلار  
 خان به تیز روی بجانب لاهور شد از تراو پیش رفته خسرو را دید و خسرو  
 اورا ملک وزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هرچه تمامتر  
 طی مساحت نموده بجنبه لاهور رخت ادبیار کشید شیخ فرید سر در

پدر رملده و متوجه میبود هرچند آنحضرت بدوش داروی شفقت  
 والتفات مدارا و لجوئی میفرمودند او بیشتر متوجه و متعدد میزیست  
 تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتتم) فی الحجه بعداز اذقای یکساعت  
 نجومی با محدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار  
 الخلافت اکبر ایاد برآمده راه ادبی پیش گرفت و بعد از نفسی  
 امیر الامرا خبر یافته بخدمت حضرت شفافه اینخبر متوجه را  
 معروف داشت نخست رای جهان آرای چندین تقاضا فرمود که  
 پادشاهزاده جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سوگشنه بادیه  
 خلالت و خصت فرمایند امیرالامرا التماس نمود که صلاح دولت درین  
 ایام که بندۀ باین خدمت فستوری یاون حکم شد که چذین بیاند در آخر  
 ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاہر پرتو انگلند که شاهزاده عالمیان را  
 بجای خود سریر آرایی دولت فرموده اعتماد الدولة را در خدمت  
 ایشان بازدارند و موکب اقبال هم عنان فتح و فیروزی بتعاقب او  
 شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فریاد میریخشی را با اثربی از  
 امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا  
 بطريق منقار خصت فرمودند و با ختیار ساعت مقید نشده آخرهای  
 شب خود رایت فتح و فیروزی بر افراشتند و در سواد شهر (صبح مراد  
 دمیده) جهانرا بفروغ اقبال رشنى بخشید درینوقت) میرزا حسن پهلو  
 میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بگی بود و در ظلمت ادبی راه را گم  
 گردانه سراسیده میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در  
 زندان مکانات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتول  
 بقراری و خبرگیری مقرر گشت در نواحی متفرقه حسن بیگ

نخست‌وزیری دو زیر‌خان بکیوانی و لایت بنگاله و تدقیقیع جمع آنسویه  
دستوری یافت \*

آغاز سال اول از جلوس صیہمنت مانوس  
جهانگیری و فرازه‌ودن خسرو از اکبرآباد بصوب  
پنجاب و توجه موكب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعده سال هزار و چهارده شجری که نیراعظم  
به بیت الشرف حمل معادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال  
از جلوس همایون بمبارکی و خوشی آغاز شد و افسرده دلان خاک  
نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت \* \* رباءی \*

درخت خنچه برآورده و بدلان مهند  
جهان جوان شد و پیاران بعيدش بنشستند  
نشاط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط  
ز بهکه عارف و عامی برقص بر جستند

و با آین خضرت عرش آشیانی دولتخانه را با تمثیله گران ببا و انواع  
ظرائف و نفائیں آذین نسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز  
شوف هر روز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار  
و پیشکش پرداختند \* از اعظم سوانح که در مبارکی این سال پرتو  
ظهور آنداخت گریختن شاهزاده خسرو است از معادت خدمت پدر  
والقدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بمخولیایی ملطافت  
موهوم و راز خائی خوش آمد گویان خانه بر آنهاز آشفته و بمراسمه  
گشت و این مخولیایی در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت

بیدالین گاه شان خضر ایستاده \* بعد همراهی انصاف داده  
بمرگ از زندگی صد بار خوشنور \* خجل از کردگ خود با سکندر  
نهاد آئینه دل در برابر \* از نسخه گرفت از عکس دلبر

## ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی  
با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و مخدول بود  
بحسب تقدیر آن مهم نهاد شایسته نیافت در اواخر مدت ملطنت  
شاهزاده ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند و  
ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب  
آله باس عطف عنان نمودند واستیصال آن وخیم العاقبت در عقد  
توقف بماند بعد از آن تخت خلافت بجلوس جهان امروز آراستگی  
یافت انتتاح این عقد دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده  
پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و  
آصف خان به ازاییقی شاهزاده سر بلندی یادت لیکن در دیوان  
قضا برآمد این کار و کشايش این عقد دشوار بدلید همت صاحب  
قران شاهجهان پادشاه غازی رقمزدگ کلک تقدیر بود درین مرتبه  
نیز کاری از پیش فرقت سلطان پرویز ناکام عطف عنان نموده در دار  
السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود  
نکاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالى فر خلال این  
حال محمد قلیخ خان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت بر افراد است  
و دلور خان افغان را بحکومت لاهور سرفراز ساخته بدانصوب رخصت

آصفخانی و منصب معیر بخشی ترقی و تصاویر فرسوده بولا پایه  
وزارت بلندی گرایی شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب  
کرد نفس اندر آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آزاده فهم رشد  
و فطرت بلند داشت این حرف از سمت که هرچه در زیده نفهم یقین  
که تزیق و بی معنی است شعر خوب میگفت و نثر را پسندیده می  
نوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعر های  
خوب دارد و این چند بیت از انجانو شده میشود \* مثنوی \*  
زنوشین جام شب در چشم ساقی \* اثر از می چو می درشیشه باقی  
سلاخ جنگ در دستش چنان چهست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست  
زشوق اپه انجا دید فوهاد \* مرا اینجا قلم از دست افداد  
در گم رادر بیابان خطر ناک \* زبی آبی فتاد اندر جگر چاک  
چو دست می کوته شد زچاره \* نفسمها او فتاد اندر شماره  
میمیج بخرا و مصالح بیابان \* امانت دار گنج آب حیوان  
لیالی کوزه صافی زهر دره \* بنزدیک لب هریک چو آورد  
سموی آن یار دیگر کرد اشارت \* چندین تا زندگی شان شد بغارت

( ۲ ) این چند بیدت از واردات طبع اوست \* شعر \*  
شهر گنجایش غمبهای دل ماجونداشت \* آوریدند برای دل ماصحرارا  
رسید و مضریم کرد و آنقدر نشست \* که آشنای دل خود کنم تسلی را  
جعفر ره کوی بار دانست \* میکل که دکر ز پا نشیند  
\* شعر \* زنوشین جام الخ

من و داخلی آنگهی بیستی \* که مادر بیینادم این نیستی \*  
 باجمله استعفای او بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباہ رخصت بنگاله  
 فرمودند چون بدار الخلافت اکبر آباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهی  
 شنافت مولانا پرمیک که ای جوان توکیستی و از کجا می آئی و کجا  
 میروی میرزا جعفر مجملی از احوال خود معرض داشت و گفت  
 که بحکم اشرف روانه بنگاله شده ام قضا را دران ایام آب و هوای بنگاله  
 بغايت معموم بود کسی را که گذاه گار میگردند به بنگاله میفرستادند  
 و اغلب ظن این بود که زنده بر نموده ملا قائم گفت که تو نفر  
 جوانی حیفم می آید که بنگاله بروی گفت اختیار من نیست  
 توکل بخدا گرده میروم هرچه مقدر ام خواهد شد ملا گفت زنها  
 بر خدا توکل مکن همان خداست که در دشت کرلا جگر گوشاهی  
 پیغمیرزا شهید ساخت ازین نمط کلماتی چند خوش طبیعته کرد  
 جعفر بیگ چون به بنگاله پیوست خانجهان حاکم بنگاله بیمار بود  
 بعد از روزی چند و دیعث حیات مپرد و مظفر خان بجای او  
 منصوب گشت شورش معصوم کابلی و باعی شدن قاتشالان بیمان  
 آمد و مظفر خان را شهید ساختند و میرزا جعفر بیک و خواجه  
 شهش الدین محمد خانی و اقری از بندهای درگاه بمخالفان  
 موافقت نمودند و نام بردها ازین آشوب گاه رخت حیات بساحل  
 هلامت کشیده در قچپور پسجود قدسی آستان جیین اخلاق  
 نورانی ساختند ازینکه او را بخواری و ناکامی از درگاه رانه بودند  
 او بر هنرمندی سعادت و بدرقه توفیق باز خود را بدرگاه والا رهانید  
 بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در آنک مدتی بخطاب

از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده محل جاگیر را با رباب  
طلب تخریه مینموده ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده  
بود بزرگی و دولت از قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت  
شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر  
روی خلق باز کرده هرگه باو رسیدی چهرو فاکسی در آئینه خیال  
نیدی ده آغاز ملطافت مصدر خدمتی شده که اماح این دولت بدان  
استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت \*  
واجه مانسنه را بمرام بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با  
چارقب و شمشیر مرضع و اسپ خاصه لطف فموده بصاحب صوبگی  
بنگاه رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز گوکلناش را با بانواع عواطف  
و اقسام نوازش سرفاز ساخته در ملازمت اشرف نکاه داشتند و زمانه  
بیک پسر غفور بیگ کابلی بخطاب مهابت خانی سرفازی یافت - و  
شیخ قطب الدین فتح پوری دخترزاده شیخ سلیم فتح پوری که گوکلناش  
آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت و شیخ حسین پسر  
شیخ میدان خطاب مقرب خانی فرق عزت برادر اخترت و میرزا جعفر مخطاب  
پاصف خان از صوبه بپار آمده دولت آستان بوس دریافت وی  
پسر میرزا بداع الزمان بن آقا ملا مشهور است در منفوان شباب  
از عراق بهندوستان آمده بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی  
اصف خان بسعادت زمین بوس جمیعن اخلاص نورانی ساخت حضرت  
عرش آستانی منصب بیستی داخلي باصفخان لطف فرمودند او  
راضي نشده ترک خدمت آمد و رفت درگاه نمود این بیعت هر چند از  
گفتگوی اونیده است چون درین مقام مناسب افتاده نوشته شد \* بیعت \*

وala سر بلطفی یافتدند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی اورا از برهانپور بجهت نصائیح و رهمنوی بشاهرا مقصود بخدمت حضرت شاهنشاهی فرموده بودند و او بخلاف آن باعث براغوای ایشان گشته و در هنگامی که آن حضرت برهمونی دولت و بدوقه توفیق متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهمند کردار نا پسندیده خویش بشعبان جبال دهربنده پناه برد از اثرهای مخالف و آب های مسموم نیم جانی بیش نداشت از امتناع این نوید جان بخش گرم گیرا آمدۀ فرق خدمت بسجود قدسی آمنان نورانی ساخت و بخطاب امیر الامرائی و منصب چلیل القدر و کلام سرفعت بغلک سود مهر اشرف اوژک را بجهاهر قیمتی آراسته بدهست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ماختند - و میرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیرالمالک اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک نمودند - و میرزا غیاث بیگ که سابق هفت صدی بود بخطاب اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ فرید بخاری را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده بولا پایه میر بخشی سرفرازی بخشیدند شیخ از مهادات مسحه وسته و در صغرین بخدمت حضرت عرش آشیانی ازار الله برهانه پیوسته به یامن تربیت آن حضرت ترقی و تضاد نموده بهمنصب میر بخشی فرق عزت بر افراد است اگرچه همت بخشی داشت لیکن بخشی بیش بود وزیر نشان و چند سال دفتر تن را که لازمه بخدمت دیوانی همت

کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل‌اللهی و دیعت نهاده  
دست قدرت بود \*

بنتاریخ روز پنجم شنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار  
و چهارده هجری بساعت همسعو و زمان مسحوم که مختار انجام  
شناسان و صد بند بود در ارک دارالخلافت اکبرآباد حرسها الله  
تعالی عن المکاره و الافات تخت سلطنت و اورنگ خلافت  
بجلوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه  
جهادگیری و گیتی سلطانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز  
گشت سکه دولت و اقبال با اسم همایون چهره مراد افروخت و چون  
خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زیان را در بارگردانید  
خرمن خرمن زرگوهر نثار شد مستندان کام دل برقفتند و آرزو  
مندار جیب نیاز را گوهر آمود ساختند و زرهای مسکوک بتازه  
روشی چهره مواد افروخت خطاب خجسته القاب ابوالمظفر  
نورالدین محمد جهادگیر پادشاه غازی برمناشری دولت یافت شد ارکان  
دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند  
و مران سپاه که در صوبهای شرائط خدمت و جانفشاری بتقدیم  
میرسانیدند در خورشایستگی خویش بازدیاد مراتب و مذاصب فرق  
عزت برآفراختند جبین اخلاص بندبایسی وجود شکر این موهبت عظمی  
نورانی گشت زیان نیاز بتوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که  
پدر بزرگوار خادان گیتی سلطان را عرش آشیانی میگفته باشند و بعد  
ازین درین کتاب اقبالنامه هرجاکه عرش آشیانی نوشته آید مراد  
ازان حضرت خراهه بود - امامی جمعی که روز جلوس به مذاصب

بسم الله الرحمن الرحيم

## اقبال نامه جهانگیری

شایسته سریور علطافت و فرمان روانی و زیبندی افسر خلافت  
و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال موالدش از چویبار  
رحمت ایزدی سرمیز و شاداب باشد و خل دولتش درگلشن عدالت  
سربکشید و شمع موالدش بفروع انوار مکارم ازلی جهان را روش  
و منور دارد و لمعات تیغ همتتش زنگ زدای ظلمت کفرگردید  
و رشحات سحاب مکرمتش افسرگیهای جهان بی آب و زنگ  
را طراوت و نصارت بخشید و چشممههار دین و دولت به آبیاری  
مرحمنش تسلیه لبان بادیه ناکامی را میراب امید مازد و از فیض  
فضل معدلتیش چار چمن ملک رشک هشت بهشت شود و  
بدستیاری سیاستش خارپن فتنه و آشوب از بینخ و بن بیرکنده  
آید و نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کافی  
و رای صافی او منوط و مربوط گردد چون استعداد و استحقاق این



آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف .. . . . . ۱۷۸

شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امداد آن .. . . . . ۱۸۶

ارتفاع رایات جهان کشا بسوی کشمیر بار دوم .. . . . . ۱۸۹

آغاز سال هفدهم از جلوس معلی .. . . . . ۱۹۱

نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور .. . . . . ۱۹۴

ورز موكب همایون بصوب دار الخلافت آگرہ .. . . . . ۱۹۸

آغاز سال هشتادم از جلوس اقدس .. . . . . ۲۰۱

رخصت شاهزاده پرویز با عساکر مصوّر بطرف ماندو .. . . . . ۲۰۴

متوجه شدن رایات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر .. . . . . ۲۱۳

آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع .. . . . . ۲۱۵

نهضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور .. . . . . ۲۲۹

متوجه شدن موكب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی .. . . . . ۲۴۰

نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور .. . . . . ۲۴۶

نهضت موكب مسعود بصوب بلده فاخره کابل .. . . . . ۲۴۹

آغاز سال بیست و بکم از جلوس معلی .. . . . . ۲۵۲

نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان .. . . . . ۲۷۳

نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر .. . . . . ۲۹۰

آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی .. . . . . ایضا

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب لاهور و در ائمای راه توجه فرمودن از جهان فادی بقدسی سرای جادانی ۲۹۲

۳۹	آغاز سال پنجم از جلوس مقدس
۴۹	آغاز سال ششم از جلوس مقدس
۵۹	وقیمة الوداد شاه والا جاه سلطان عباس .. . . . . ايضا
۶۹	خواستگاری صدیه اعتماد الدوله .. . . . .
۷۹	آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی .. . . . .
۸۸	آغاز سال هشتم از جلوس اقدس .. . . . .
۷۱	نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر ..
۷۴	آغاز سال نهم از جلوس معلی .. . . . .
۷۹	آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی .. . . . .
۸۷	آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری .. . . . .
	دستوری یادتن شاهزاده عالمیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن
۹۰	و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی .. . . . .
۱۰۰	آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک .. . . . .
۱۰۴	توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات .. . . . .
۱۱۱	آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون .. . . . .
۱۱۷	مراجعةت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد
۱۲۵	آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی .. . . . .
۱۲۷	توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر .. . . . .
۱۳۷	آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس .. . . . .
۱۴۹	معاردت موکب منصور بصوب لاهور .. . . . .
۱۷۵	دستوری یادتن شاهزاده گیتی سلطان شاه جهان به تنبیه حکم دکن نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت آگرا

# فهرست

## صفحه

ذکر جلوس جهانگیر با شاه بر تخت ملطفت .. ..	۴
ذکر فرمادن شاهزاده پریز باستیصال رانای مقهور ..	۷
آغاز سال اول از جلوس میدنست مانوس جهاد بیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او .. .. .. ..	۸
آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات بجانب کابل .. .. .. .. .. ..	۲۱
ذکر احوال شیرانگن خان .. .. .. .. ..	۲۲
صراجعت موکب همایون از کابل بالا هور .. ..	۲۷
معاودت لواجی آسمان سای از لاهور به میدنقر خلافت ..	۳۴
آغاز سال سوم از جلوس مسعود .. .. .. ..	ایضا
آغاز سال چهارم از جلوس اقدس .. .. .. ..	۳۶



# اقبال نامه جهانگیری

تصنیف

معتمد خان بخشی جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه

مُعْتمَد خان  
Muhammad Khan

کہ آنرا اشیائی مومیتی بنگالہ

بنصحیح

مولوی عبد الحیٰ و مولوی احمد علی صاحبان

باhtنام

کپتان ولیم ناسولیس صاحب

در کالج پریس طبع کرد

کلکته منه ۱۸۶۵